

زن، آن‌گونه که باید باشد

(زن - خانواده - بحران)

اصغر طاهرزاده

1387

طاهرزاده، اصغر، 1330-
زن، آن‌گونه که باید باشد / طاهرزاده،
اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان، 1387.
292 ص.؛ 14 * 21 س م.

ISBN: 978-964-2609-15-4

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه به صورت زیرنویس.
1- زنان در اسلام. 2- زناشویی (اسلام). الف.
عنوان.

1387 9 ز 16 ط/ BP230/172
297/4831

کتابخانه ملی ایران
1579961

زن، آن‌گونه که باید باشد
اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول
تاریخ انتشار: 1387
چاپ: پردیس
لیتوگرافی:
شکیبا

قیمت: 3000 تومان
فرهنگی‌المیزان
شمارگان: 3000 نسخه
فرهنگی‌المیزان
طرح جلد: گروه فرهنگی‌المیزان صحافی:
سپاهان

کلیه حقوق برای گروه‌المیزان محفوظ است
مراکز پخش:

1- گروه فرهنگی‌المیزان

تلفن: 0311 - 7854814

2- دفتر انتشارات لب‌المیزان
همراه: 09131048582

فهرست مطالب

11	 مقدمه
17	 مقدمه مؤلف
25	 زن؛ چگونه که باید باشد
27	 امام؛ خود راه است
29	 امام نار
32	 زنان و غفلت از جنبه‌ی یمین
36	 هویت گمشده‌ی زن
39	 زنان و تضاد با خود
42	 زنان شکستخورده
44	 همسران و انتقام از هم
49	 جمع محبت الهی با محبت به همسر
52	 زن و روحانیت رحمانی
63	 زن؛ قدرت یا خدمت؟
65	 جایگاه تاریخی فمینیسم
69	 جایگزینی شعارهای انحرافی
71	 کمال زن با حفظ زن‌بودن
77	 مردان و قوام خانواده
82	 زن؛ و غفلت از کمالات خود
85	 روز زن!

87	 نقش زنان در اقتصاد پایه
91	 غفلت از ارزش‌های اساسی
99	 مشورت با زنان
104	 مرد و زن دارای حقیقتی واحد
107	 ارزش مساوی شخصیت زن و مرد
109	 محرومیت از بهشت
111	 مادر و ارزش‌های متعالی
115	 عدم مشورت با کدام زن؟
121	 آشفته‌گی روح زنان در بیرون خانه ..
124	 محرومیت بزرگ
128	 آفات غیرت‌ورزی بی‌جا
131	 زن و هویت جدید
135	 مربی و آسودگی روان
138	 زنان و ظرائف تربیت
141	 زنان و روحیه‌ی عرفانی
143	 کارآیی دلِ مادران
147	 زن و مرد و حیات طیب
149	 چگونگی و جایگاه عذاب قیامت
153	 چگونگی جزای عمل اهل ایمان
155	 بودن پاک
158	 زندگی بی‌وسوسه
163	 تفاوت بدن‌ها و حقیقت واحد
169	 حجاب دوگانگی‌ها
171	 دوگانگی بین زن و مرد از کجا؟ ...
177	 فرهنگ بحران‌زا
182	 بینش‌های کهنه با واژه‌های نو
185	 بیماری غرب یا بیماری ما؟
186	 کمال حقیقی از آن کیست؟
193	 وظایف الهی؛ راه ورود به قرب
196	 خودت باش، غیر خودبودن را نخواه
203	 ازدواج؛ تولدی دیگر

209	ازدواج و نفي منيت
	خانواده؛ بستر تضادها و سير به سوي
212	توحيد
215	نقش ازدواج در كنترل خيال
	تأثير ازدواج بر پرورش ابعاد مختلف
221	انسان
223	ازدواج و تكميل نصف دين
225	انس با همسر؛ مرتبه‌اي از انس با خدا
229	محبت اوليه
233	عشق اوليه
238	خانواده؛ بستر انس با خدا
242	معناي پختگي حاصل از ازدواج
246	مأنوس شفيق
254	ملكوت ازدواج
	عوامل بحران خانواده و راه هاي
261	برون رفت از آن
263	خانواده؛ گسست‌ها و پيوست‌ها
263	خانواده؛ اولين واحد توحيد
264	گسستگي خانواده، يك بحران
272	اومانيسم، ريشه فرو ريختن خانواده
273	تصور غلط غرب، از زن
276	راز احياء خانواده اصيل
277	انسان، گرگ انسان مي‌شود
278	راه حلّ اساسي
279	خصوصيت خانواده جديد
281	دگرگوني در معني خانواده
282	يگانه‌شدن دو انسان از دو سوي زندگي
	فمينيسم و حيله‌ي سرمايه‌داري جهت
283	ويراني خانواده
285	زن و اسارت جديد
286	فمينيسم يا جنگ بين زن و مرد؟
287	تن‌هاي زنانه و ذهن‌هاي مردانه

- 289 زنان؛ بر تخت تربیت نسل انسان ...
- 290 راه برون‌رفت
- 291 رعایت کرامت زن
- 292 ایجاد بستری برای تربیت
- 293 همسران صالح، بستر تعالی مردان ..
- 295 تقبیح ازدواج مکرر
- 297 راه بازگشت
- 298 جمعی غیرممکن
- 298 راه حلّ خیالی
- 300 1- غفلت از کرامت زن و گسست خانواده
- 303 2- عقل زن
- 304 3- مشورت با زنان
- آفات پشت کردن به طرح اسلام در
- 305 خانواده
- 307 ریشه اصلی عقبرفت
- 308 اینک نوبت اسلام است
- 309 خانواده؛ قلب جامعه
- 312 بهانه‌ای غیر منصفانه
- 314 سکناي گمشده
- 315 حفظ قلب یا حفظ خانواده
- 316 معجزه پیوند
- 319 نزدیکی‌های حقیقی
- 322 خانه‌ی گمشده
- 323 محل بشارت پروردگار
- 324 سرای بودن
- 325 معنای بودن
- 326 آزاد از گذشته و آینده
- 327 جایگاه «بودن»
- 329 ازدواج؛ شروع سکني گزیدن
- 331 خانواده؛ زمینه‌ی وجودی آرامش بخش
- 333 هدف از تشکیل خانواده

فهرست مطالب 9

نامه‌اي به زوج‌هايي كه در ابتداي
پرواز خود هستند 335

مقدمه

باسمه تعالی

1- کتابی که در پیش رو دارید، مجموعه‌ای چند سخنرانی از استاد طاهرزاده است که در آن‌ها از زوایای مختلف موضوع زن و خانواده مورد بررسی قرار گرفته، به اضافه‌ی مجموعه‌ی سؤال و جواب‌هایی که در مورد ازدواج از ایشان شده است.

چون معتقدیم موضوع زن و خانواده و ازدواج، موضوعات بسیار حساسی است که باید با تعریف درست با آن‌ها برخورد کرد، بر آن شدیم تا مباحث را به صورت کتاب در اختیار عزیزان قرار دهیم.

2- سخنران محترم موضوع زن و خانواده را در آینه‌ی جهان معاصر بررسی کرده و معتقد است در شرایط جدید نمی‌توان با تعریفی که در گذشته از زن و خانواده داشتیم با آن‌ها برخورد کرد و اساساً باید موضوع باز خوانی شود، وگرنه بحران خانواده

همچنان باقی می‌ماند. لازم است عزیزان با دقت کامل مطالب را دنبال بفرمایند تا تصور نکنند دیگر کار از کار گذشته است و باید تسلیم وضع موجود شد و یا اصرار داشته باشند همسرانشان باید مثل مادر و مادر بزرگان‌شان عمل کنند.

3- با این‌که موضوعات بحث شده بیشتر مربوط به زنان است ولی گویا به همان اندازه که زنان باید در شرایط جدید تعریف درستی از خود داشته باشند تا تعریف فرهنگ مدرنیته از زن بر روح و روان آن‌ها غالب نشود، مردان نیز باید متوجه باشند در شرایط جدید ضروری است موقعیت زنان را درست ارزیابی کنند وگرنه یا هنوز چشم در گذشته‌ای دارند که قابل برگشت نیست و یا چیزی را درباره‌ی زنان می‌پذیرند که فرهنگ ظلمانی مدرنیته بر آن‌ها تحمیل کرده است و لذا پیشنهاد می‌کنیم آقایان نیز مباحث کتاب را با حساسیت کامل دنبال فرمایید.

4- نقطه ضعیفی که در بعضی از خواهران و برادران متدین به چشم می‌خورد، نشناختن جایگاه لذات حلال با محرم خود است، به طوری که با روحیه‌ای مقدس مآبانه نسبت به آن بی‌توجه هستند.

در این کتاب سعی شده است آفات چنین روحیه‌ای بررسی و تحلیل شود و این که اگر موضوع درست دیده شود نه تنها هیچ

تنافی با سلوک دینی ندارد، بلکه موجب نشاط در انجام واجبات نیز می‌شود.

5- در بحث «ازدواج؛ تولدی دیگر» استاد به سؤالاتی جواب داده‌اند که عموماً خواهران و برادران در ابتدای زندگی با آن‌ها روبه‌رو هستند، که اگر درست با آن سؤالات برخورد کنند و جواب درستی بگیرند، منجر به تصمیماتی نمی‌شود که بعد از سال‌ها از انجام آن تصمیمات پشیمان باشند.

6- زیبایی «خدمت» به جای «قدرت» از نکات دقیقی است که کتاب در بحث «زن؛ قدرت یا خدمت؟» بدان پرداخته تا حجاب «اراده معطوف به قدرت» که شاخصه‌ی فرهنگ غربی است، جایگاه حساس زن را نادیده نگیرد و ما از بصیرت بزرگی که باید نسبت به زنان در نظام هستی داشته باشیم محجوب گردیم، بصیرتی که رسول خدا ﷺ در سخن خود ما را بدان آگاه کردند که: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثٌ، النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»¹ محبت سه چیز از دنیا به قلب من افتاده است، زنان، عطر و قرار داده شده است نور چشم من در نماز.

7- از نکاتی که متأسفانه دشمنان دانا و دوستان نادان به آن دامن می‌زنند موضوع عدم مشورت با زنان است، و روایاتی را نیز به عنوان نمونه مطرح می‌کنند. استاد در بحث «مشورت با زنان» با دعوت ما به آیات قرآن و

تدبّر در آن‌ها، ابتدا به خوبی روشن می‌کنند، محال است از نظر ارزش و رسیدن به کمال، ذره‌ای بین زن و مرد تفاوت باشد و سپس به جایگاه روایات پرداخته‌اند تا معلوم شود اگر خاستگاه روایات درست روشن گردد نه تنها کوچک‌ترین تحقیری در آن‌ها برای زنان نخواهد بود، بلکه برعکس آن روایات حساسیت جایگاه زنان را برای داشتن بستری مناسب در امر تربیت فرزند مدّ نظر دارند.

8- در بحث «عوامل بحران خانواده و راه برون‌رفت از آن» سعی شده با دقت در مشکلاتی که فرهنگ مدرنیته برای خانواده ایجاد کرده، ابتدا موضوع موشکافی شود سپس با نقد پیشنهادهایی که بدون در نظر گرفتن آفات فرهنگ مدرنیته، می‌خواهند نظام خانواده از دست رفته را به آن برگردانند، احیاء خانواده را با عبور از مدرنیته مدّ نظر قرار دهد.

9- اگر بدانیم که زنان در تعیین شخصیت و سرنوشت جامعه نقش اساسی دارند و هرگونه اخلاق و منش و شخصیتی پیدا کنند، تأثیر مستقیم و ماندگار بر فرزندان و همسرانشان می‌گذارند، زن و مرد دست به دست هم می‌دهیم تا برای رسیدن جامعه به افق‌های متعالی، نسبت به جایگاه زنان نهایت هوشیاری را به صحنه آوریم.

امید است این کتاب قدمی در راستای
فهم جایگاه زن و خانواده باشد.
إن شاء الله

گروه فرهنگی میزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

1- با آن‌که می‌دانم بحمدلله در دهه اخیر بسیاری از اندیشمندان، متوجه بحران خانواده و جایگاه واقعی زن در کشور عزیزمان شده‌اند و هر کدام به سهم خود تلاش‌های موثری نموده‌اند؛ ولی از آن جایی که باید قبل از نظر به آرمان‌ها، بستر تحقق آن‌ها را شناخت و تحلیل نمود. من نیز بر آن شدم که مباحث مربوط به زن و خانواده را از زاویه‌ای خاص خدمت عزیزان عرض کنم.

با توجه به این که نباید در مقابل سؤال‌های جدید، جواب‌های کهنه را تکرار کرد، باید عرض کنم فرهنگ مدرنیته، عالم جدیدی را برای ما پیش آورده که در ظلمات آن همه چیز گم شده است.

قصه ما قصه آن روستایی در مثنوی است، که در روشنایی روز گاو خود را به طویله برده و شب هنگام در تاریکی رفته است، تا آن را بجوید و چون شیر،

گاو را خورده و به جای آن نشسته،
روستایی بدون آن‌که بداند دست به پشت
و پهلوی شیر می‌کشد، به تصور این‌که
گاو خود را نوازش می‌کند.

دست می‌مالید بر پشت و پهلوی،
اعضای شش بر گاه بالا، گاه زیر
گفت شیراز روشنی زهره‌اش بدریدی و
افزون شادی دلخون شادی
ما نیز پدیده‌ها را در شرایط جدید
نمی‌بینیم و برنامه‌های خود را برای
پدیده‌هایی پیشنهاد می‌کنیم که به آن
شکل وجود خارجی ندارد.

فکر می‌کنیم ماشین سواری همان اسب
است که کمی تندتر می‌رود و یا بیل
مکانیکی همان بیل است که با حجم
بیشتری خاک‌ها را جابجا می‌کند؛ غافل
از این‌که این‌ها تمام زمین را در
اختیار خود قرار می‌دهند و چهره
زندگی را به کلی نسبت به گذشته تغییر
داده‌اند.

در مباحث کتاب روشن خواهد شد در
دنیا جدید انسان، تعریف دیگری از
خود دارد و به تبع آن زن نیز معنی
دیگری به خود گرفته که اگر بستر
مناسبی برای ارتباط با او فراهم
نشود؛ با نگاه‌های گذشته و در بسترهای
گذشته نمی‌ماند و موجب بحران خانواده
و جامعه می‌شود، و این در حالی است
که بهشت زیر پای مادران است. و اگر
مادران جامعه درست عمل نکنند؛ جامعه
به جهنمی تبدیل می‌شود که نه مرد می
تواند ادامه حیات دهد و نه زن.

2- همان طور که زنان با مبانی دینی در شرایط گذشته توانستند تعریف صحیحی برای خود تدوین کنند و زندگی انسان را رونق بخشند، در شرایط جدید نیز باید تلاش کنند بر مبنای نگاه الهی به زن، تعریف مناسبی از خود داشته باشند، تا بتوانند نقش‌هایی که همیشه در تاریخ اسلامی ما آفریده‌اند، ادامه دهند. چاره‌ی کار نه ماندن در زندگی گذشته است در حالی که شرایط، شرایط گذشته نیست؛ و نه تسلیم‌شدن به آن نوع زندگی که فرهنگ مدرنیته به زنان پیشنهاد می‌کند؛ که بیشتر زنان عضوی مزاحمند و باید کاری کرد که از شر آن‌ها آزاد شد؛ و یا اسباب دست کم‌پانی‌های بزرگ خواهند شد و عامل هرچه بیشتر سقوط جامعه.

با حساسیت به موضوع فوق است که در مباحث کتاب سعی شده موضوع زن و خانواده طرح شود و در حدی که بضاعت بنده اجازه می‌داده، افق حرکت روشن گردد. آنچه بر آن تأکید دارم این است که اگر خانواده کنونی دچار پریشانی است، این پریشانی امری عارضی نیست که بر اثر عوامل خارجی به وجود آمده باشد تا عواملی از همان نوع بتوانند آن را مرتفع کند، این پریشانی به تعریفی بر می‌گردد که در شرایط جدید برای عالم و آدم می‌شود. باید علت گسستگی از زندگی دینی گذشته پیدا شود تا درمان‌ها مؤثر افتد و این بدون شناخت تمدن جدید که علت این گسست است امکان ندارد.

3- همه‌ی ما معتقدیم وقتی ارزش خانواده را شناختیم، می‌فهمیم باید در مراقبت از آن سخت کوشا بود. ولی حرف ما این است که:

آه زندانی این دام حال مرغي که رهیده بسبب شناسیدن است از این دام بگه راه حلی نیاز است که در شرایط جدید حیات توحیدی خانواده حفظ شود و آزاد از روحیه‌ی غربزدگی بتوان از طریق خانواده به سکني‌گزیدن روهي رسید. لازم است همه تلاش کنیم تا بیش از آن که هنوز پدیده‌ی زن و خانواده را در گذشته بنگریم و افسوس رفتن آن شرایط را بخوریم - در حالی که به گذشته برگشتن محال است - واقعیت را درست بنگریم و امکان تحقق آرمان‌ها در شرایط جدید را برنامه‌ریزی کنیم، کاری که از طریق انقلاب اسلامی انجام دادیم، درست در شرایطی که نظام‌های سیاسی کشورها تماماً سکولار بود و همه می‌گفتند دوره دین گذشته - چون برگشت به گذشته را محال می‌دانستند- انقلاب اسلامی نشان داد در شرایط جدید نیز می‌توان نظامی سیاسی بر مبنای تفکر دینی پدید آورد، که در عین مترقی بودن و قدم به جلو برداشتن، تعریفی از انسان دارد که بندگی انسان و معبودیت خدا در آن محفوظ خواهد ماند.

4- شاید اگر کسی بخواهد یکی از خطرات بزرگی که آینده‌ی کشور ما را تهدید می‌کند بشناسد و پیشاپیش از آن خطر عبور کند و خدمت بزرگی به جامعه

بنمایید، باید در رابطه با خطر فروپاشی خانواده فکر کند و راه حلّی مطابق روح زمانه ارائه نماید. و متوجه باشد هر چند کار، کار مشکلی است و لی اولاً: مبانی فطری و تکوینی خانواده توحیدی در جان انسان ها نهفته است. ثانیاً: سرمایه بزرگی چون قرآن و سنت و عترت در دست ما است. ثالثاً: بحران غرب که به اذعان همه‌ی کارشناسان مربوطه با بحران خانواده شروع شد، پدیده‌ی عبرت آموزی است که زمینه را برای به‌خود آمدن نسل موجود آماده می‌کند.

5- ریشه‌ی فروریختن خانواده در دوره مدرنیته را باید در امانیسم یا خودبنیادی بشر - که اصالت نفسانیات است - جستجو نمود. آیا جمع اصالت نفسانیات با هر عنوان، با حفظ خانواده ممکن است؟ خانواده‌ای که شرط بنایش عدم حاکمیت نفسانیات است. زیرا در حاکمیت نفسانیات هیچ جمعی به عنوان جمع هم‌دل موجود نمی‌شود، یا همه پراکنده‌اند و یا همه مقهور قدرت یک فرد، که هیچ‌کدام از این دو حالت، خانواده نیست.

6- خانواده مرکب از اجزای پراکنده‌ای نیست که در کنار هم آمده‌اند، بلکه جمع یگانه‌ای است که همه سعی دارند برای هدف توحیدی آن جمع، منیت و انانیت خود را نفی کنند، و لذا هرگز با پذیرش تمدن غربی

خانواده باقی نمی‌ماند. و نیز متوجه باشیم جمعی که طبق عادت خشک و خالی کنار هم آمده‌اند خانواده نیست و اصرار برای حفظ این نوع خانواده دور شدن از مطلب و باقی ماندن در سرگردانی است.

7- پند و اندرز در يك جمع متذکر هدف پذیرفته‌ای است که مورد غفلت قرار می‌گیرد و لذا مؤثر هم خواهد بود، ولی در شرایط حاضر با پند و اندرز نمی‌توان خانواده‌ای را که به جهت اومانیزم فرو ریخته است برپا نگهداشت.

تا حدی که برای بنده ممکن بوده سعی شده است بر اساس نکته‌ی فوق روشن شود عامل برپاداشتن خانواده، برگشت به روح بندگی است و موضوع از این زاویه پیگیری می‌شود.

8- اومانیزم به معنی تصرف نفس امّاره انسان در همه چیز، حتی در انسان است و این با استیلا همراه است، بشر در این فرهنگ معنی‌اش عوض می‌شود و انسانیت محور می‌گردد، در چنین فرهنگی نمی‌توان به خانواده‌ای نظر کرد که نمایش و حدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است، و همه در عین این‌که هرکدام خودشان هستند، مستغرق در آرمان توحیدی حاکم بر خانواده‌اند.

9- با فروپاشیدن خانواده در غرب، مأواهای دروغینی جایگزین شد که هرگز روح انسان را ارضاء نمی‌کند،

کاباره هاي نیمه شب و عشرتکده هاي زنان هر جايي چگونه مي تواند جايگزين خانواده باشد و روح بشر را به آرامشي برساند که از اين همه خشونت رهايي يابد.

انقلاب ديني تنزها راه اميد براي احياء خانواده است تا بشر از خشونت پيش آمده دست بردارد و به بقاي خود در آينده اميدوار گردد. زيرا شهر خدا در زمين با خانواده توحيد شروع مي شود و گرنه شياطين زمين را اشغال مي کنند.

10- سال هاي سال در هسته توحيد خانواده زندگي کردیم و باليدیم و آن طور که بايد و شايد متوجه نقش اساسي آن نبودیم، اما با حضور فرهنگ مدرنيته و تضعيف نقش خانواده، تازه بشر فهميد در چه شرايط مبارکي زندگي مي کرده، بايد بيماري هايي که خانواده را گرفتار کرده شناخت و استبدادهاي جزئي بعضي پدران در گذشته را بهانه نکرد و به راحتی دست از خانواده ديني برداشت، مگر با استبداد حاکمان در جامعه از جامعه بايد صرف نظر کرد؟ خانواده اي که به جاي مسئوليت الهي پدر، گرفتار پدر سالاري شود، محکوم است ولي راه حل آن انصراف از خانواده ديني نيست، زيرا در آن صورت به سرنوشتي دچار مي شويم که امروز غرب دچار آن شده است.

طاهرزاده

زن؛ آن‌گونه که باید باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا * يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»¹

ما بني آدم را گرامی داشتیم و وسیله مسافرت آنان را در خشکی و دریا فراهم نمودیم و از رزق های پاکیزه به ایشان روزی دادیم و به طور آشکار آن ها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری بخشیدیم . هر گروهی را با امامشان فرا می خوانیم پس کسی که کارنامه اش را به وجه یمین و مبارکش دهند کارنامه خود را می خواند و به قدر رشته ی درون شکاف هسته ی خرما به آن ها ستم نمی شود .

امام؛ خود راه است

در آیات فوق می فرماید انسان را در این دنیا کریمانه خلق کردیم تا

کریمانه بماند و گوهر کرامت خود را ضایع نکند، میهمان سفره‌ی گسترده طبیعتش کردیم تا با برکات ارتباط با طبیعت از کرامت باز نماند. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ سوگند که بنی‌آدم را بزرگ داشتیم و گرفتار دنیا و طبیعتش نکردیم «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرْ وَالْبَحْرِ»؛ و در دریا و خشکی او را حمل کردیم و تاج سر دریا و خشکی قرارش دادیم. «وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ»؛ و از پاک‌های این دنیا برایش رزق قرار دادیم تا به پستی نگراید. «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ و از بسیاری از آن‌هایی که خلق کردیم او را برتر داشتیم. تا امام خود را پیدا کند و نسبت به امام خود کور نباشد و راه ابدیت خود را به بیراهه نکشاند. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛ آن روز که انسان‌ها را به امامشان و با امامشان می‌خوانیم اگر انسان امامی نورانی برای خود انتخاب نکرده باشد راه را گم کرده است ولی «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِإِيمَانِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛ کسی که کتابش را به وجه یمین و مبارک او می‌دهند، چون کتاب خود را بخواند می‌بیند که کوچکترین ضرری نکرده است. پس هرکس با ید جذبه‌ی یمین و جذبه‌ی مبارک خود را که همان وجه فطری هر انسانی است، انتخاب کند تا کتابش را به یمین او دهند و برای تحقق این امر باید امام مبارکی را انتخاب نماید تا جذبه‌ی یمین او بر او غلبه کند و کتاب

را به جنبه‌ی یمین او بدهند. در ادامه می‌فرمایند: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛² اگر کسی در این دنیا کور شود و امام خود را نشناسد و راستی را در راستان نبیند و دست در دست راستان نگذارد، در آخرت بی‌امام است و کسی که بی‌امام است راه به سوی حقیقت را نمی‌شناسد و چنین کسی به منزل نمی‌رسد. آری «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى»؛ کسی که در این دنیا کور است و امامش را نشناخته در آن دنیا راه سعادت خود را نمی‌بیند در حالی که «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ بنی آدم را بزرگ داشتیم تا امام خود را انتخاب کند، بزرگش نداشتیم که از بزرگی خود برای بیشتر داشتن دنیا استفاده کند، پس اگر امام انتخاب نکرد، و راستی را در راستان نیافت، کور است و کسی که در دنیا کور است و امامش را ندید «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى»؛ در آخرت با کوری شدیدتری مبتلا است و نمی‌داند به کدام راه باید برود.

امام نار

قرآن در آیه 41 سوره قصص می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»؛ عده‌ای را جهت امتحان افراد جامعه، رهبر و امام قرار دادیم تا جامعه را امتحان کنیم، ولی آن‌ها جامعه را به آتش می‌خوانند

و در قیامت یاری نمی‌شوند. این رهبران و الگوها امام نار هستند و مردم خود را به آتش می‌خوانند در آیه 24 سجده می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛³ بعضی از فرزندان اسرائیل یا حضرت یعقوب ♦ که از طریق حضرت اسحاق ♦ به حضرت ابراهیم ♦ می‌رسند و معصوم هستند را امام قرار دادیم که به «امر» ما هدایت کنند. آنان را به این مقام نایل کردیم چرا که در دین‌داری صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند. پس همچنان که ملاحظه می‌فرمائید در منطق دین امام نار داریم و امام نور. و می‌توان گفت روی هم رفته امام هرکس شخصیتی است که مصداق مجموعه ارزش‌ها و خصلت‌هایی است که او برای خود برمی‌گزیند.

ابتدا انسان عقاید و خصلت‌هایی را برای خود خوب و پسندیده می‌داند سپس کسی را که مصداق آن ارزش‌ها است به عنوان امام خود انتخاب می‌کند. در همین راستا یک شیعه‌ی واقعی، امیرالمؤمنین ♦ را، به عنوان امام برمی‌گزیند. به عبارت دیگر شیعه خصلت‌های الهی انسانی آن حضرت را برگزیده و ایشان را امام و غایت خود قرار داده و مصداق کامل آن خصلت‌ها را در شخص آن حضرت می‌یابد و اگر چنین نباشد در واقع او حضرت علی ♦ را امام

خود نگرفته است. یک وقت است می‌گوئیم چون علی ♦ پسر عموی پیامبر ﷺ و داماد آن حضرت است امام ما است، یک وقت است شجاعت، صداقت، خلوص، پاکی و ایثار و حکمت و ایمان آن حضرت را پذیرفته ایم و به این جهت آن حضرت را امام خود قرار داده ایم. در حالت دوم است که به واقع آن حضرت را امام خود گرفته ایم، وگرنه صرف پسر عموی پیامبر ﷺ و داماد آن حضرت بودن کمال نیست، عثمان هم داماد پیامبر ﷺ بود. کسی که فاطمه زهرا ﷺ را به عنوان امام و غایت شخصیت خود انتخاب می‌کند در واقع خصلت‌های آن انسان کامل را برای خود انتخاب می‌کند و سپس مصداق آن خصلت‌ها را در شخص فاطمه زهرا ﷺ می‌یابد. زیرا کسانی که آن خصلت‌ها را غایت شخصیت خود گرفته‌اند، پذیرفته‌اند آن خصلت‌ها آن‌ها را به سوی کمال و یمن و میمنت سوق می‌دهد و جنبه‌ی یمن خود را با تبعیت از آن حضرت رشد می‌دهند و لذا بودشان یمین می‌شود. فرمود: «أَوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ»؛⁴ کتاب او به جنبه‌ی یمین شخصیت او داده می‌شود.

هرکس را در قیامت با امامش می‌خوانند - که مصداق خصلت‌های پذیرفته اوست در شخصی خاص- حال اگر امامی را انتخاب کرد که جنبه میمنت و روحانی او را تقویت کرد، نامه اعمال او به جنبه یمین او داده می‌شود. چون شخصیت خود

را یمین و مبارک کرده است.
 امیرالمؤمنین ♦ می‌فرماید: «فَالنَّاسُ
 أَتْبَاعُ مَنْ اتَّبَعُوهُ مِنْ أَيْمَةِ الْحَقِّ وَ أَيْمَةِ
 الْبَاطِلِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ
 أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
 فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ
 فَتِيلًا» فَمَنْ اتَّبَعَ بِالصَّادِقِينَ حُشْرَ مَعَهُمْ وَ
 مَنْ اتَّبَعَ بِالْمُنَافِقِينَ حُشْرَ مَعَهُمْ»⁵ مردم
 پیرو امامان خود هستند امامان حق یا
 امامان باطل، خداوند در قرآن فرمود:
 روزی که مردم را با امامشان
 می‌خوانیم، کسانی که نامه اعمالشان به
 جذب یمین آن‌ها داده شود نامه‌های
 اعمال خود را می‌خوانند و مورد عقاب
 هم قرار نمی‌گیرند. هرکس صادقان را
 برای خود امام بگیرد با آن‌ها محشور
 می‌شود و هر کس منافقان را رهبر اتخاذ
 کند با آن‌ها محشور می‌گردد.

زنان و غفلت از جنبه‌ی یمین

در روایت داریم در روز قیامت هر دو
 دست مؤمن یمین است که این حاکی از آن
 است که کل شخصیت مؤمن یمین و مبارک
 است و کافر کل شخصیتش شمال و شومی
 است. انسانی که اهل یمین شده خود را
 از محدودیت‌های وَهْمی آزاد کرده است.
 به عنوان مثال؛ علم یعنی راست و
 «یمین» و جهل یعنی چپ و «شمال» و
 این‌طور نیست که هر کس در قیامت مثل
 دنیا یک طرفش راست باشد و طرف دیگرش

چپ. بلکه دو نوع و جود در آن صحنه هست، وجودی مبارک و وجودی نامبارک، مثل علم و جهل. زنان اگر ارزش‌های فاطمی را انتخاب کنند به یمن و میمنت می‌رسند، بودشان یمین می‌شود و کتابشان به شخصیتی که ساخته‌اند و سراسر یمن و مبارکی است داده می‌شود. چون میمنت عالم یعنی فاطمه زهرا(ع) را انتخاب کردند و آن‌جا معلوم می‌شود ضرر نکرده‌اند. به همین جهت در آخر آیه می‌فرماید: «وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛ حتی به اندازه آن رشته‌ای که وسط شکاف هسته خرما هست ضرر نکرده‌اند.

اگر زنان ارزش‌هایی را به عنوان ارزش برای خود انتخاب کردند که مخصوص مردان است با خود برخورد یمین نکرده‌اند و به وجه انحرافی خود دامن زده‌اند، روز قیامت کجی‌شان را به ایشان می‌دهند، آن وقت می‌بینند که چه قدر ضرر کرده‌اند. عین این مسئله برای مردها مطرح است و حرف ما در این جلسه روشن‌نمودن جایگاه حقیقی زن و مرد است تا هر کدام افقی را که باید در جلو خود ترسیم کنند و بدان دست یابند درست بشناسند. و اگر انسان افق وجودی خود را درست نشناسد جایگاه دستورات الهی را در رابطه با حقوق زن و مرد نمی‌شناسد. مسلم این یک کار غیر الهی است که بخواهیم زن را بر مرد و یا مرد را بر زن ترجیح دهیم. پیامبر خدا(ص)، حقیقتاً پیامبر انسان‌ها است نه پیامبر مردان، همان‌طور که خدا، خدای

انسان‌هاست. آیا اگر می‌فرمایند: «جَهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ لِرَوْجِهَا»؛⁶ جهاد زن خوش‌رفتاری با شوهر و خوب شوهرداری کردن است. می‌خواهند مردان را بزرگ کنند، یا می‌خواهند جایگاه هرکس را روشن نمایند تا هر کس در جای حقیقی خود قرار گیرد و جنبه‌ی یمین او رشد کند؟

اگر زنان ارزش‌هایی که صرفاً ارزش‌های مردی است برای خود انتخاب کنند با خودشان کج برخورد کرده‌اند و لذا فردا کتاب‌شان را به جنبه‌ی راست وجودشان نمی‌دهند. بسیاری از زنان و مردان چون جای خودشان نیستند گزینش‌ها و انتخاب‌ها و اعمال‌شان مذجر به ضرر آن‌ها می‌شود. و در حال حاضر متأسفانه جوامع، مبتلا به مرد شدن زنان شده است و از آن جنبه‌ی مبارکی که در زن بودن زنان هست و باید آن را رشد دهند غفلت می‌شود. همه‌ی این‌ها به جهت آن است که هرکس خود را در مرتبه‌ی اسفل‌السافلین دنیا ارزیابی می‌کند و از رتبه‌ها و افقی که خداوند برای زن و مرد در نظر گرفته و در راستای آن تکالیفی برای هرکدام تعیین نموده، غافل است.

یکی از آسیب‌های جوامع، غفلت زنان و مردان از جایگاه خودشان است و علت آن هم غفلت از ارزش‌هایی است که هر کدام از زنان و مردان باید برای خود پاس بدارند و مطابق آن امام خود را

انتخاب کنند، غفلت از این موضوع تا آن‌جا جلو رفته که می‌بینید در قسمت‌های عربنشین کشور ما و در بعضی از کشورهای دیگر مردان هیچ مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرند، چند همسر دارند که همه کارها به عهده آن‌ها است، مردها صبح به قهوه‌خانه می‌روند و دور هم می‌نشینند و سیگار می‌کشند.

مقام معظم رهبری «حفظه الله» در یکی از سفرهایشان عمداً به جنوب کشور رفتند تا این معضل زشت جاهلیت را متذکر شوند. متأسفانه در بین بعضی از اعراب با زنان همانند کنیزان برخورد می‌شود و این عین پشت کردن به دین است. حالا بعضی‌ها به طور افراطی به اسم نجات زن از این معضل، خواستند نقش مردانه به زنان بدهند و آن‌ها را به عنوان رقیب مردان مطرح کردند، که این نه تنها راه حل مسئله نیست بلکه بحران بسیار بدتری به همراه دارد. به جای آن‌که از طریق بازگشت به اسلام ناب این مشکل را به شکل حکیمانه حل کنند با شعارهای فمینیستی و با زیر بنایی سکولار شعار «زنان بدون مرد» سر می‌دهند در حالی که در شرایط موجود این نوع راه حل‌ها چه ما بخواهیم یا نخواهیم کار را به همجنس‌گرایی و ازدواج گروهی و برای عدم ارتباط با مرد به بارداری از طریق تزریق اسپرم می‌کشاند.

هویت گمشده‌ی زن

اصل بحث ما این است که در یک زندگی سالم اسلامی، تمنا از طرف مرد و پذیرش تمنا از طرف زن مطرح است و این کل یک زندگی اسلامی است. برای تشکیل خانواده و در کانون خانواده، هر کدام از زن و مرد وجوهی از ابعاد شخصیت خود را در راستای احیاء خانواده از فردیت خارج می‌کنند و غرق جنبه اجتماعی خانواده می‌نمایند. و البته وجوهی از ابعاد شخصیتی هرکس مربوط به خود اوست و ربطی به خانواده ندارد و در آن حالت هر کدام در درون خود خصلت‌های فردی خود را دارند. مثل من و شما که در مقابل هم دو نفر انسانیم با خصوصیات فردی مربوط به خود، اما در مقابل خداوند هیچیم، هیچ، و همه فردیت خود را غرق ربوبیت او می‌کنیم. اگر زن و مرد از آن جهت که باید نظر به خانواده داشته باشند و جنبه فردیت خود را در مقابل خانواده نفی کنند، این کار را نکردند، عملاً کارشان به مقابله با همدیگر می‌انجامد، دیگر نه کار زن پذیرش تمنای مرد خواهد بود و نه مرد نسبت به آن زن و خانواده احساس مسئولیت می‌کند، و ناخواسته کانون ارتباط آن دو به عنوان اعضاء خانواده ویران می‌شود. ولی اگر زن هویت خود را در قبول تمنای مرد و کمک به مرد برای رساندن خانواده به اهداف مورد نظر

جستجو کرد، مقصد بزرگی را دنبال کرده است.

گاهی ما خودمان گم شده‌ایم و می‌خواهیم خود را پیدا کنیم ولی نمی‌دانیم خود گم شده خود را کجا پیدا کنیم، در این بحث می‌خواهیم عرض کنیم، خود گم‌شده زن در قبول تمناهای همسرش پیدا می‌شود - چون موضوع بحث ما زن است این مثال را می‌زنم وگرنه مرد هم همین طور است- اگر زن هویت گم شده خود را در پذیرش تمناهای مرد پیدا کند و مرد را در این پذیرش تمنا کمک کند تا بتواند مسئولیت اداره خانواده را، که کلش به عهده‌ی مرد است، خوب انجام دهد، این زن در این شرایط به یک موفقیت بزرگ دست پیدا کرده است.

وقتی انسان به جای خدا، محور شد و «مَن»‌های زن و مرد به میدان آمد، به جای تمنا از طرف مرد و پذیرش از طرف زن، دو تمنا روبه روی هم قرار می‌گیرند. و در این حالت هیچ وقت قانون خانواده به طور واقعی شکل نمی‌گیرد. چون بالأخره یک نفر باید مسئولیت کلی خانواده را بر اساس اصولی که شریعت تعریف کرده است به عهده بگیرد و دیگری جهت موفقیت آن مدیریت، باز بر اساس اصولی که شریعت تعریف کرده، ظرائفی را که در توان دارد به کار بندد تا آن خانواده به عنوان يك واحد توحیدی شکل بگیرد و جلو رود. در راستای مسئولیت کلی مرد، شریعت می‌فرماید: خروج زن از خانه

باید به اذن و اجازه شوهرش باشد و زن هم به جهت بندگی خدا، از شوهرش اجازه می‌گیرد، نه به جهت فربه کردن من شوهر، چون هر دو بر اساس اصول شریعت الهی عمل می‌کنند و در مقابل خدا هیچ‌اند هیچ. بحث فربه کردن «من» مرد مطرح نیست، بحث احترام به مسئولیتی است که خداوند به عهده مرد گذاشته است. توصیه‌ای که دین به زنان می‌کند این است که حرف همسران خود را بشنوید ولی برای خدا، وقتی روشن شد به خاطر حکم خدا حرف او را می‌شنوید دیگر «من» همسران فربه نمی‌شود بلکه مسئولیت او بیشتر می‌گردد. در خانواده اگر خدا محور شد یکی تکلیفش می‌شود رهبری کلی خانواده برای رساندن آن خانواده به فضایی که اعضاء در یگانگی با همدیگر نظرها را به سوی حضرت احد بیندازند و دیگری تکلیفش می‌شود کمک‌کردن و پذیرفتن تمناهای مسئول خانواده برای این که خانواده به وحدت مطلوب برسد. در راستای چنین هدفی است که زن احساس می‌کند با تمام وجود در تحقق آن هدف در صحنه است. اگر خدا محور شد یکی مثل ملوانی که می‌خواهد این کشتی را به ساحل برساند، تکلیفش می‌شود دستور دادن، و یکی تکلیفش می‌شود پذیرش دستورات ملوان، تا در رساندن کشتی به ساحل سهیم باشد. وقتی هر کدام بر اساس اصول شرعی جایگاه و وظایف خود را تعریف کنند هیچ کدام منیتی ندارند. اختلاف و دوگانگی وقتی است که

هر کدام یک منِ جداگانه داشته باشند. نه آن‌که هر کدام منِ خود را در وظایف شرعیه ذوب کرده باشند. آری وقتی مَن وسط باشد آن که قدرتش بیشتر است حاکم می‌شود و آن که ضعیف‌تر است محکوم می‌گردد.

زنان و تضاد با خود

اگر زن و شوهر دو مَن شدند جنگ شروع می‌شود و احساس بنده این است که در نگاه غربی شرایطی به وجود آمده است که به اسم احقاق حقوق زن، مذیت زنان فربه شده، آن وقت دو مَن، در خانواده به وجود می‌آید که نتیجه آن متلاشی شدن خانواده است.

اگر در صحنه خانواده دو مَن پیدا شد و هر دو همسر خواستند رئیس باشند، دو رقیب می‌شوند روبه روی هم. اگر زنان قبول و پذیرش را معنای واقعی خود ندانند، جنگ میان دو تمناً آغاز می‌شود و این جنگ، در عین ظاهری صلح‌گونه، سراسر رقابت و تلاش یکی برای غلبه بر دیگری است.

تضادی که بعد از مدتی بعضی زنان با خود پیدا می‌کنند ریشه‌اش در این است که از یک طرف فطرتاً قبول تمناهای مرد را عامل نشاط و معنادار کردن زندگی خود می‌دانند و از طرف دیگر برای خود تقاضا و تمنای مستقل قائل شده‌اند در مقابل تمنای مرد، و عملاً دو مَن در یک سرا به وجود آمده است. وقتی نفس امّاره

مزه این نوع من را چشید به آسانی نمی‌تواند از آن دست بردارد. از طرفی حس می‌کند که این من مستقل خودش نیست از طرفی نفس امّاره سعی در حفظ آن من دارد. در نتیجه خودش با خودش تضاد پیدا می‌کند، زیرا به این صورت من شدن، من شدن در مقابل مرد است، نه آن من که به طور طبیعی هرکس دارد. حالا که یک من پیدا کرده در مقابل مرد، برای خودش این سؤال پیش می‌آید که چرا مرد دستور بدهد ولی من دستور ندهم - تضادی بین زن خانه بودن با مسئولیت مردانه - این تضاد او را به عصیان بر خود و بر دیگران و نارضایتی از وضع موجود خود می‌کشاند. می‌بیند نه دیگر خودش، خودش است و پذیرش تمناهای مرد به عنوان مسئول خانه، و نه می‌تواند از نظر روحی و فطری يك من مستقل از مرد داشته باشد. يك منی شده در مقابل مرد، به طوری که می‌خواهد بر مرد حاکم باشد، تضاد بین غریزه‌ی غلبه بر غیر از یک طرف و فطرت پذیرش تمنای مرد از طرف دیگر، زن را به بی‌هویتی می‌کشاند، نمی‌داند زن است یا مرد، مادر است یا پدر، قیافه مردان بگیرد و داد بزند، یا صفای زنان داشته باشد و مسئولیت‌های اصلی خانه را به عهده مرد خانه بگذارد؟ با خودش نمی‌تواند بسازد و تلاش می‌کند برای نجات از جنگ بین «خدمت» یا «قدرت» بر من خود بیفزاید و قدرت و استعلاي بیشتری را طلب کند و لذا از خود اصیل خود دورتر می‌شود و

در نتیجه نارضایتی بیشتری از خود، و
 فربه کردن مَن همچنان ادامه می‌یابد.
 مرد در چنین شرایطی در مقابل مَن
 فربه شده‌ی زن، دیگر احساس مسئولیت
 نسبت به سرنوشت خانواده ندارد و لذا
 مَن این مرد تبدیل به مَن می‌شود که زن
 را بیشتر شیئی می‌بیند که باید از آن
 تمتع بیابد، در این حال، نه زن دیگر
 پذیرش تمنای مرد را کار خود می‌داند و
 نه مرد ارتباط صحیح با زن و خانواده
 را مسئولیت خود می‌شمارد، دو حیوانند
 که با محاسبه‌های دنیایی همدیگر را
 تحمل می‌کنند، ولی نه این‌که با هم‌اند،
 بلکه بر هم‌اند. در عین تمتع از هم،
 هر کدام در درون دیگری را رقیب خود
 احساس می‌کند، هر کدام فکر می‌کند
 دیگری عامل خسرانش شده است. مثل تصور
 ما نسبت به مغازه‌داری که کالاهای مورد
 نیاز ما را دارد، در عین این که به
 جهت آوردن آن کالاهای او تشکر
 می‌کنیم، در درون خود همواره نگرانیم
 نکند کلاه سر ما بگذارد. عشق زن و
 مرد های غربی عموماً نسبت به همدیگر
 همه چیز هست مگر عشق، یک معامله‌ی
 محترمانه و مؤدبانه است که باید
 همواره به همدیگر القاء کنند که این
 عشق است، مگر عشق بدون ایثار ممکن
 است، و مگر ایثار با خودخواهی جمع
 می‌شود، و مگر نفی خود با نظر به عالم
 قدس ممکن است؟ باید برای هدفی متعالی
 و حضور در زندگی ابدی، خودِ مادون
 دنیایی را زیر پا گذارد.

زنان شکست‌خورده

وقتی زن نتوانست به اصلتش برگردد، بخواهد و نخواهد، انسانی شکست خورده است و مرد نیز این چنین است، به عنوان مثال مرد وقتی شکست خورده است که با عشق به خانواده به سر کار نرود. اما وقتی مرد احساس کرد تلاش‌های روزانه‌ی او در خانه به ثمر می‌نشیند و زن خانه نه تنها مانع و رقیب مسئولیت او در خانه نیست بلکه یار و همراه اوست، با تمام امید کار می‌کند تا این خانه سر پا بماند. ولی اگر چنین برداشتی نداشت، احساس می‌کند مثل حامل‌ها دارد بی‌گاری می‌کشد و خود را مجبور به این بی‌گاری می‌بیند، این حالت یک مرد شکست خورده است. شما زنان اگر می‌خواهید مرد را از نشاط و امید محروم کنید به او بگوئید ما نیاز به پول شما نداریم، بزرگ‌ترین محرومیت مرد این است که احساس کند در خدمت خانواده‌ای نیست.

زن شکست‌خورده زنی نیست که از زن بودن خود ناراحت است بلکه از من بودنش شکست خورده است. در این حال است که خود را چنین تحلیل می‌کند که برده‌ای هستم در چنگال مرد و باید با کار خود زندگی او را بسازم که مرد از زندگی متمتع گیرد. اگر تحلیل زن در زندگی چنین شد، خود را آن‌من می‌داند که در من شدن شکست خورده و لذا خود را کلفت همسر و فرزندانش حس می‌کند.

در حالی که زن وقتی در وجود اسیل خود قرار داشته باشد، به چیزی ماوراء قدرت نظر می‌کند، جاروب‌کردن و تیمارکردن کودکان را عین زندگی می‌بیند. برعکس زن شکست‌خورده که چه در درون خانه کار کند، چه بیرون خانه، خود را کلفتی می‌داند که محکوم به بیگاری است. با این‌من شدن هر چه می‌کند از احساس شکست خارج نمی‌شود، چون در حقیقت من خود را در مقابل من مرد قرار داده است، اگر بر من مرد غالب و حاکم شد که از خود شکست‌خورده است، چون اصلتش تقاضاپذیری بود نه حاکم شدن، و اگر مغلوب شود خود را کلفت احساس می‌کند، چون من خود را به صحنه آورده ولی آن من از من مرد شکست‌خورده است و در هر صورت خود را بی‌حقیقت می‌داند. در این حال نه مرد خادم خانه است و در موقعیت مسئولیت، و نه زن خادم خانه و در موقعیت تبعیت. هر دو خادم من خود هستند. وقتی در یک کلاس درس معلم، عرق می‌ریزد و درس می‌گوید و دانش‌آموزان هم با تمام ولع مطالب را می‌گیرند این کلاس به خوبی جلو می‌رود. اما اگر دانش‌آموزان نسبت به خدمت معلم بی‌تفاوت بودند، دیگر نه معلم می‌تواند معلمی خود را ادامه دهد و نه دانش‌آموزان از آن کلاس بهره می‌گیرند و نه کلاس به نحو مطلوب ادامه می‌یابد.

جنبش فمینیسم با روح سکولاری که بر آن حاکم است دشمن واقعی روحیه مادری

و ایثار زنان شد، به اسم استیفای حقوق از دست رفته زنان، با فربه کردن مَنِ زنان، بزرگ‌ترین ظلم را به زنان کردند. با تحقیر کار در خانه، علاوه بر آن که آنان را گرفتار استثمار کارخانه‌ها و شرکت‌های بی‌رحم نمودند، محل امن خانه را از آن‌ها گرفتند و سبب فروپاشی خانواده شدند.

با فربه‌نمودن منیت زنان، اول زنان را از هویت حقیقی خود محروم کردند و سپس خانواده از داشتن محیطی گرم که فقط با ایثارگری زنان بدان دست می‌یافت، محروم شد. در این حال نه دیگر مرد خادم خانه است، در لباس مسئول، و نه زن خادم خانه است در لباس تبعیت. هر دو خادم من خود شدند و فعّال برای غلبه بر دیگری، و تلاش برای غلبه بر همدیگر را زندگی پنداشتند و از زندگی باز ماندند. زندگی آن است که در کنار هم روحانیت یكدیگر را رشد دهیم و تحقق چنین زندگی با پذیرش ارزش تقوا ممکن است و نه با پذیرش ارزش پول و پُز.

همسران و انتقام از هم

اگر تقوا به عنوان مقصد اصلی زندگی، مورد غفلت قرار گیرد همه چیز وارونه می‌شود. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛⁷ این

آیه می‌فرماید خداوند شما و گذشتگان را خلق فرمود و دستور به عبادت و بندگی داد تا متقی شوید، روشن می‌کند که مقصد خلقت تقوا و حاکم شدن حکم خدا بر تمام ابعاد انسان است. حال اگر در زندگی چنین رویکردی مورد نظر باشد، همه‌ی دستورات دین جای خود قرار می‌گیرند و زن و مرد نیز از وظایفی که خداوند به عهده هر کدام قرار داده است، راضی‌اند. اما وقتی از این موضوع غفلت شود، زن و مرد رقیب همدیگر قلمداد می‌شوند، در این حالت زن حس می‌کند مرد برای او یک شیء مزاحم است که جلو فعالیت‌های او را می‌گیرد، چون من او را کنترل می‌کند، و مرد هم نسبت به زن چنین احساسی دارد. هر دو یکدیگر را شیئی مزاحم می‌دانند و چون نمی‌توانند از همدیگر جدا شوند، سعی می‌کنند به زعم خود مزاحمت آن دیگری را به حداقل برسانند و او را تابع خود کنند، چون حق در میان نیست، من در میان است، هر من موقعی دلش حال می‌آید که آن دیگری نوکرش باشد. از طرفی چون در نظام الهی به واقع هر کدام توانایی‌ها و سرمایه‌هایی دارند که دیگری ندارد و لذا به یکدیگر نیازمنداند، بدون آن که از هم جدا شوند، همواره این جنگ ادامه می‌یابد، چون به جهت همان امکاناتی که هر کدام دارند به راحتی یکی نمی‌تواند دیگری را برده خود کند، و در نتیجه در این جنگ هیچ کدام پیروز نمی‌شوند و هر چند

یکی از آن‌ها به ظاهر پیروز شود، به وقتش آن دیگری انتقام خود را می‌گیرد. و از آن طرف چون با حفظ مذیت خود می‌خواهند زندگی را ادامه دهند، هر کدام برای دیگری ارزشی قائل نیست و به چیزی غیر از این زندگی نظر دارد و آرامش را در بیرون از خانه جستجو می‌کند، هر دو از صبح تا بعد از ظهر مشغول کار هستند، عصر هم آقا یک طور خود را در بیرون خانه مشغول می‌کند، خانم هم تا آخر شب به بازار می‌رود و عملاً به جای آمدن به خانه، به خوابگاه می‌آیند، اینها هیچ وقت نمی‌توانند با هم باشند. امیدشان به ناکجا آباد است «روم جایی که آن این جا نباشد».

اگر مرد و زن امامشان را درست انتخاب نکردند زندگی برایشان مردابی می‌شود که همدیگر را فرو می‌برند و عملاً بدون آن‌که بخواهند، در سراسر عمر بلای جان هم می‌باشند نه و سیله تعالی همدیگر. آری! وقتی منیت‌ها رشد کند انتظاری جز این نباید داشت. آن‌هایی که سعی می‌کنند با به شغلرساندن زنان به زعم خود به آنان خدمت کنند و عملاً در مسائل اقتصادی به آنان میدان دهند، باید متوجه باشند با ضعف مردان و زنان هم‌تای مناسب خود را از دست می‌دهند و وقتی توازن اقتصادی به نفع زنان تغییر کرد عملاً تناسب مرد و زن به هم می‌خورد و این شروع سقوط خانواده است.

در ابتدای بحث مطرح شد که خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛⁸ آدمیان را کرامت دادیم پس خود را با رشد منیت کوچک نکنید. دنیا دنی و پائین است و حفظ کرامت خدادادی به این است که انسان خود را در حد دنیا پائین نیاورد. در جایی که بندگی خدا در میان نیست انسان خود را در حد دنیا و نان و آب و پول پائین می‌آورد و لذا به جای نفی منیت در مقابل خدا، منیت‌ها رشد می‌کند و در چنین شرایطی هیچ کس با هیچ کس نمی‌سازد، حتی دو همسر در یک خانه. در آیه‌ی بعد می‌فرماید آدم‌ها روزی را به یاد آورید که شما را با امامتان می‌خوانند و شما جذب مقصدی می‌شوید که برای خود انتخاب کرده‌اید، در آن صورت اگر با پیدا کردن امامی قابل پذیرش، ابعاد راست و مبارک خود را رشد داده باشید حاصل حیات شما و برآیند زندگی شما همواره با یمن و مبارکی و راستی همراه است، چون جذبه‌های متعالی و مبارک خود را با خود به صحنه قیامت آورده‌اید، در آن جا به ابدیتی با برکت دست می‌یابید، بدون آن که احساس کنید مورد ظلم قرار گرفته‌اید. سپس می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ

أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛⁹ هرکس در این دنیا کور بود و امامی که او را هدایت کند انتخاب نکرد در آن دنیا نیز کور است و راه سیر به سوی سعادت را نمی‌شناسد و گمراهی‌اش صدها برابر گمراهی در دنیا است. چون الگو هایی که برای رسیدن به مقصد انتخاب کرده است او را به رشد مذیت و پیروی از نفس امّاره دعوت کردند. خانم «سیمون دوبووار» همسر ژان پل سارتر در مصاحبه‌ی خود با نشریه «ابزرواتور» می‌گوید:

«به عنوان اولین کار، زنان باید خارج از خانه کار کنند. در گام دوم در صورت امکان باید از ازدواج خودداری کنند، مسئله دوم شغل برای زنان است که به آن‌ها اجازه می‌دهد در صورت نیاز از همسر خود جدا شوند. با داشتن شغل آنان می‌توانند خرج خود و فرزندان‌شان را تأمین کنند... به خوبی می‌دانم کار در جامعه امروزی نه تنها رهایی بخش نیست، بلکه انسان را با خود بیگانه می‌کند. امّا در نهایت زنان باید میان یکی از این دو از خود بیگانگی را انتخاب کنند، خانه‌داری، یا اشتغال در بیرون خانه».¹⁰

بنده بدون هر شرحی عزیزان را به تأمل در سخنان این خانم دعوت می‌کنم تا معلوم شود چه چیزی را می‌خواهند از زنان ما بگیرند و چه چیزی را به جایی

9 - سوره اسراء، آیه 72.

10 - نشریه «نوول ابزرواتور» آغاز سال 1972.

آن پیشنهاد می‌کنند، آیا این نوع پیشنهادها مبارزه با مردسالاری و احیاء حقوق زنان است؟

جمع محبت الهی با محبت به همسر

سؤال: آیا محبت زن و شوهر به هم‌دیگر در کنار تمثای مرد و قبول زن، جایگاهی دارد یا در فرهنگ توحیدی که همه چیز باید برای خدا باشد و فقط هم باید دل را به خدا داد، چیزی به نام محبت بین زن و شوهر جایی ندارد؟

جواب: آری عشق به آن معنا که تمام ابعاد وجودمان نظر به محبوب و معشوق باشد، مخصوص به خداست و عرفا سعی دارند جان خود را با این نوع محبت و عشق پُر کنند. و لذا هیچ محبت و عشقی نباید در عرض محبت به خدا قرار گیرد ولی در طول محبت به خدا محبت به همسر و فرزندان جا دارد، تا آن جا که در خبر آمده است حضرت امام حسین ♦ می‌فرمودند به محبت رباب و سکینه، خانه‌ای را که در آن رباب و سکینه زندگی می‌کنند دوست دارم، رباب هم بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء ♦ نه در زیر سایه‌ای استراحت کرد و نه آب خذکی نوشید، زیرا محبوبش حسین ♦ با لب تشنه و زیر آفتاب شهید شد، یک سال هم پس از شهادت حضرت، بیشتر زنده نماند.¹¹

چون مرد در مقام حقیقی خود و زن در مقام حقیقی خود هر کدام مظهر لطف الهی به همسر خود می‌باشند، اگر از منیت‌ها آزاد باشند، هیچ کس بهتر از همسر هرکس صفا و پاکی همسرش را نمی‌بیند. اگر زن در جای خودش باشد، برای مرد تمام وفاداری به حقیقت، وفاداری به همسرش می‌شود. این در موقعی است که زن در جای خود قرار گرفته باشد.

عایشه می‌گوید من حسادت می‌ورزیدم وقتی می‌دیدم سالها بعد از رحلت خدیجه (رسول خدا) دوستان او را احترام می‌کرد، کم‌تر می‌شد که رسول خدا (عبا) عبايشان را زیر پای کسی بیندازند، اما به عشق خدیجه عبا را زیر پای دوستان خدیجه می‌انداختند و همواره از او یاد می‌کردند. به طوری که یک روز گفتم «به جای او که سالخورده بود خداوند زن جوانی به تو داده» پیامبر (عبا) با شنیدن این سخن سخت خشمگین شد، و فرمود: چگونه این سخن را گفתי؟ سوگند به خدا، خدیجه هنگامی به من ایمان آورد که همه مردم کافر بودند، مرا هنگامی تصدیق نمود که همه تکذیب می‌کردند.¹²

منظور عرض آن است که وقتی زن در جای خود قرار گیرد وفاداری مرد به حقیقت، با وفاداری او به همسرش در یک راستا قرار می‌گیرد. این وفاداری تا

آنجا بود که آنسبن‌مالک می‌گوید: «وقتی برای پیامبر ﷺ هدیه می‌آوردند می‌فرمود: این هدیه را به خانه فلان بانو ببرید، زیرا او دوست خدیجه) بود و به خدیجه) علاقه داشت».¹³

زن چهره‌ی اسم رحمت حق است و رحمت حق همیشه واسعه است، همین‌که شما از خدا چیزی بخواهید او جواب می‌دهد. اگر زن متوجه باشد که مظهر چنین اسمی است و خداوند از طریق اسم رحمان با او مرتبط است، بر اساس همان صفت با همسر و فرزندان‌ش برخورد می‌کند و جنبه رحمانی خود را تقویت می‌نماید و به راحتی آماده پذیرش تمنّای مرد می‌باشد. رحمانی‌بودن خداوند به این معناست که خداوند تقاضای بندگان‌ش را ردّ نمی‌کند، مظهر این اسم به نحو خاص، زنان هستند که اگر شرایط طبیعی خود را حفظ کنند، روحیه «خدمت» بر قلب و روان آن‌ها غلبه پیدا می‌کند و در این رابطه بیشتر احساس بقاء و وجود در خود می‌کنند، رحمت‌الدّ عالمین‌بودن با تکبر نمی‌خواند. تکبر یعنی حذف طرف مقابل و امکان بروز را از او سلب‌کردن، در صورتی که زنان در جان خود طالب ایجاد شرایطی هستند که زمینه بروز دیگران فراهم گردد، هویت زن، حفظ این روحیه است و با پذیرفتن تقاضاهای منطقی

13 - مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 217، نقل از کتاب «حضرت خدیجه، اسطوره ایثار و مقاومت» از مرحوم محمد مهدی اشتهااردی.

همسرش جنبه‌های بالقوه این روحیه بالفعل می‌گردد و به عنوان یک سرمایه قابل پسند در جان زنان نهادینه می‌شود. عمده این است که زن جای خود را گم نکند و بداند روحیه پذیرش تمنّای مرد برکت بزرگی برای او به همراه دارد. آیا درست است که تقاضاهای مرد از زن را به عنوان مسئول نظام کلی خانواده به مردسالاری تعبیر کنیم و به پیشنهادهای امثال خانم سیمون دُوبُوآر تن دهیم؟ در آن صورت چه هویتی از زن باقی می‌ماند.

زن و روحانیت رحمانی

عمده آن است که همان‌طور که زن متوجه است مرد وسیله تکمیل نیازهای روحی و اقتصادی اوست تا بتواند وظیفه خود را در بستر خانه به خوبی به انجام برساند، مرد هم متوجه باشد، زن وجودی است که خداوند خلق کرده تا بتواند عامل تکمیل نیازهای او باشد و در آن را ستا تمّنای او را برآورده کند. موضوع برآوردن نیازهای شهوانی یکی از تمّنایها است ولی اصل نیست. در راستای حفظ روحیه رحمانی زن روایت است که اگر مرد در روی شتر از زن تقاضای ارتباط کرد زن اجابت کند.¹⁴ ولی اصل مسئله خیلی بالاتر از این حرف‌هاست، روحیه پذیرش تمنّای مسئول

خانه مطرح است که در آن مورد خاص هم قابل تحقق است. البته این کار سختی است که زن، روحیه پذیرش تمناي مرد را در خود نهادینه کند، و اگر خود زن این جایگاه را برای خود بشناسد می‌تواند خود را در این راستا رشد دهد، و این چیزی است که شیطان به شدت مانع تحقق آن می‌شود. پذیرش تمنا راه ارتباط با اسم رحمت پروردگار است نه راه ارتباط با اسم قاصم الجبارینی خداوند که بر اساس آن اسم، پشت هر جباری را می‌شکند. روحیه غلبه‌ی رحمت از زن چهره‌ای در راستای پذیرش تمنا و تقاضای مرد می‌سازد که روایات توصیه می‌کند در هر صورت اذن همسر خود را بطلبد. روایت‌هایی که می‌گوید نباید زن و مرد نسبت به هم‌دیگر حیا کنند به جهت آن است که حیا مربوط به جایی است که از یک طرف امید پذیرش تمنا نباشد و از طرف دیگر هم روحیه‌ی پذیرش آن تمنا در میان نیست.

وقتی یک سازمان بخواهد اداره شود باید کارها تقسیم شود، حال اگر کارها بر اساس استعدادهای افراد تقسیم شود علاوه بر آن که کار آن مجموعه به خوبی جلو می‌رود، هر کس هم در انجام وظایف خود احساس آرامش می‌کند و در این راستا فرمود: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛¹⁵ مردان عامل

قوام زنان هستند به جهت امتیازاتی که هر کدام دارند و به جهت آن‌که مردان از مال خود برای زنان خرج می‌کنند. زیرا قبلاً عرض شد شریعت در هیچ مورد ظلمی به زنان روا نداشته، بلکه بر عکس، چون زنان مسئول تربیت روحی خانواده اند باید گرفتار مسائل اقتصادی نباشند تا بتوانند با روحی آرام وظیفه خود را انجام دهند. مشکل وقتی پیش می‌آید که ملاک ارزیابی ارزش‌ها به هم بریزد و ارزش «قدرت» بر ارزش «خدمت» فزونی یابد و یا بخواهیم خدمت را با ارزش پول اندازه‌گیری کنیم. حتی اگر دقت بفرمائید در تفاوت «دیه‌ی» مرد و زن جانب زن رعایت شده تا اگر مرد خانواده به قتل رسید دیه مناسبی برای زن بماند، و لذا دیه مرد را دو برابر زن قرار دادند، چون دیه را به باقی مانده مقتول می‌دهند و نه به خود مقتول. و موضوع به مسئله اقتصادی زن بر می‌گردد و نه به شرافت مرد تا بگوئیم چرا دیه زنان و یا ارث آن‌ها نصف مردان است.

زن می‌تواند تجلی اسم جلال و جمال الهی باشد، که از جهت زیبایی‌هایش، مظهر جمال حق و از جهت دور بودن از دسترس نامحرم، مظهر جلال الهی باشد. و از آن طرف هم مرد برای زن می‌تواند مظهر اسماء گوناگون الهی باشد و عظمت حق را به نمایش بگذارد، چیزی که شما با ذکر «سبحان الله» در قلب خود می‌پذیرید. و در همین راستا رسول خدا ﷺ

می‌فرمایند: «لَوْ كُنْتُ أَمْرُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا»؛¹⁶ اگر بنا بود دستور سجده برای احدی بدهم دستور می‌دادم زن برای شوهر خود سجده کند. این همان است که عرض شد وقتی زن و مرد در جایگاه حقیقی خود دیده شوند تمام وفاداری به حقیقت، وفاداری به یکدیگر می‌شود. به شرطی که حجاب مزیت مانع نظر به کمالات همدیگر نشود. به زنان می‌فرماید اگر هویت خود را جستجو می‌کنید، در راستای تسلیم در برابر هیبت همسران که مظهر مقام عقل کل است - در مقابل نفس کل- آن هویت را بیابید. همان‌طور که هر انسانی در حالت کلی تر هویت خود را در بندگی خداوند جستجو می‌کند و هر چه در راه بندگی خدا موفق شود، احساس می‌کند به خود اصرار خود نزدیکتر شده است. در چنین دستگاهی پذیرش حکم شوهر برای زن عین شکوفا شدن است و نه حقارت. لازمه درست دیدن موضوعات نگاه عرفانی به موضوعات است، اگر به یک عارفی بگوئی خدا مقدر فرموده است که سهم تو از دنیا نصف سهم برادرت باشد، هزار نکته باریکتر از مو در این حکم می‌یابد، چون اولاً: متوجه است صادر کننده حکم، خدایی است حکیم، ثانیاً: خدای حکیم تمام اراده‌اش در رشد دادن بنده‌اش می‌باشد پس حتماً در این حکم لطفی هست. اگر زن‌ها بر اساس روحیه لطیف خود در

ا مورات خود در منظرې عرفاني قرار نگیرند اولین مشکلشان این است که چرا ارث ما نصف ارث مردان است! اما حالا یک عارف که مقصد و مقصودش رفع حجاب بین خود و مولایش هست، مگر فقر و غنا و یا اساساً دارایی دنیا برایش مطرح است؟ اسلام چنین انتظاری از زن دارد که در دنیایی بالاتر از اقتصاد نفس بکشد. خدا کمک کند و خودمان هم حواسمان جمع باشد که به دست خودمان زنان را از بین نبریم و آن‌ها را با انداختن در امور اقتصادی بی‌مقدار نکنیم، زنان هم باید متوجه باشند، وقتی خداوند لباس و مسکن و غذای آن‌ها را به عهده مردان قرار داده است پس دغدغه این امور را نداشته باشند، چه همسر داشته باشند چه نداشته باشند، چه کار داشته باشند و چه کار درآمدا نداشته باشند، در هر حال همچون عارفی زندگی کنند که مطمئن به حمایت خداوند است و در اصلاح رابطه بین خود و خدا بکوشند و منتظر باشند تا خدا چه پیش می‌آورد. وای و صد وای اگر موضوعات از منظر الهی خودش دیده نشود، آن وقت تمنای مردان از زنان به صورت تحکم دیده می‌شود. البته یک روح با صفا، تحکم را هم به تمنا تبدیل می‌کند بر عکس عده‌ای که تمنا را به صورت تحکم می‌بینند. انسانهای بزرگ عموماً به جایگاه تکوینی حادثه‌ها نگاه می‌کنند و لذا دیگر کاری ندارند این خانم یا این آقا با چه الفاظی حرف خود را

می‌زند، متوجه‌اند از چه جایگاهی این حرف زده می‌شود. گفت:

نظر را نغز کن گذر از پوست کن
 آن مردی که با تحکم با همسرش سخن
 می‌گوید خطا کرده اما شما چرا ماوراء
 این ظاهر، متوجه تقاضای او نمی‌شوید؟
 عین همین بحث برای مردها هم هست اما
 چون فعلاً خطر فمینیسم زنان را نشانه
 رفته است، ضرورت دارد در این وادی
 موضوع را ادامه دهیم. چرا که فرهنگ
 مدرنیته همه اعضاء خانواده را نشانه
 رفته است، اعم از زن و مرد و
 فرزندان، و البته و صد البته توصیه‌ی
 ما به برگشت به گذشته نیست، بلکه
 عبور از ظلماتی است که فعلاً در آن
 قرار گرفته ایم.

وقتی زن و مرد در منظری متعالی به
 زندگی و به همدیگر نگریستند زندگی
 بستر ریزش رحمت الهی خواهد شد، همان
 نگریستنی که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:
 «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ وَنَظَرَتْ
 إِلَيْهِ نَظَرًا لَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرُ
 الرَّحْمَةِ»؛¹⁷ چون مردی به زنش و زنش به
 وی از روی مهر بنگرند، خداوند بزرگ
 آن دو را با دیده مهر بنگرد.

با توجه به چنین نگاهی است که ما
 مسلمانان در انجام وظایفمان در خانه
 با همسرمان معامله نمی‌کنیم، ما در
 انجام وظایفمان به وظیفه می‌نگریم که

در آن هویت خود را تثبیت کنیم، هرگز به همدیگر نمی‌گوئیم چون شما به وظیفه خود عمل نکردید من هم به وظیفه خود عمل نمی‌کنم، چون در ترک وظیفه عملاً ترک هویت خود را دامن زده ایم.

در آخر خوب است خلاصه مقاله‌ای را که یکی از خواهران در یکی از سایت‌های خبری نوشته بودند به عنوان خُسن ختام اینجا بیاورم. ایشان می‌فرمایند:

«در خبرها آمده بود قرار است رانندگی اتوبوس‌های شهری را زنان به عهده بگیرند. ظاهر خبر نشان می‌دهد ما گرفتار جنگی شبیه جنگ‌های اول و دوم جهانی شده و همه مردان و پسران خود را به جبهه‌ها فرستاده ایم و همه کارها روی زمین مانده‌اند و از زنان استدعا! کرده ایم بیایند و این کارها را انجام بدهند تا یک وقت خدای ناکرده، مسافرها توی خیابان‌ها روی زمین نمانند و کالاهای کرانه‌های خلیج فارس به سواحل دریای خزر نرسند.

یکی از اشکالات عمده و بسیار خطرناک فرهنگی ما، افراط و تفریط است و به یک معنی «فمینیسم» زدگی ما است. روزگاری بر خلاف آموزه‌های اسلام زنان را برای هیچ کاری شایسته نمی‌دانیم، و زمانی دیگر چنان عرصه را برای آزادی‌های از نوع پیشرو و آوانگارد باز می‌گذاریم که به طرفه‌العینی مقام بسیار مهم جهانی مصرف لوازم آرایش و جراحی پلاستیک بینی و... را به دست می‌آوریم! گاهی خواهر و برادر را در خیابان به جرم این‌که کنار هم

راه می‌روند، می‌گیریم، تا بیایند ثابت کنند محرم هستند، و گاهی چنان مرزهای محرم و نامحرم را از میان برمی‌داریم که خدا را شکر همه اهالی کشور خواهر و برادر یکدیگر می‌شوند. گاه برای قبول شدن دختران در دانشگاه‌ها که خود بهتر از هرکسی به محصولات نهایی آنها واقفیم، جشن می‌گیریم و گاه از بالا رفتن توقعات بی‌معنی و میل به مصرف‌زدگی و بی‌میلی جوانان به ازدواج سخن می‌گوییم؛ زیرا به‌کلی از اصولی که دین جهت تعریف زن و مرد در اختیار ما گذارده غافلیم.

شما خوب می‌دانید در جامعه‌ای که از بی‌کاری در سطح گسترده، در رنج است، گرایش خانم‌ها به کارهای سخت و دشوار مردان، نه تنها فضیلت نیست بلکه به شدت هشداردهنده است. به شکلی کاملاً واکنشی و عصبی، کارهایی را که ظاهراً انجام آن‌ها توسط زنان ناممکن به نظر می‌رسند، به عنوان جلوه‌های اصلی «آزادی زنان» مطرح می‌سازیم، غافل از اینکه ارائه کنندگان این نظریه‌ها، نه هرگز خود پشت تریلی و کامیون نشسته‌اند و نه هرگز اضطراب ناشی از سرگردانی فرزندان‌شان را در مهد کودک‌ها یا پشت درهای بسته خانه‌ها برای لحظه‌ای تجربه کرده‌اند.

جنبش بسیار قوی و فعال «فمینیسم» در سراسر جهان، با ترفندهای گوناگون توانسته است زنان را از وظیفه اصلی خود یعنی «مادری کردن»

و «ایجاد تعادل و آرامش محیط خانواده به عنوان اصلی‌ترین نهاد اجتماعی» جدا کرده و به کارهای ظاهراً مهم و در واقع نمایشی بگمارد. بدیهی است ارتقای سطح سواد و بینش سیاسی و اجتماعی در زنان، به تقویت روحیه خودباوری و استقلال در جامعه می‌انجامد، اما بن‌بست‌هایی که بر سر راه بشر امروز قرار گرفته به نیکي نشان می‌دهد که وانهادن وظایف اصلی زن و مرد به نهاد های دیگری یا به یکدیگر و جابجایی ارزش‌های حقیقی با ارزش‌های صوری، حاصلی جز اضطراب دائمی، فرار از ارزش‌های اخلاقی، اتلاف وقت و عمر و نهایتاً آشفته‌گی‌ها و بی‌سرو سامانی‌های عمیق، نداشته است. فرزندان در خانه‌های عاری از حضور و گرمای وجود مادر، گرفتار انواع نگرانی‌ها و اختلافات روحی شده‌اند که نهایتاً به گسترش بزه‌کاری‌ها، بی‌بند و باری‌ها و اعتیاد به مواد مخدر منجر شده است. زنان در چنین شرایطی به‌کلی از ویژگی‌های مادرانه‌ی تعدیل‌کننده و ملاحظه‌آمیز خود به دور افتاده و تبدیل به موجوداتی مضطرب و زیاده‌خواه شده‌اند تا از رهگذر ارضای نیازهای روحی از طریق مصرف بیش‌تر، در خدمت پرکردن جیب‌های سرمایه‌داران قرار گیرند و مادران را که علی‌القاعده نباید گرفتار مسائلی چون مصرف‌زدگی و تجمل‌گرایی باشند، به زیور این خصائل بیارایند!

اشکال این‌جاست که ما بر خلاف فرهنگ اصیل ملی و دینی خود، در مسائل فرهنگی از دیگران خط می‌گیریم و به جای الگو قرار دادن بزرگان دین و ادب و فرهنگ خود که بیش از هرچیز در عرصه‌ی تربیت فرزند و هم‌دلی با شوهر خویش و حفظ امنیت و آرا مشروانی خانوادگی تلاش می‌کردند، ارزش‌ها را به نوعی، با توانایی اقتصادی برابر می‌گیریم و به‌جای تقدیس زنایی که توانسته‌اند با نهایت کرامت و بزرگواری، فرزندان خوبی پرورش بدهند و با زمینه‌سازی برای حفظ ثبات و آرا مشروانی خانواده، خطرترین وظیفه اجتماعی را به سرانجام برسانند، فعلاً دنبال آن هستیم که بر تعداد زنان کامیون‌دار و بکسور و قهرمانان کاراته و کشتی و فوتبال بیفزاییم و کمترین توجهی به نیازهای فطری زنان و مردان نداشته باشیم تا اگر 30 سال بعد به همان جایی رسیدیم که غرب امروز رسیده، طبق معمول گناه را به گردن داور بیندازیم!».

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

زن؛ قدرت یا خدمت؟

بسم الله الرحمن الرحيم

ميلاد با سعادت دختر پیامبر خدا ﷺ
زهراي بتول را تهنيت عرض مي‌کنم و
اميدوارم اين حقيقت آسماني که در
آسمان منصوره بود و ظهور زميني کرد و
فاطمه و عامل نجات از آتش شد، تولدش
هديه‌اي باشد براي ما تا به مدد نور
آن حضرت راه ارتباط با آسمان را پيدا
کنيم.

جايگاه تاريخي فمينيسم

اگر بخواهيم بدون مقدمه به يکي از
مسئله‌هاي قرون معاصر تحت عنوان
فمينيسم يا «نهضت احياء حقوق زنان»
نگاهي بپردازيم، بايد ابتدا متوجه
اهميت اين موضوع باشيم که امروزه
مسئله مهمي نسبت به تعريف زن در دنيا
مطرح شده است. حدود هفتاد سال پيش در
راستاي توجه به حقوق زن، مکتبي به
صحنه آمده که اگر درست بررسي نشود
شاهد حضور نگاه فرهنگ غرب به زن در
ذهن و فکر نظام اجتماعي خود خواهيم
شد و بر سر خانواده هاي ما هماني
خواهد آمد که بر سر خانواده در دنياي
غرب آمد. مسئله روز زن به همان

اندازه که می‌تواند یک بازخوانی صحیح از نقش و موقعیت زن در دوران جدید باشد، خطر فرو افتادن در نگاهی که فرهنگ غرب برای زن تعریف کرده است را نیز به همراه دارد. نگاهی که بیش از همه خود زنان از آن آسیب می‌بینند و عامل فروافتادن آن‌ها در بستری خواهد شد که سرمایه‌داران غربی جهت ادامه حیات خود آن را مدیریت کنند.

سرمایه‌دار غربی در حدود 70 سال پیش متوجه شد که در غرب نهضتی توسط زنان برای نجات خود از دست نظام سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری است، زیرا اساساً انقلاب صنعتی با انگیزه استثمار کارگران به خصوص کارگران زن صورت گرفت، به این صورت که نظام سرمایه‌داری حساب کرد اگر بخواهد کارخانه‌های بزرگ داشته باشد باید کارگرانی که طالب دستمزد بسیار کمی باشند در اختیار بگیرد و زنان جهت این امر بیشتر مورد هدف بودند و بر اساس همین نقشه شعار آزادی زنان را سر دادند، ولی قصد آن‌ها آزادی زنان از نظام خانواده بود تا آزاد از امر و نهی شوهرانشان بتوانند در اختیار برنامه سرمایه‌داران قرار گیرند.

پس از دویست سال ظلم و استثمار، همان فرهنگ سرمایه‌داری متوجه یک نحوه خود آگاهی در زنان غربی شد که بنا دارند خود را از بند سرمایه‌داران آزاد کنند. اصل قضیه چیز بدی نبود زیرا زنان غربی می‌خواستند برای نجات

خودشان از استثمار بسیار کشنده ای که سرمایه داران غربی بر آن ها تحمیل کرده بودند، نجات پیدا کنند. ولی از آن جایی که سیاستمداران غربی سال های سال در جایگزینی هر جریان باطلی به جای جریان حق مهارت پیدا کرده بودند در این موضوع هم بیکار ننشستند.

فرهنگ سرمایه داری غربی جایگزینی را در بسیاری امور انجام داده است، مثلاً در مورد پدیده ی روزنامه، حدود صد سال پیش در غرب عده ای با انگیزه ی خدمت به مردم تلاش کردند با به صحنه آمدن صنعت چاپ حرف های شان را بزنند، و از طریق روزنامه نکات اجتماعی سیاسی مربوط به جامعه را در اختیار مردم بگذارند، ولی سرمایه داران با به دست گرفتن عنان روزنامه های بزرگ به شدت حرف های خود را جایگزین حرف های ی کردند که روشنفکران قد صد گفتن آن را داشتند. این است که شما امروز یک روزنامه از روزنامه های مهم دنیا را نمی شناسید که در دست سرمایه داران نباشد، در صورتی که اصل کار این نبود. روزنامه یعنی وسیله ای که مردم بتوانند از طریق آن حرف روز خود را بزنند و بشنوند و صدای اعتراض شان را از آن طریق اعلام کنند ولی سرمایه داران آمدند و جهت گیری آن ها را به دست گرفتند به طوری که در حال حاضر اکثر روزنامه های مهم دنیا دست سرمایه داران مهم دنیا است و خبر آن چیزی است که آن ها تشخیص دهند.

وقتی متوجه شدیم سرمایه‌داری غربی در بسیاری از موارد گاه به‌جای سرکوب نهضت‌ها، در عین همراهی ظاهری، آرام‌آرام اهداف دیگری را جایگزین اهداف اصلی آن جریان‌ها می‌کنند و از این طریق حیات خود را حفظ می‌نمایند، می‌توانیم بسیاری از جریان‌های معاصر را درست تحلیل کنیم. به عنوان مثال کارگران در اروپا، اتحادیه‌های تشکیل می‌دهند تا اجازه ندهند نظام سرمایه‌داری حقوق آن‌ها را تضییع کند، ولی نظام سرمایه‌داری حساب می‌کند اگر جریان اعتراض کارگران ادامه پیدا کند چیزی برای ادامه‌ی حیات آن‌ها نمی‌ماند، حاضر می‌شود ابتدا امتیازهایی به آن‌ها بدهد ولی با نفوذ در اتحادیه‌های کارگری شعارهایی را جایگزین شعارهای اصلی می‌کند که عملاً اهداف اصلی اتحادیه‌های کارگری گم می‌شود. اتحاد کارگری در ابتدا نفی سرمایه‌داری را شعار می‌دهد ولی در ادامه، شعارشان رفاه بیشتر برای کارگران می‌شود و در شعار دوم استثمار کارگران ادامه می‌یابد، منتها چانه‌زنی بین کارگر و کارفرما شروع می‌شود که این حالت برای نظام سرمایه‌داری خطرناک نیست چون همیشه سرمایه‌دار سوار است و همه‌ی نهادهای تصمیم‌گیری در اختیار اوست.

جایگزینی شعارهای انحرافی

در مسئله نهضت زنان نیز همین روش به کار برده شد. دیدند زنان دارند بحث احقاق حقوق و احیاء حق زن را سر می‌دهند، واقعا هم حق زنان، از همه جهت لگدمال شده بود به‌خصوص که موضوع عدم رعایت حقوق زنان در غرب دارای پیشینه‌ی تاریخی است به طوری که مثلاً تازه در سال 1918 پارلمان فرانسه حق رأی به زنان می‌دهد و این در حالی است که آمریکا و دیگر نظام‌های سرمایه‌داری از طریق بیگاری‌کشیدن از زنان پایه خود را محکم کرده‌اند. اگر از قبل، بحث حق رأی زنان مطرح بود نظام صنعتی نمی‌توانست پایه‌های خود را محکم کند، حالا که از یک طرف پایه‌های نظام سرمایه‌داری محکم شده و از طرف دیگر جامعه زنان به خود آمده‌اند و در حال بیداری هستند، قبل از آن که حرکتی همه جانبه انجام گیرد و کار از دست نظام حاکم در رود، فرهنگ سرمایه‌داری پیش‌قدم می‌شود و با جایگزینی شعارهای دلخواهش جریان را به نفع خود مصادره می‌کند و چنانچه عرض کردم این هنرِ همیشگی نظام سرمایه‌داری غرب است و راز ماندگاری آن نیز در همین روش است. می‌خواهم نتیجه بگیرم که ابتدا جریان مثبت احقاق حق زنان در غرب مطرح شد، ولی بعداً یک جریان منفی در دل آن نهضت با همان شعار احقاق حق زنان جلو آمد و جای آن را گرفت و از

این به‌بعد به اسم آزادی زنان، میدان بی‌بند و باری جنسی را برای زنان فراهم کردند و شعارها افتاد دست زنان معترضی که می‌گفتند مثلاً: چرا مردان می‌توانند رفیقه داشته باشند ولی زنان نمی‌توانند علاوه بر شوهرانشان، رفیق‌های دیگری هم داشته باشند! و از این طریق فرهنگ سرمایه‌داری توانست شعار احقاق حقوق زنان را از دست انقلابی‌های اصلی برباید، و لذا با طرح شعارهای انحرافی، انسان‌های متعهد نیز کنار کشیدند.

به اسم «احیاء حقوق زنان» فرهنگ خطرناک شهوت‌زدگی نهادینه شد، به طوری که امروزه شعار آزادی زنان مساوی با آزادی زنان در بی‌بند و باری است. البته امروزه هنوز هم زنانی در دنیا هستند که در رابطه با احیاء حقوق زنان فعالیت می‌کنند ولی در حال حاضر فرهنگ جهت‌دادن به شعار احقاق حقوق زنان با طرح شعارهای انحرافی در دست سرمایه‌داران است. در دنیا بزرگ‌ترین سمینارها را به اسم احقاق حقوق زن برگزار می‌کنند و شعارهای ارزشمندی هم سر می‌دهند ولی بعد که سر حساب می‌شوی می‌بینی کل جریان از ابتدا تا انتها و حتی در صدور قطع‌نامه، توسط جریان سرمایه‌داری اداره می‌شود و با شعارهای جایگزین، روح موضوع ذبح می‌گردد.

پس از روشن‌شدن موضوع فوق حال سؤال این است که ما در رابطه با موضوع احیاء حقوق زنان چه باید بکنیم؟

بند نه نمي خواهم بحث مفصلي در موضوع جا يگاه زن دا شته با شم و لي ا ين را بدانيد كه در حال حاضر مسئله زن مسئله اي است كه اگر ما و به خصوص خود زنان به صحنه نيابند و در شرايط جديد با موضوع درست برخورد نكنند، به اسم احقاق حقوق زن، قرباني مي شوند و آسيب زيادي متوجه آن ها خواهد شد. من در حد ظرفيت اين بحث طرح موضوع مي كنم تا عمق مسئله شناخته شود و روشن شود خطر از كجا ما را تهديد مي كند تا بهتر بتوان راه حل ها را بررسي كرد. ابتدا بايد روشن شود از طريق نهضت به اصطلاح احقاق حقوق زنان، و بر اساس شعارهاي كه داده مي شود شديدأ خانواده هاي ما مورد تهديد قرار مي گيرند. و اين در حالي است كه بقاي اسلام در جامعه ي اسلامي به حفظ خانواده است، به آن روشي كه اسلام مطرح كرده و لذا اگر خانواده هاي ما به روش هاي غربي روي آوردند حتماً اسلام از نظام اجتماعي ما رخت برمي بندد، زيرا كه اسلام در يك جامعه با خانواده ي اسلامي مي آيد و با خانواده حفظ مي شود.

كمال زن با حفظ زن بودن

خداوند در قرآن در مورد خانواده و تعريف صحيح آن و اين كه جا يگاه زن و مرد در خانواده جا يگاه خاصي است، مي فرمايد: «وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا

اَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبْنَ
وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ»¹ و آنچه را خداوند به سبب آن
بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری
داده آرزو مکنید. برای مردان است
آنچه کسب کرده‌اند، و برای زنان است
آنچه کسب کرده‌اند، و از فضل خدا
درخواست کنید که خدا به هر چیزی
دانا است.

می‌فرماید ای آدم‌ها، چه زن و چه
مرد، هیچ کدام آرزوی چیزی را که خدا
به دیگری داده نداشته باشید، هر کدام
از زن و مرد بهره‌ای از آنچه کسب
کرده‌اند می‌توانند ببرند، به جای آن‌که
امتیازهای هم‌دیگر را بخواهید،
«وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ از فضل خدا
چیزی را بخواهید که شما را در
بهره‌بردن در آن چه به شما داده است
موفق گرداند. همین‌طور که مثلاً به
جنابعالی یک هوش بیشتری از بقیه
داده، و به آن دیگری قدرت بدنی بیشتر
داده است، می‌فرماید آرزوی قدرت بدنی
او را نکن بلکه از خداوند بخواه که
بتوانی از هوش خود بهره‌برداری درستی
بکنی. می‌فرماید: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا
اَكْتَسَبُوا»؛ هر مردی یک نصیبی و یک
نتیجه‌ای دارد از آن چه که کسب می‌کند
«وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبْنَ»؛ هر زنی
هم از آنچه که کسب کرده یک نصیبی
دارد. مرد در مرد بودنش اگر فعالیت

کند در همان راستا نتایجی به دست می‌آورد و از زندگی بهره‌اش همانی است که با مردبودنش و بر اساس تلاش به دست می‌آورد. زن هم در زن‌بودنش اگر تحرک و تلاش بکند در همان راستا از زن‌بودنش بهره‌ی لازم را می‌برد. لذا می‌فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ آن چیزی را که خداوند به دیگری بخشیده برای خود آرزو نکنید. خداوند کمالاتی به مرد داده است که مرد از طریق همین کمالات می‌تواند از زندگی‌اش نتیجه بگیرد. یک کمالاتی را هم به زن داده است که او هم از همان طریق می‌تواند کمالات مخصوص به خودش را به دست آورد. اگر مردان کمالاتی را آرزو کنند که زنان با زن بودنشان به دست می‌آورند به مشکل می‌افتند. اگر زنان هم کمالاتی را بخواهند که مردها با مردبودنش می‌توانند به دست آورند، به مشکل می‌افتند، چون آنچه برای مردان کمال است معلوم نیست برای زنان کمال باشد. اگر کسی بتواند کمی در فضای معنوی این آیه زندگی کند، به راحتی می‌فهمد خطر بعضی از شعارهایی که در مورد زنان می‌دهند چه اندازه با ساختار روحی و جسمی زنان در تضاد است. آیه می‌فرماید هر کدام از زن و مرد سعی کنند خودشان باشند و در همان بستری که هستند حرکت به سوی کمال را شروع کنند. «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» به همین معنی است، که ای زنها شما مرد بودن را نخواهید و ای مردها شما زن

بودن را نخواهید. شما «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ از خدا کمالات متناسب با خودتان را بخواهید، ابتدای آیه فرمود: آرزو نکنید آنچه را که خداوند به هر کدام از شما به عنوان زن و مرد داده، شما از خدا کمالات خود را آرزو کن. میل کامل شدن در بستری را که خداوند برای ت قرار داده است داشته باش، ولی میل مرد شدن یا زن شدن را نداشته باش، به طوری که زن کمالاتی که مربوط به مردان است دنبال کند و برعکس. در آخر آیه علت این که باید این نوع توفیق را از خدا بخواهد روشن می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ خداوند به هر چیزی دانا است، و لذا کمال هر چیزی را می‌داند. او دانا است به این که زن اگر چه چیزی به دست بیاورد برای او کمال است و احساس می‌کند به مقصد رسیده است و چه چیزی را اگر به دست بیاورد برای او کمال نیست و احساس می‌کند به مقصد نرسیده است. پس کمال خود را از خدا بخواه، چون کمال هرکس در رسیدن به مقصدی است که خدا در جلوی پای او قرار داده است. خداوند حقیقت هر فردی و این که نیاز و کمالش به چیست را می‌شناسد، پس همان را از خدا بخواه.

نگاه قرآن را مقایسه کنید با آن بینشی که در نهضت‌های به اصطلاح احقاق حقوق زنان می‌خواهد به اسم تساوی زن و مرد عملاً زنان را با ارزش‌ها و اعمال مردان ارزیابی کند، در حالی که نه

نیازهای واقعی زنان را می‌شناسند و نه نیازهای واقعی مردان را. خداوند است که می‌داند کمال واقعی زن و مرد کدام است و بر همان اساس بستر رسیدن به آن کمال را تعیین می‌کند. آیا به قول غربی‌ها خرد بشری برای به کمال رساندن بشر کافی است؟ و یا آن طور که ما معتقدیم خرد بشری آن است که بفهمد دین خدا راه رسیدن به سعادت است و عقل و خرد بشر برای تدبّر در دین است. در سمینار زنان جهان در فرانسه دغدغه آن سمینار این بوده که چرا مردها می‌توانند چند زن بگیرند و لی زنان نمی‌توانند چندتا شوهر بکنند؟ ما فعلاً بحث در خوبی و بدی موضوع نداریم، بحث ما این است که اگر زن بتواند چند شوهر بکند آیا آن وقت به کمال مربوطه‌اش دست می‌یابد؟ آیا خداوند چون ابعاد روحی زن را می‌شناخته و می‌خواسته است که به کمال مربوطه‌اش دست یابد می‌فرماید چند شوهر نکند یا این که خدا می‌خواسته زن را محدود نماید؟ این اشکال علاوه بر موضوع گم‌شدن ارتباط نسل‌هاست که دیگر در چند شوهری زنان، هیچ‌کس نمی‌داند پدرش چه کسی است. دین با علم الهی به ابعاد کمالی زن، موضوع را بررسی می‌کند، ولی نهضت زنان جهان با خرد و عقل بشری مرد و زن را بررسی می‌کند، آن هم از دید میل‌های سطحی و احساسی.

مگر کار مردان درست است که هرطور و هرچند همسر که خواستند اختیار کنند،

یا اسلام برای موضوع چند همسری شرایط خاص گذاشته است؟ به قول علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» وقتی در جامعه زنان بسیاری بی‌شوهر باشند در آن شرایط است که اسلام اجازه می‌دهد مرد با آن زنان ازدواج کند تا علاوه بر سرپرستی آن‌ها، از خطر به فساد افتادن آن‌ها در جامعه جلوگیری نماید. وقتی زنان بی‌شوهر در تحت سرپرستی مرد خاص قرار نگیرند خطر به انحراف کشیدن مردان زیادی نیز هست و لذا همان خانمی که مانع همسر دوم شوهرش می‌شود زمینه‌ی آلوده کردن شوهر خود و شوهر بقیه زنان را از جهت‌ی فراهم کرده است. آیا جواز ازدواج با بیش از یک همسر در شرایط خاص، به نفع مردها است و یا به نفع زن‌ها؟ وقتی معلوم نباشد این کودک فرزند کدام مرد است، علاوه بر عقده روانی که برای آن کودک پیش می‌آید، این فرزند را چه کسی نگهداری کند؟ باید طلبکار کدام مرد شد که خرج زندگی او را بدهد؟

نکات فوق از آن جهت مطرح شد تا معلوم شود گاهی خرد و عقل بشری بدون هدایت شریعت الهی چه راه‌های خطرناکی را مطرح می‌کند، وگرنه بحث چند همسری باید در جای خود بحث شود. مگر دین اجازه می‌دهد که همین‌طور هر کس خواست هر تعداد زن که بخواهد بگیرد. این‌ها سوءاستفاده کردن از آیات الهی و احکام پروردگار است. رسول خدا می‌فرماید: «تَزَوَّجُوا وَ لَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ

اللّٰهُ لَا يَحِبُّ الذَّوَاقِينَ وَ لَا الذَّوَاقَاتِ».² زن بگیرد و طلاق مدهید زیرا خداوند مردانی را که مکرر زن گیرند و زنانی را که مکرر شوهر کنند دوست ندارد.

مردان و قوام خانواده

عمده‌ی بحث ما فعلاً دقت در آیه مورد بحث، یعنی آیه 32 سوره نساء است که می‌فرماید: آرزوی آن چیزهایی را که به بعضی از شما داده تا هر کدام از جهاتی نسبت به همدیگر برتری داشته باشید، نکنید. برای مردان با حفظ مردبودن خود نصیب و بهره‌ای است که در راستای مردبودنشان به دست می‌آورند، و برای زنان نیز نصیب و بهره‌ای است که در راستای زن بودنشان به دست می‌آورند، و از خدا بخواهید که آن بهره را از شما دریغ ندارد. خداوند از این طریق راه کمال هر کس را به او نشان می‌دهد. ولی متأسفانه به جای این که روزنامه‌ها و اهل قلم زنان و مردان را متوجه چنین نکاتی بکنند که آیات الهی در اختیار ما گذارده‌اند، موضوع مخصوص کردن جایگاه زن و مرد را یک نوع محدودیت قلمداد می‌کنند، و اصرار دارند زنان می‌توانند مانند مردان همان تمناها و شخصیت را داشته باشند و اگر بگویی بعضی از کارها مردانه است، می‌گویند شما می‌خواهید زنان را محدود کنید، آیا کمالاتی که برای

مردان کمال است عیناً همان‌ها برای زنان کمال است؟ و یا به تعبیر قرآن «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ ای زنان و مردان به دنبال آن کمالاتی نباشید که خداوند به طور متقابل هر کدام را بر اساس آن بر دیگری برتری داده است. مشکل و معضل بعضی روزنامه‌های ما این شده که چرا زن‌ها فوتبال نکنند. این فرهنگ فرهنگی است که برای زنان، مرد بودن را می‌خواهد و مرد نبودن را برای زن محدودیت به حساب می‌آورد. آیه فوق می‌فرماید: تو آن چیزی را که نردبان کمال خودت هست و خدا به تو داده، به شناس و بپذیر و سپس از خدا کمال بیدستر را در همان راستا بخواه، با هوس خود تمنای مرد بودن نکن. این یکی از حیل‌های فرهنگ سرمایه‌داری بود که نهضت احیاء حقوق زنان را در بستری انداخت که گرفتار چنین شعارهایی بشود، و به عنوان دفاع از حقوق زن، شعارها این شد که زنان باید مثل مردان فوتبال کنند و به راحتی مشروب بخورند و قمار کنند و سیگار بکشند و چند رفیق داشته باشند.

قرآن سپس به جایگاه زن و مرد در خانواده می‌پردازد و می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ مردان قوام زنانند به دلیل آن‌که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و نیز به دلیل آن‌که از

اموالشان خرج می‌کنند. یعنی بر اساس آن که به هر کدام برتری‌هایی دادیم، در همان راستا و به جهت آن که مردان مسئول امور اقتصادی خانه‌اند، مسئولیت خانه به عهده‌ی مردان است. همان‌طور که زن‌ها را امتیازاتی دادند تا در این مسئولیت کمک‌کار مردان باشند، و در همین راستا به مردان امتیازاتی داده‌اند که قوام زنان و خانواده باشند و در مسئولیت تربیتی زنان کمک‌کار آن‌ها باشند. مثل این که بنده معلم هستم و آن آقا مکانیک است، او باید ماشین سواری مرا تعمیر کند و من هم فرزند او را درس بدهم، آن آقای مکانیک می‌شود قوام من در تعمیر ماشین و من هم می‌شوم قوام او در تعلیم به فرزندش، آیه می‌فرماید: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ قوام زنان به مردان است در دو چیز؛ یکی «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ به جهت توانایی‌های خاص که در مسئله خانواده به مرد داده‌اند و لذا مرد باید مسئولیت خانواده را بپذیرد. مثل شجاعت که در اثر آن مرد بتواند جلوی دشمن بایستد و مانع تجاوز به زن خانه شود و حتی خود را به کشتن دهد ولی اجازه ندهد به حریم خانواده تجاوز کنند.

در قبال ظرائفی که برای تربیت فرزند به زن دادند، توانایی‌هایی هم برای مدیریت خانواده به مرد دادند. حالا چرا مرد باید مدیر خانواده باشد؟ یکی به دلیل خصوصیات که عرض شد و

دیگر «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ به جهت آن‌که خرج خانه به عهده‌ی اوست. و لذا برای انجام مسئولیتی که به عهده دارد باید اختیاراتی نیز داشته باشد. می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ همه بحث در اینجا است، می‌فرماید: می‌دانی چرا مرد باید مسئولیت خانه را به عهده داشته باشد؟ به جهت این که توانایی‌هایی به مرد داده که به زن نداده است و یک استعدادهایی به زن داده که به مرد نداده است. حالا به جهت این که در اداره خانه توانایی‌های خاص به مرد ها داده ایم، آن ها عامل قوام زنان خواهند بود. جمله‌ی «بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ به این معنی است که امتیازات متقابل است. مثل مکانیک بودن آن آقا و معلم بودن بنده. یک توانایی به این آقای مکانیک دادند که واقعا من ندارم، یک توانایی‌هایی هم من دارم و استعداد آن در من هست که او ندارد. اگر به بعضی استاد کارها بگویند یک ساعت در این اتاق بنشین و این کتاب را بخوان، حاضر است بیست ساعت کار کند ولی یک ساعت مطالعه نکند. خوب توانایی‌های بشر فرق می‌کند. مطالعه و تمرکز روی مطالب که برای بعضی مطلوب است، برای بعضی بسیار سخت است. و برعکس؛ می‌فرماید: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ خداوند به هر کدام از آن‌ها امتیازی داده تا در خدمت دیگری باشد. به عبارت دیگر این عبارت

میرساند که زن و مرد نقص‌های هم‌دیگر را رفع می‌کنند. حال طبق این قاعده، مردها باید مدیر خانه باشند و از این طریق خدمت خود را به خانواده انجام دهند. عنایت دارید که مدیر غیر از حاکم است به همین جهت در آخر آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كِيمًا»؛ خداوند است که برتر است و نه مردان. آری امتیاز یک طرفه نیست. بلکه امتیازهای متفاوت در میان است و مسئولیت‌هایی که مناسب آن امتیازات می‌باشد. «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ همچنین چون مردها باید خرج خانواده را بدهند برنامهریزی به عهده آنان است، تا زنان به عنوان عناصر اصلی تربیت خانواده بدون هیچ دغدغه اقتصادی مشغول وظیفه اصلی خود باشند، به همین جهت در ادامه آیه می‌فرمایند: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ یعنی بعد از این که فرمود مردان قوام زنان هستند، زنان مؤمنه را مطرح فرمود تا ارزش آن‌ها را در حقیقت بندگی نشان دهد. می‌فرماید مردان قوام زنان هستند، آن زنانی که صالح و قانت و در غیبت شوهر حافظ حقوق او و خانواده باشند، به خاطر آن که خداوند حقوق زنان را حفظ کرده است. برای مردان فرمود: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ»؛ و برای زنان در آخر آیه اخیر فرمود: «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ به خاطر آن که خداوند با مسئولیتی که بر عهده مردان گذارده حقوق زنان را حفظ کرده است.

آیه فوق می‌فرماید: مردان قوام زنانی هستند که چنین خصوصیات را دارند و کمالات خود را در عزای زن بودن پذیرفته‌اند و تمنای ارزشهای مرد بودن نکرده‌اند. و چون خداوند حقوق زنان را حفظ کرده آن‌ها هم باید قانت و حافظات للغیب باشند.

زن؛ و غفلت از کمالات خود

با توجه به آیات فوق باید ببینیم چگونه می‌شود که این آیات در فضای خودش درست فهمیده نمی‌شود، به طوری که زن‌های ما حس می‌کنند حقوق آن‌ها رعایت نشده است.

اگر آیات فوق را جلوی فاطمه زهرا (ع) بگذاریم و بگوییم ای بانوی دو عالم آیا شما راضی هستید این طور که خدا می‌فرماید باشید؟ آیا در این بستر، احساس ضرر می‌کنید و چون خدا گفته است می‌پذیرید، یا واقعاً طوری کمالات خود را می‌شناسید که برای کامل شدن خود، صد درصد همان که خدا می‌فرماید را باید عمل کنید؟ می‌خواهم عرض کنم اگر زنان ما نقطه کمال حقیقی خود را بشناسند مسلم بهترین راه را همان شرایطی احساس می‌کنند که خداوند برای آن‌ها مقرر فرموده است. بعضی از زنان حدود 50، 60 سال است از آنچه خدا برایشان آورده ناراضی‌اند، چون مطلوب آن‌ها چیزهایی شده است غیر از آن چه خدا برای آن‌ها می‌خواهد. اگر بعضی از

خانم‌ها فیلم تهیه می‌کنند تا بالکنایه بگویند ما زنان در فرهنگ دینی ضرر کردیم به جهت نشناختن کمالاتی است که زنان باید به دنبال آن باشند. البته می‌آیند موضوعات را برجسته می‌کنند. یک مرد قلدر بی‌تمدن بی‌دین را نمونه می‌آورند و بعد هم می‌خواهند نتیجه بگیرند که پس حقوق زنان در اسلام پایمال می‌شود، در نتیجه ما باید به حقوقی که اروپاییان برایمان پیشنهاد می‌کنند تن بدهیم. عملاً بخواهند یا نخواهند به اسم احیاء حقوق زنان - که بنده هم معتقدم باید احیاء شود - در مسیری قرار می‌گیرند که فرهنگ سرمایه‌داری تعیین می‌کند و روحیه تقابل زن با مرد را تبلیغ می‌کنند و با این کار نه‌تنها هیچ حقوقی از زنان احیاء نمی‌شود بلکه در این تقابلی که دامن می‌زنند اولاً: به جهت وضع روحی خاص زنان، دوباره زنان ضرر می‌کنند و این خسارتی است به کل جامعه. ثانیاً: سایه امنی درست می‌شود که دومرتبه فرهنگ سرمایه‌داری به همان شکل بتواند حیات خود را ادامه دهد. به همین جهت بزرگان دنیا معتقدند «نهضت احیاء حقوق زنان موجود به شدت زنان را آسیب‌پذیر کرده است». در حالی که برای ما مسلمان‌ها واقعاً زن و مرد مطرح نیست، ما بیش از آن که نگران مردان باشیم، نگرانیم که زنانمان در زیر لوای این شعارها ضربه بخورند. چون اگر زنان ما ضربه بخورند، خانواده ضربه می‌خورد،

خانواده که ضربه خورد همه جامعه ضربه می‌خورد. به این دلیل است که باید نسبت با این بحث‌ها حساس بود.

هر تمدنی مرکب از اجزای پراکنده نیست که بتوان بعضی را اختیار کرد و بعضی را وا گذاشت. شما می‌دانید که اگر تمدن اسلامی را به هر اندازه بپذیرید ناخودآگاه خانواده تان نیز به همان اندازه اسلامی می‌شود و اگر تمدن غربی را بپذیرید به همان اندازه خانواده تان غربی می‌شود و اهداف غربی را در زندگی دنبال می‌کند. قبول تمدن مثل دیدن یک میز نیست که بگوییم سطح این میز را نگاه می‌کنیم ولی پایه اش را نگاه نمی‌کنیم، بلکه قبول تمدن مثل خواستن میز است که اگر میز بخواهی میز با پایه و سطح میز است. اگر تمدنی آمد با تمام لوازم و مظاهرش می‌آید و خانواده یکی از مظاهر فرهنگ و ادب هر تمدنی است و نه جزیی از آن و لذا اگر فرهنگ و تمدنی را بپذیریم حتماً خانواده به شکلی که در آن تمدن هست خودش را به صحنه می‌آورد. دیروز شخصی آمده بود و می‌گفت دخترم نماز نمی‌خواند چه کار کنم؟ آن وقت خودش در همان جا رعایت بعضی از دستوراتی را که اسلام واجب کرده است نمی‌کرد و ظاهراً نشان می‌داد که شیفته‌ی فرهنگ غرب است. در تمدن غربی نماز نیست. مگر می‌شود که شما تمدن غربی را بپذیرید آن وقت بخواهید روابطتان در خانواده اسلامی باشد؟ اگر تمدنی را

پذیرفتید همه لوازم آن تمدن در زندگی و روابط شما وارد می‌شود. اگر تمدن غربی را پذیرفتید، با توجه به این‌که خانواده جزء هر تمدنی است پس خانواده تان حتماً غربی می‌شود. آیا روابط زن و شوهر و فرزند در خانواده‌ی غربی آن روابطی است که دین می‌گوید؟ تمدن غربی که اصالت را به نفسانیات می‌دهد نمی‌تواند حافظ خانواده‌ای باشد که هر یک از اعضاء آن باید جهت حفظ هسته خانواده میل‌های خود را زیر پا بگذارند. مسلم با ورود تمدن غربی، خانواده به صورت اسلامی نمی‌ماند. مگر این‌که بخواهیم خانواده را به شکل سطحی حفظ کنیم که این هم ظاهر سازی بدون نتیجه است.

روز زن!

ابتدا باید روشن شود روز زن برای احیای چه نگاهی به زن است و می‌خواهیم از آن طریق چه چیزی را حفظ کنیم؟ تا آنجا که تجربه نشان داده هر شعاری در هر فرهنگی نگاه مخصوص به خود را به همراه دارد و لذا با شعارهای غربی در موضوعی خاص نمی‌توان نگاهی که اسلام به آن موضوع دارد را احیاء کرد. تمدن غربی اصالت را به «قانات» و «صالحات» نمی‌دهد. فرهنگ اسلامی وقتی می‌گوید که زنان اگر می‌خواهند در هویت اسلامی باشند باید قانت باشند و بندگی خدا را دوست داشته باشند و زن در راستای

جلب رضای خدا از شوهر خود اطاعت می‌کند، چون آن فرهنگ در ابتدا عظمت بندگی خدا را برای انسان نشان داده و او هم پذیرفته است، در نتیجه موضوع اطاعت از شوهر به عنوان مسؤل مدیریت خانه، خدلی را حت صورت می‌گیرد. حال اگر موضوع بندگی خدا از اصالت افتاد تمام دستورات الهی، تکلیف‌های آزار دهنده می‌شود. در فرهنگ غربی دیگر خانواده به عنوان خانواده‌ی دینی وجود ندارد، زیرا در آن فرهنگ خدا سالاری رخت بر بسته و خویشتن‌سالاری به صحنه آمده و آزادی فردی جای بندگی خدا را گرفته است. نه مردها نسبت به حقوق خانواده متعهد هستند، و نه زن‌ها. چون در آن فرهنگ اصالت با نفسانیت است و خود مداری مطرح است، بدون آن که لازم بدانند برای هدفی بزرگ‌تر بعضی از امیال را باید زیر پا بگذارند، آیا در این حالت می‌توان از خانواده به عنوان جایی که باید فرهنگ حضرت فاطمه و علی «علیهما السلام» در آن حکومت کنند دم زد؟ می‌گویید چرا آنچه از خانواده انتظار داریم محقق نمی‌شود؟ در جواب این سؤال باید آیه‌ای که در ابتدای بحث عرض شد دوباره مطالعه شود که می‌فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ شما اول باید هر کدام میل‌های فردی را محکوم میل خدا بکنید و به حکم خدا راضی شوید تا به خانواده توحیدی برگردید و در بستر آن خانواده استعدادهای الهی خود را رشد دهید و

به آرامش درونی دست یابید و از نارضایتی‌های دوران ظلمات آخرالزمان‌ها رهایی پیدا کنید. در فضای حاکمیت نفس‌امّاره هرکس زمینه‌ی ویران شدن دیگری است.

در خودِ آمریکا کتاب‌های خوبی را جمع به حقوق زن نوشته شده است زیرا فجایعی که مردم آمریکا اکنون با آن روبه‌رو هستند - به جهت از بین رفتن فرهنگ دینی در خانواده - باعث شده که فاجعه را بشناسند. آماری در سال‌های 1995 اعلام کردند که چند سال پیش 45% زنان آمریکا معتقدند فقط باید در خانه باشند و حدود 70% از زنان معتقد بودند اگر اقتصاد خانواده شان تأمین شود باید در خانه بمانند و کار و فعالیت در خانه را مناسب وظیفه و روحیه زنان می‌دانستند. زنان آمریکایی چون تجربه کردند که آمدن در جامعه مساوی با اضمحلال خانواده شد حالا به این نتیجه می‌رسند که برگشت به خانه آن خسارت‌ها را جبران می‌کند. اگر ما با موضوع زن درست برخورد کنیم و همان طور که آیات الهی جایگاه زن و مرد را تعیین می‌کند موضوع را بپذیریم، زن چه در خانه باشد و چه در بیرون خانه، جامعه ما به اهداف عالی خود می‌رسد.

نقش زنان در اقتصاد پایه

آقای «سیرایت میلز» جامعه‌شناس آمریکایی می‌گوید: «وقتی نهاد

خانوادگی فعلی، زنان را تبدیل به برده‌های زبون و عروسک‌های دلربا، و مردان را به صورت اسباب دست‌زنان در می‌آورد، تحقق بخشیدن به ازدواج‌های موفق از عهده افراد خارج است». شما می‌دانید که تقریباً بیشتر از ده درصد ازدواج موفق در کشورهای اروپایی و آمریکایی نداریم. بسیاری از خانواده‌ها در آمریکا و به‌خصوص انگلستان، تک‌والدینی هستند، به این معنی که کودک یا با مادرش زندگی می‌کند و یا با پدرش. بسیاری از خانواده‌هایی که اسماً خانواده‌اند زن و شوهر عموماً همدیگر را نمی‌بینند، چون بدون طلاق از هم جدا شده‌اند. حالا بحث سر این است که زنان غربی می‌گویند ما در ازدواج ناموفق بوده‌ایم چون مرد‌ها با ما هماهنگی ندارند و به اصطلاح مرد‌ها اسباب دست‌زنان‌ها نشده‌اند و از آن طرف اگر مرد‌ها با فرهنگی روبه‌رو شدند که باید کار مرد، اطاعت از دستورات گاه و بیگاه زنان باشد، عرصه برای مرد تنگ می‌شود، و ترجیح می‌دهد بدون تشکیل خانواده با هر زنی که خواست مرتبط باشد و این در عمل به ضرر زنان تمام می‌شود، و همان‌طور که آقای سیرایت می‌لرز می‌گوید: «زن در آمریکا یا برده است، یا بازیچه تبلیغات و یا عروسک دلربا». لذا دیگر هویت اصلی زن مطرح نیست که بخواهد با حفظ آن هویت و با قوام بودن مردان در خانواده، هرکس به بهره‌رو حانی که

باید برسد، برسد. اینجاست که آن آقا میگوید شما دیگر ازدواج موفق در غرب نخواهید داشت.

وقتی ما آیات 32 و 35 سوره نساء را کنار بگذاریم دیگر جایگاه زن گم می‌شود و بر خلاف ظاهر که خواستیم حقوق زن را احیا کنیم، همه چیز مردانه می‌شود، حتی قضاوت در مورد زنان، آقای رژه‌گارودی می‌گوید: «وقتی اقتصاد بازار بر اقتصاد پایه برتری پیدا کرد اعتبار و موقعیت زن در تمام سطوح زندگی اجتماعی خدشه‌دار می‌شود»³ چون در اقتصاد بازار کار زنان در منزل که عموماً یک سوم اقتصاد ملی جامعه را تشکیل می‌دهد، به چیزی گرفته نمی‌شود و ارزش‌های مردانه حکومت می‌کند، «قدرت» ارزش است و نه «خدمت». وقتی پول در صحنه است «قدرت» در صحنه است و عالم داخل خانه که در آن «خدمت» حاکم است بی‌مقدار می‌شود. اقتصاد بازار یعنی در آمد پولی، اقتصاد پایه یعنی گذران زندگی. بسیار تجربه کرده‌اید که درآمد بعضی از خانواده‌های روستایی زیاد نیست ولی زندگی‌شان خوب می‌چرخد. در دوران گذشته چون مادر در خانه حضور فعال اقتصادی داشت زندگی به‌خوبی می‌چرخید بدون این که پول زیادی وارد خانه شود، زنان همیشه با یک نوع تولید و ترمیم رابطه داشتند. مصرف

3 - «زنان چگونه به قدرت می‌رسند»، رژه‌گارودی، ترجمه امان‌الله ترجمان، ص 18.

کالاها و غذاهای بیرون خانه آن قدر زیاد نبود که نیاز به پول زیاد باشد. آنچه امروز در خانواده‌های ما نقش بازی می‌کند قدرت خرید کالاها بیرون خانه است و نه برنامه‌های مادران. در چنین شرایطی است که اعتبار و موقعیت زن در تمام سطوح زندگی اجتماعی خدشه‌دار و بی‌مقدار می‌گردد. وقتی «قدرت» مَلَک ارزش شد بخواهیم و نخواهیم زنان از ارزش واقعی خود فرو می‌افتند. به طوری که عموماً در غرب حقوق زن‌ها در همان مقام و پستی که مردها هستند یک سوم کمتر است. گارودی در همان کتاب می‌گوید: «در نظام سرمایه‌داری نه‌تنها کار زنان در خانه جزء تولید ناخالص ملی به حساب نمی‌آید، حتی وقتی زنان از کار بی‌مزد خانه فارغ می‌شوند و مایل به انجام کار در خارج از خانه هستند در اکثر موارد کم‌درآمدترین و بی‌کیفیت‌ترین کارها به آنان واگذار می‌شود. در فرانسه کمتر از 4% رؤسای مؤسسات زن هستند، در عوض 70% کارمندان ادارات و 80% پرسنل خدماتی را زنان تشکیل می‌دهند. در مجموع مزد زنان 30% کمتر از مزد مردان است»⁴ اصلاً جنس نظام سرمایه‌داری در راستای کم‌بهادادن به زن، این است که نمی‌تواند تحمل کند زن به اندازه مرد حقوق بگیرد. چون مَلَک

ارزش‌ها «قدرت» است و نه «خدمت». و آنچه به‌واقع احیاء زنان است ایجاد بستری است که آن‌ها بتوانند «خدمت» خود را به عنوان ارزش ارائه دهند وگرنه اگر «قدرت» به میان آمد و ارزش به «قدرت» شد همان قدرت زنان را پس می‌زند.

غفلت از ارزش‌های اساسی

وقتی بناست پول در خانه بیايد، مرد‌ها در پول در آوردن روی هم رفته تواناترند، اساساً نظام اقتصادی نظامی است که در آن مرد‌ها بیشتر می‌توانند پول در آورند و در آن صورت دیگر ارزش‌های مردانه حکومت می‌کند و عالم داخل خانه که در آن «خدمت» حاکم است بی‌مقدار می‌شود. به این جمله اخیر با دقت بیشتر عنایت کنید تا رمز سقوط خانواده در دوران اخیر روشن شود. آری! «در درون خانه «خدمت» حاکم است و نه «قدرت» و اگر قدرت ملک ارزش‌ها شد دیگر خانه و خانواده معنی خود را از دست می‌دهد. شما حضور مادران ایثارگر را در درون خانه‌ها ملاحظه فرمائید! ببینید راستی اگر این‌ها در خانه نبودند چه می‌شد. مادران ایثارگر «خدمت» را به صحنه آورده‌اند. حالا این مادر در ازاء کارش‌بانه روزی‌اش در خانه چقدر پول می‌گیرد؟ هیچی. در منظر نظام سرمایه‌داری که باید همه‌چیز با پول ارزش‌گذاری شود، کار این مادر

چقدر می‌ارزد؟ می‌گویند: هیچی. در حالی که مگر پول می‌تواند قیمت کار این مادران را تعیین کند؟ اما وقتی تعادل تعیین ارزش‌ها به هم خورد، وقتی اقتصاد بازار حاکم شد و ارزش به پول شد، زنان بی‌مقدار می‌شوند. چرا که ارزش واقعی زنان به «خدمت» است، خدمت هم که در نظام سرمایه‌داری بی‌ارزش می‌باشد. اگر ارزش‌ها را پول تعیین کند ظرافت بسیار مهمی که از وجود هوا برای حیات ما مهم‌تر است، مورد غفلت قرار می‌گیرد.

اگر ارزش زنان هم به پول شد، مردها می‌توانند پول‌دارتر باشند پس با ارزش‌ترند و لذا ارزش‌های مردانه ملاک ارزیابی زنان قرار می‌گیرد. و این دامی است که فمینیسم بدون آن که بداند در آن افتاده است. از همان روزی که اقتصاد بازار ارزش شد مادر بزرگ‌های من و جناب‌عالی که به جهت غلبه «خدمت» بر «قدرت»، تاج سر همه بودند دیگر بی‌مقدار شدند، چون نمی‌خواستند پول در آورند و لذا خدمات آن‌ها مطلوب کسی نبود؛ چون مطلوب همه پول و قدرت شد، پس آن‌ها باید به آسایشگاه سالمندان سپرده شوند، زیرا در نظام پول و قدرت، جایی برای نقش آن‌ها پیش‌بینی نشده است. در چنین نظام ارزشی، عالم اسلامی و حقوق زن در اسلام زیر سؤال می‌رود. وقتی که ارزش به پولدار بودن شده به خدمت‌کردن، زنان ما باید بسیار هوشیار باشند که تحت تأثیر

چنین شرایطی گوهر خدمت‌کردن خود را به راحتی زمین نگذارند و تحت تأثیر اقتصاد بازار سعی نکنند خودشان هم مهره‌ای از اقتصاد بازار شوند. چقدر راحتند زنانی که در حال حاضر بدون آن که خود را ببازند ارزش خود را به خدمت می‌دانند نه به اقتصاد بازار. وقتی متوجه باشیم زنانی که گرفتار اقتصاد بازار زمانه شده‌اند چه اندازه در فشار روحی و جسمی هستند، می‌فهمیم چقدر موقعیت زنانی که توانسته‌اند از عرصه اقتصاد بازار خود را نجات دهند، برای خودشان مورد پذیرش است. آن‌ها اگر هم کار اقتصادی کنند، ولی آنچنان ارزش «خدمت» را احساس کرده‌اند که ارزشی برای پول خود قائل نیستند، آن‌ها برای کاری که «خدمت» است ارزش قائل هستند و خودشان را در دل خدمت، حیات می‌بخشند. بنده حسرت روح زنانی را می‌خورم که خودشان را در خدمت غرق کرده‌اند و نه در قدرت. بنده چون معلم هستم و موضوعات را با روحیه تربیتی دنبال می‌کنم، خدمت و تعلیم و تربیت را بسیار با ارزش‌تر از آن می‌دانم که بتوان با پول آن را ارزشیابی کرد و لذا فکر می‌کنم انسان با خدمتی که در تعلیم و تربیت انجام می‌دهد آنچنان روح خود را اشباع می‌کند که هرگز پول نمی‌تواند در هیچ اندازه‌ای جای آن را بگیرد.

کتابی است تحت عنوان «حق زنان» که سه خانم دانشمند آن را نوشته‌اند و

یکی از آن‌ها پنج‌ماه رئیس‌جمهور
 پرتقال بوده است. نویسندگان در این
 کتاب می‌گویند: «از کل مشکلات و مسائل،
 در مسئله زنان، مسئله از دست دادن
 چیزی و یا به دست آوردن چیز دیگری
 نیست، بلکه این مسئله به هویت او
 مربوط می‌شود».⁵ حرف این خانم‌ها این
 است که نباید بگوئیم در شرایط جدید
 چه به دست آورده‌ایم یا چه از دست
 داده‌ایم، بلکه در شرایط جدید مسئله
 زنان مربوط به هویت آن‌هاست که از دست
 رفته است. به تعبیر خودشان «ما
 الگوهای متعالی‌مان را از دست
 داده‌ایم» در واقع به زبان بی‌زبانی
 دارند می‌گویند ما چون بی‌فاطمه شده‌ایم
 به چنین روزگاری دچار شدیم. خانم
 دومیتیلایا باریوس از مبارزان کشور
 بولیوی وقتی در کنفرانس بین‌المللی زن
 در مکزیک در سال 1976 شرکت می‌کند و
 می‌بیند شرکت‌کنندگان در آن کنفرانس
 برای مسائلی نظیر همجنس‌بازی زنان
 اهمیت قائل می‌شوند و نگرانند چرا
 آن‌ها هم مثل مردان چند معشوقه
 ندارند! به خانم رئیس‌کنفرانس
 می‌گوید: شما هر روز صبح یک پیراهن
 می‌پوشید و موی‌تان را آرایش می‌کنید و
 به سر و صورت خود رنگ و روغن
 می‌مالید، آیا شما می‌توانید از حقوق
 ما زنان که فقط یک مسکن کوچک اجاره‌ای
 داریم دفاع کنید؟ به عقیده شما راه

حل مشکلات ما در مبارزه با مرد ها است؟»⁶ میگوید: شماها با کارهایتان حرف کسانی را که میگویند زنان بیخاصیت و بی مقدارند ثابت میکنید.

وقتی با دقت جریان های احیای حقوق زنان را که با رویکرد غربی فعالیت دارند، بررسی میکنیم ملاحظه میشود که بیشترین کار این جریان ها موضوع تحریک زنان و جدیه گیری جلوی مردان است و عملاً زنان را به ورطه هایی می اندازند که موجب بی مقداری زنان می گردد و در نتیجه درست عکس آنچه بناست ثابت شود، ثابت می گردد. این گونه جریان ها عملاً ثابت میکنند که زن موجودی است که به راحتی تحریک می شود و به جای روحیه مسئولیت پذیری وسیله دردسر خواهد بود. بعضی از زنان متوجه نیستند که به جای احقاق حقوق، دارند کاری را میکنند که مرد ها به این نتیجه برسند که زنان انسان های پرزحمت و پر مدعایی هستند.

اگر زنان و مردان مسلمان بیدار نشوند عده ای تحت عنوان نهضت احقاق حقوق زنان، با یک نوع عوام فریبی، دندان تیز کرده اند که دختران و زنان را مقابل اسلام و انقلاب اسلامی قرار دهند و با طرح ارزش های غربی طوری نتیجه گیری کنند که اسلام مانع تحرک و رشد زنان است. ما اعتقاد داریم که زنان باید در فضایی باشند که بتوانند کمالات فردی و اجتماعی خود را ظاهر

کنند و چون اسلام به نقش تربیتی زن اهمیت می‌دهد نهایت سرمایه‌گذاری را برای به نتیجه رساندن کمالات زنان به کار می‌گیرد. قرآن می‌فرماید: «شرایط اسلام طوری است که زن و مرد بدون این که کوچکترین ظلمی به حقوقشان بشود، می‌توانند به حیات برتر از زندگی حیوانی برسند».⁷ امام خمینی «رحمة الله علیه» می‌فرماید: «زنان ما باید مقابل بعضی آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین که نظرات خودشان را تحمیل کرده‌اند تا زنان ما را از حقوق خودشان محروم کنند، بایستند».⁸ امام خمینی «رحمة الله علیه» خوب فهمیده بود که جریان حقوق زنان اگر خوب به صحنه نیاید اولین ضربه‌اش آسیب‌رساندن به زنان و مادران جامعه است. همین‌طور که به اسم دموکراسی هوس‌های سرگردان را تحریک می‌کنند تا اسلام را نفی کنند. جریان‌های سیاسی غرب برنامه دارند که به اسم احیاء حقوق زن، بی‌بند و باری را دا من بزنند و هرگونه اعتراضی را که در این رابطه بشود به عنوان مقابله با زنان قلمداد کنند و خودشان را در ظاهر پشیمانان حقوق زنان جا زده و آن‌ها را مقابل انقلاب اسلامی قرار دهند. ما باید تلاش کنیم حیات معنوی زن را در همان فضای قرآنی احیا و تبیین کنیم، تا زنان ما نه تنها فکر نکنند چیزی را از دست

7 - سوره نحل، آیه 97.

8 - وصیت‌نامه سیاسی الهی امام خمینی «رحمة الله علیه» ص 4.

می‌دهند بلکه بدانند اسلام به واقع و به نحو جامع، تمام کمالات آن‌ها را مدّ نظر قرار داده و اگر به واقع می‌خواهند روز زن داشته باشند، روز زن یعنی روز بازگشت به حقوق حقیقی و حیات معنوی زن و شناخت خطراتی که در دوران جدید همه زنان دنیا را تهدید می‌کند. و مردها هم اگر این خطرات را شناسند و ندانند، کارهایشان عملاً وسیله تأیید سخن دشمنان خواهد شد.

پروردگارا به حقیقت فاطمه زهرا (برای زنان و مردان ما از توطئه‌ای که برای بین بردن فضای معنوی خانواده ایجاد کرده‌اند آگاه بگردان و توفیق حفظ خانواده دینی با حفظ حقوق خانواده و حفظ حقوق زنان را به ما عطا بفرما.

پروردگارا توفیق کسب کمالاتی را که در مرد بودن و زن بودن برای ما مقرر کرده‌ای به ما عطا بفرما.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

مشورت با زنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ
رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزَمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَ
اكْفُفْ عَنِّيهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ
إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ
وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مِنْ
لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا
يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ وَ لَا تُمَلِّكِ
الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا
فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ
بِقَهْرْمَانَةٍ وَ لَا تَعُدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا
وَ لَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تُشْفَعَ لِغَيْرِهَا وَ
إِيَّاكَ وَ التَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ
فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ
وَ الْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ»؛

بپرهیز از مشورت با زنان که زنان
سست رأی هستند، و در تصمیم گرفتن
ناتوان، و در پرده شان نگاه دار تا
دیده شان به نامحرمان نیفتد که در
پرده بودن، آنان را از - هر گزند -
نگاه دارد، و برون رفتنشان از خانه
بدتر نیست از آن که بیگانه که بدو
اطمینان نداری، را نزد آنان در
آری. و اگر توانی چنان کنی که جز
تو را نشناسند، روا دار، و کاری که
برون از توانایی زن است به دستش

مسپار، که زن گل بهاری است، لطیف و
آسیب‌پذیر، نه پهلوانی است کارفرما
و در هر کار دلیر، و مبادا گرامی
داشت - او را - از حد بگذرانی و یا
او را به طمع افکنی و به میانجی
دیگری وادار گردانی.

و بهره‌یز از غیرت ورزیدن نابجا که
آن درستکار را به نادرستی کشاند، و
پاکدامن را به بدگمانی خواند.

حضرت مولی‌الموحدين ♦ در این فراز از
نامه سی و یک به فرزندان حضرت امام
حسن ♦ موضوع حذر از مشاوری با زنان
خاصی را در میان می‌گذارند و
می‌فرمایند: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ»؛
سپس علت آن را این‌طور بیان می‌کنند که
«فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ»
چون دآوری و قضاوتشان سست و
اراده‌هایشان ضعیف است.

خواهش بنده این است که ابتدا بدون
هیچ قضاوتی سعی بفرمائید در فضای بحث
قرار بگیرید تا جایگاه و خاستگاه سخن
حضرت درست روشن شود و بتوانید نتیجه‌ی
لازم را از آن رهنمود ببرید. و همین‌جا
تأکید کنم با توجه به این که تمام
صحب‌ت‌های حضرت دارای نتایج حکیمانه
است پس معلوم است این فراز هم دارای
نتایج حکیمانه‌ای است که از آن طریق
می‌خواهند انسان را از بیراهه‌ها آزاد
کنند.

حضرت پس از سخن مذکور که إن شاء الله به
شرح آن خواهیم پرداخت، می‌فرمایند: «وَ
اَكْفُفْ عَلَيَّهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ يَا هُنَّ

فَإِنْ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ؛ آنان را در پرده نگه دار تا چشمشان به نامحرم نیفتد و برای آنها پایدارتر و ماندنی‌تر است که در نهایت حجاب و دور از چشم نامحرم باشند. «وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ» و برون رفتن آنان از خانه بدتر از آن نیست که نامحرم غیر مطمئن را وارد زندگی آنان نمایی «وَأِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ»؛ و در حفظ حرمت آنها تا آنجا بکوش که اگر می‌توانی کاری کنی که جز تو کسی را نشناسند، این کار را بکن. «وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا»؛ چیزی که از حد آنها سنگین‌تر است بر آنها حمل نکن. «فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ»؛ زیرا زنان چون گل بهاری لطیف و آسیب‌پذیر هستند و نه قهرمان. «وَلَا تَعُدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لْغَيْرِهَا»؛ مبادا در گرامی‌داشتن او زیاده‌روی کنی و یا او را به طمع افکنی که بخواد برای دیگران شفاعت کند. «وَأِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ»؛ و بر حذر باش از غیرت نشان دادن بی‌جا «فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيذَةِ إِلَى الرَّيْبِ»؛ که این کار سالم را بیمار، و پاکدامن را به‌سوی بدگمانی کشاند.

با توجه به این که هنر ما باید این باشد که سخنان حکیمانه امامان معصوم علیهم‌السلام را تا آنجا که ممکن است در همان سطحی که مطرح است بفهمیم بحث را

ادامه می‌دهیم. هنر این نیست که وقتی نمی‌توان موضوع را درست فهمید، صورت مسئله را پاک کنیم. برای فهم این فراز مقدماتی نیاز است، و مسلم در بستری که قرآن به زن نظر دارد این سخنان مطرح است و با دقت بیشتر روشن می‌شود این سخنان تبیین سخن خدا است.

مرد و زن دارای حقیقتی واحد

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»؛¹ ای مردم، تقوای پروردگاری را پیشه کنید که شما را از نفس واحد خلق کرد و از همان نفس واحد، زوجش را - نه زنش را - آفرید و سپس از آن دو، زنان و مردان زیادی را گسترانید. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید طبق آیه فوق يك نفس است که زن و مرد از آن خلق شده‌اند. پس زن و مرد از يك مقام و يك حقیقت هستند. هر کدام را از همان پاره‌ای که همسرش را آفریده، آفریده است. پس وقتی که نفس واحدی در کار است مسلم برتری یکی بر دیگری در کار نیست. و امام معصوم ♦ به این نکته کاملاً واقف هستند و باید ما این حرف‌ها را از گوش‌مان بیرون کنیم که در اسلام زن و مرد از نظر ارزش در جه‌ای متفاوت دارند. این‌ها حرف‌های اسلام و مسلمین واقعی نیست. حضرت امام

خمیني «رحمة الله عليه» در وصیتنامه الهی سیاسی خود می‌فرمایند:

«ما مفتخریم که بانوان ما و زنان پیر و جوان و خرد و کلان، در صحنه‌های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر، و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند. و آنان که توان جنگ دارند در آموزش نظامی که برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی از واجبات مهم است شرکت و از محرومیت‌هایی که توطئه‌ی دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رهانده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی از آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نموده‌اند».

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید از نظر دانشمند اسلامی و یک اسلام‌شناس واقعی مثل حضرت امام خمیني «رحمة الله عليه» اولاً؛ حضور فعال زنان در صحنه‌های فرهنگی و نظامی یک افتخار محسوب می‌شود. ثانیاً؛ مقابله‌ی زنان را در مقابل توطئه‌هایی که می‌خواهند آنها را منزوی کنند یک کار بزرگ و ضروری می‌دانند.

یا قرآن در آیه 21 سوره روم می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»؛ یعنی؛ از نشانه‌های حضور حضرت حق این‌که از جان خود شما، همسران شما را

آفرید تا در کنار آن‌ها آرامش یابید، همان‌طور که در سوره آل‌عمران آیه 164 می‌فرماید: خداوند، رسولی از جان خودتان برایتان مبعوث کرد «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...». یعنی؛ همان‌طور که رسول‌خدا ﷺ جان مؤمنین است و در مقام یگانگی با روح مؤمنین قرار دارد، همسران شما نیز در این حد با جان شما یگانه‌اند.

پس به عنوان يك اصل باید فراموش نکنیم که زن و مرد از یک نفس واحد خلق شده‌اند و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارند.

امام صادق ♦ می‌فرماید: «...» خداوند تبارک و تعالی آن‌گاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه فرمان داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق بر او چیره ساخت، سپس مخلوقی جدید بیافرید... که وقتی به حرکت آمد، آدم از حرکت او به خود آمد، چون بدان نگریست، دید زیباست و همانند خود اوست، جز این که زن است... آدم در این هنگام گفت: خداوند! این مخلوق زیبا کیست که من نسبت به او چنین احساس انس می‌کنم؟ خداوند گفت: این بنده من حَوا است.²

در همین روایت امام سخنان کسانی را که می‌گویند: خداوند حَوا را از دنده پائین آدم آفرید، رد می‌کنند، بلکه

روشن می‌نمایند که آدم دید «همانند خود اوست».

ارزش مساوی شخصیت زن و مرد

پس از طرح اصل اول مبنی بر این که زن و مرد از نفس واحدی خلق شده‌اند و هر دو دارای گوهر واحدی هستند، اصل دومی را می‌توان مطرح کرد که خداوند می‌فرماید: اگر هر کدام از آن‌ها عمل صالحی را انجام دهند بدون هیچ تبعیضی نتیجه کار خود را می‌برند، که این نشانه آن است که در اصل شخصیت و فهم حقیقت مساوی‌اند. به عنوان مثال اگر یک آدم مست و یک آدم هوشیار پول به گدا بدهند هر دو یک ارزش ندارد، زیرا آدم مست اصلاً در حالت انتخاب طبیعی نیست و لذا بخشش او یک بخشش اختیاری به حساب نمی‌آید. پس اگر آن دو یک عمل را انجام دهند چون در حین انجام بخشش یک شخصیت و یک انگیزه ندارند عمل آن‌ها ارزش یکسان ندارد. حال اگر دو شخصیت یک عمل را انجام دهند و خداوند بفرماید ارزش عمل هر دوی آن‌ها مساوی است نتیجه می‌گیریم که این دو شخصیت در حقیقت و ذات خود، از نظر ارزش مساوی‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»³ هرکس از زن و مرد عمل صالحی را انجام

دهند، در حالی که مؤمن باشند، به هر کدام حیات طیب و پاک می‌دهیم. حیاتی که آلوده به خیالات دنیایی و امیال حیوانی نباشد. طبق این آیه خداوند می‌فرماید: زن و مرد هر کدام که باشند، در صورتی که مؤمن بوده و عمل صالحی انجام دهند، عملشان برای ما یک اندازه ارزش دارد. نتیجه می‌گیریم که ارزش شخصیتشان نزد خداوند یکسان است و در ادامه می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛⁴ و حتماً با مقیاس قرار دادن بهترین عمل، بقیه اعمالشان را نیز پاداش می‌دهیم. پس با توجه به این اصل از این دو آیه این را فهمیدیم که زن و مرد در شخصیت و مقام، از نظر اسلام یک می‌یادیم فرق ندارند. البته اگر کسی عکس آن را هم بگوید و بخواهد زن را برتر از مرد بداند به همان انحراف دچار است که کسی بگوید مردان برتر از زنان اند. نکته سومی که نباید مورد غفلت قرار گیرد این‌که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ»؛⁵ بهشت زیر پای مادران است. این جا نفرمود بهشت زیر پای زنان است. چون موضوع وظایف مادری نسبت به فرزند، یک موضوع تربیتی و معنوی است و از این جهت ارزش خاص خود را دارد و لذا نفرمود بهشت زیر پای پدران است. حال اگر

4 - سوره نحل، آیه 97.

5 - مستدرک الوسائل، ج 2، ص 628.

مادران نقش مادریشان را از دست دهند و با غفلت از مسئولیت مادری و تربیتی صرفاً در تأمین نیازهای اقتصادی با پدران هم‌تراز شوند، عملاً افراد جامعه در مسیری می‌افتند که در انتها بی‌بهشت می‌شوند، چون مادران تربیت آن‌ها را که منجر به بهشت می‌شد خوب انجام ندادند، نکته‌ای که در روایت فوق مورد نظر است امتیازی است که زنان از جهت مادر بودن دارند و بهره‌هایی که جامعه از این جهت از زنان خواهد برد.

محرومیت از بهشت

در جامعه‌ای که زنان از وظیفه مادری خارج شوند و نقش پدری به عهده گیرند، افراد آن جامعه از بهشت محروم می‌شوند. این نکته را از آن جهت عرض کردم که عزیزان عنایت داشته باشند که از منظر اسلام روی هم رفته مسیر حقیقی زن به کدام سمت است تا بتوان مسیر غیرحقیقی او را نیز معلوم کرد. با توجه به این نکته است که ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} در توصیه‌های خود می‌خواهند شرایطی فراهم شود تا بستر وظیفه‌ی مهم مادری زنان به‌خوبی فراهم گردد، و این رسالت اجتماعی که در چهاردیواری خانه انجام می‌شود ضایع نگردد. اگر زنان نقش پدر را به عهده گرفتند و خانواده دارای دو پدر شد خسارت اصلی که همان غفلت از نقش مادری است سر بر می‌آورد. در این راستا دو مشکل پیش می‌آید: یکی

این‌که زن از مسیر صحیح خود منحرف شده است و خودش برای خودش زیر سؤال می‌رود و احساس بی‌هویتی می‌کند، مثل بسیاری از زنان دنیا که در حال حاضر خودشان برای خود مسئله هستند. مشکل دوم، این که جامعه از مسیر تربیت دینی که به بهشت ختم می‌شود محروم می‌گردد. پس اینجاست که نقش تربیت کودکان به عهده هیچ‌کس غیر از مادران نمی‌تواند قرار گیرد. تربیت کودکان را به عهده هرکس گذاشتید به عهده ناکس و نااهل گذاشته‌اید. نه مدرسه، نه استاد، نه مهد کودک، هیچ کدام، به هیچ وجه، مقامش، مقام تربیت حقیقی، که مسیر انسان را به بهشت سوق دهد، نیست. این مادر - یعنی زن - است که باید در مسیر رسالت اصلی‌اش که همان تربیت انسان است قرار گیرد و از این جهت، مظهر خداست. همان‌طور که خدا پناه روح هر انسانی است، مادران پناه روح کودکانشان هستند. شخصی آمد خدمت پیامبر خدا ﷺ پرسید یا رسول الله به چه کسی خدمت کنم. فرمودند به مادرت. عرض کرد بعد به چه کسی. فرمودند: به مادرت، پرسید یا رسول الله بعد به چه کسی خدمت کنم، فرمودند: به مادرت. مرتبه چهارم فرمودند به پدرت. مسلم حضرت نمی‌خواهد برای زنان پارتی بازی کنند. ولی چون مقام مادر، مقام جذب روح فرزند است برای هدایت، و نظر فرزند به مادر موجب هدایت او می‌شود، این‌چنین افراد را متوجه مادران

می‌نمایند. مگر این‌که مادر، پدر شده باشد که به تعبیر حضرت از حالت «گل‌بودن» به «قهرمان‌بودن» تبدیل شده و به تعبیر دیگر از گل‌بودن به درخت‌بودن و میوه دادن که شأن پدر است، تغذیر هویت داده است. گل که نباید میوه بدهد، گل باید روح‌ها را پروراند، نه جسم‌ها را. پس زن به اعتبار مادربودن، بهشت افراد جامعه را تأمین می‌کند و آن‌ها را تا رسیدن به بهشت جلو می‌برد. ممکن است مهربانی‌های کودک بتوانند از نظر نظم رفتار و گفتار کودکان ما را راهنمایی کنند ولی از آن جایی که انسان‌ها با دل‌شان زندگی می‌کنند باید مادران با دلسوزی خاص خود دل‌های کودکان را جهت دهند و این کار از هیچ‌کس و هیچ‌جا به معنی خاص آن بر نمی‌آید. تربیت حقیقی انسان‌ها، مخصوص مادران است و فقط مادرانند که با غریزه‌ی مادری عمل می‌کنند، حتی آن مادرانی که می‌خواهند با تخصص تعلیم و تربیت خود عمل کنند بعضی جوانب را نادیده می‌گیرند. هر چند آن تخصص در جای خود برای جامعه مفید است، ولی کودک مادر می‌خواهد نه متخصص تعلیم و تربیت.

مادر و ارزش‌های متعالی

همان‌طور که کودک با هدایت باطنی و الهی می‌داند چگونه پستان مادرش را بمکد، اگر مادران در بستر طبیعتی خود

قرار گیرند به کمک همان هدایت باطنی و الهی به بهترین نحو وظیفه خود را انجام می‌دهند. اما اگر زنان ما پدر شدند، دیگر روحشان زمینه‌ی القای هدایت‌های باطنی را از دست می‌دهد و کودکان آن‌ها از اساسی‌ترین ارزش‌ها که همان تربیت مادرانه است محروم می‌شوند، زیرا ارزش انسان‌ها به تربیت آن‌ها است و موضوعات اقتصادی فرع آن است و اساساً تربیت از مقوله‌ی مادیات نیست تا با مادیات مقایسه شود. آیا می‌توان گفت کار مادران، وقتی می‌توانند فرزندان خود را به بهشت بفرستند، چند میلیارد تومان قیمت دارد؟ می‌توان گفت ارزش کار مادرانمان را با پول اندازه‌گیری کنیم؟ مگر مادران ما ساختمان و ماشین‌اند؟ چون مقام مادری مقام تربیتی است، با ارزش‌های اقتصادی قابل اندازه‌گیری نیست. حال اگر شخصیت زن یک شخصیت اقتصادی شد، به همان اندازه از مادری خارج شده است. زنان به اندازه‌ای که مادرند - حال چه مادر باشند، و چه مادروار در مسیر تربیت جامعه قدم بردارند - در اصل خودشانند و قیمتشان بی‌انتهاست. ولی اگر خواستند با ارزیابی‌های اقتصادی شخصیت خود را ارزیابی کنند، سخت بی‌مقدار می‌شوند، و در آن صورت تکتک افراد جامعه مسیرشان به جهنم ختم می‌شود و از بهشت در می‌آیند.

با این مقدمه خواستم عرض کنم؛ اولاً: حضرت مولی‌الموحدین ♦ سخنی نمی‌گویند که منجر به تقلیل ارزش زن شود. ثانیاً: روشن شود حضرت ♦ می‌خواهند فرزندشان و همه‌ی ما نسبت به بستر تربیت کود کان یعنی مادران حساسیت کامل داشته باشیم. خداوند تأمین نیازهای اقتصادی خانواده را در شرایط طبیعی به عهده مردان گذاشته تا بهترین شرایط برای تربیت فرزندان و روح خدمت‌گذاری در خانه، برای زنان فراهم گردد. باید فضایی صحبت حضرت را شناخت و سعی نمود از توصیه آن حضرت نهایت استفاده را کرد، مثلاً فضایی صحبت من مشخص است. در این فضا وقتی می‌گویم زنی که مرد شد ارزش ندارد، یک کسی برود بگوید فلانی می‌گوید اگر زنان ریش درآورند دیگر ارزش ندارد. سخن را این‌طور نقل‌کردن باعث می‌شود تا عملاً مطلب از فضایی خود خارج گردد.

مسلم چهار نکته را حضرت در نظر دارند. 1- زنان و مردان از نفس واحد خلق شده‌اند و حقیقتشان مساوی است. 2- نتیجه عملشان اگر عمل صالح انجام دهند مساوی است. 3- مادران در نظام اسلامی مقامشان بسیار بالاست. 4- آنچه به واقع برای هر انسانی ارزش دارد تربیت است نه اقتصاد و از این جهت نقش زنان بسیار حساس است. با توجه به این چهار نکته وقتی حضرت می‌فرمایند: حذر کن که با زنان مشورت کنی، معلوم

است زن در این‌جا به معنی خاص است و در شرایط خاص. چون وقتی قرآن می‌فرماید: «...فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا...»⁶ اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، فرزندشان را از شیر بازگیرند، گناهی مرتکب نشده‌اند. پس مشورت‌کردن زن و مرد با همدیگر در امر فوق‌مورد تأیید قرآن است و می‌فرماید: پس از این‌که مرد، زن خود را طرف مشورت قرار داد و هر دو به چنین نتیجه‌ای رسیدند که فرزند خود را از شیر بازگیرند، در این حالت گناهی مرتکب نشده‌اند. پس اگر در جای دیگر در فرمایش امام‌علی ♦ داریم که: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جُرِّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ»⁷ بر حذر باش از مشاوره با زنان، مگر آن‌هایی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد. نتیجه می‌گیریم اولاً: آن توصیه که به حضرت امام حسن ♦ فرموده‌اند؛ توصیه‌ی مطلق به ترک مشورت با زنان نیست. ثانیاً: نساء: در این روایت مثل بسیاری از روایات به معنی زنانی است که بدشتر جذبه شهبانی زندگی را محور قرار داده‌اند، حضرت ما را از مشورت با چنین زنانی بر حذر می‌دارند.

6 - سوره بقره، آیه 233.

7 - الحیة، ج 1، ص 193.

عدم مشورت با کدام زن؟

امروز جامعه غربی در اثر میدان داری میل زنان هوس باز، در حال سقوط کامل است. و در این سقوط زن و مرد فرق نمی کنند و همه سقوط خواهند کرد. پس توصیه ی امام برای نجات جامعه است.

به گفته ی نیلپستمن جامعه شناس آمریکایی: «وقتی در نهاد خانواده فعلی، زنان مبدل به برده های زبون و عروسک های دلربا، و مردان به صورت اسباب دست زنان در می آیند، عفت بخشیدن به نظام خانوادگی موفقی از عهده افراد خارج است.» پس در واقع می توان گفت در بسیاری موارد مردم گوهر خانواده اسلامی را از دست داده اند. حضرت در همان راستایی که فرمودند خیلی بذله گو مباش، می فرمایند با زنان هم مشورت نکن یعنی مواظب باش تحت تأثیر عروسک های قرار نگیری که جز به ظواهر خود به چیز دیگری نمی اندیشند و اسباب دست آن ها مباش. مشورت با این نوع زنان، مرد را و زن را و جامعه را ساقط می کند. سپس در همین راستا می فرمایند این ها را ایشان سست است و اراده ایشان به موضوعات پایین و سطحی معطوف است. آیاتی که می گوید زن و مرد از نفس واحدند و اگر عمل صالحی انجام دهند ارزش یکسانی دارند، و دینی که می گوید تربیت جامعه به دست مادران است، آیا می آید بگویند این زنان و مادران به هیچ دردی

نمی‌خورند. همان اما مانی که به ما توصیه می‌کنند در همه امور سعی کنید رضایت مادران را به دست آورید، حتی اگر سنی از شما گذشته و خودتان دارای عروس و داماد هستید اگر می‌خواهید مسافرت غیر واجب بروید، از مادران اجازه بگیرید، می‌توان گفت آن اما مان می‌گویند رأی این مادر - به اعتباری که زن است - پست و سست است؟! آن مکتبی که این‌چنین برای زن ارزش قائل است اگر گفت مواظب باش زنان را مورد مشورت خود قرار ندهی، مسلم منظور زنان خاص و در شرایط خاص است. از رسول خدا ﷺ داریم: «مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَلَا أَهَانٌ إِلَّا لَئِيمٌ»⁸ زنان را بزرگ نمی‌دارد مگر انسان بزرگ و بزرگوار، و آنان را کوچک نمی‌شمارد مگر انسان پست و فرومایه. ولی با این همه باید مواظب بود مرد ها تحت تأثیر عروسکان گرفتار سطحی‌نگری قرار نگیرند و آن ها سلیقه‌هایشان را بر مردها تحمیل نکنند. در روایت داریم: نگاه به چهره پدر و مادر ثواب دارد. از طرفی فرمودند: نگاه بر خط قرآن هم ثواب دارد. یعنی مثل قرآن که دارای باطن است و نگاه به خطوط قرآن ما را متوجه جلوه‌ی آن باطن می‌کند، پشت چهره‌ی پدر و مادر يك باطن معنوی نهفته است، و این‌چنین والدین - که یکی از آن ها زن است - مورد احترام هستند. حضرت

امیرالمؤمنین ♦ ما را از خطراتی بر حذر می‌دارند که جوامع غیر مذهبی به خصوص جامعه‌ی غربی گرفتار آن است، یکی از آن خطرات سرگرمی صرف و دیگر حاکمیت سلیقه‌ی زنان سطحی‌شده و شهوت‌زده است به طوری که محور زندگی‌ها سلیقه‌ی چنین زنانی بشود، کافی است خانم خانه از این دکور یا فرش خوشش نیاید، حالا آقا باید با گرفتن وام و اضافه کاری سلیقه‌ی ایشان را عملی کند، چون کاری ندارد مگر انجام آنچه را خانم خوب یا بد می‌داند. حضرت می‌فرمایند به عنوان یک اصل در زندگی هرگز رأی این نوع زنان را نپذیر، چون ما با داشتن رهنمودهای اسلام برای کارها ملاک داریم پس هر زن و مردی که منطبق با اسلام حرف بزند حرفش مقدس است. آیا امروز جامعه‌ی جهانی بر اساس نیازهایش تولید می‌کند، یا بر اساس میل این‌گونه زنان؟ وقتی سلیقه‌ی این نوع زنان حاکم شد دیگر مسئله‌ی اصلی جامعه فراموش می‌شود. بسیاری از فروشگاه‌ها در صدد تهیه مدهایی هستند که زنان می‌خواهند، و مردها هم بخش مهمی از اقتصاد خانه را صرف همین نوع خریدها می‌کنند، آیا دیگر فرصت فکرکردن و تعالی‌بخشیدن به خود دارند؟ فرهنگ مُد، فرهنگی است که آن نوع زنان را من می‌زنند، حتی آن مدهایی که مردها به دنبال آن هستند و از آن پیروی می‌کنند.

اگر زنان در تعهد و تدین و مادری نباشند، همه‌ی جامعه بازیچه‌ی هوس آنان

قرار می‌گیرد. آیا تذکر حضرت برای نجات از چنین ورطه‌ای لازم نیست؟ می‌فرمایند این نوع زنان خودشان در انت‌خاب بهترین‌ها سست هستند و تحت تأثیر و همیات خود می‌باشند، و اگر نظرآنان را وارد زندگی کردی عملاً و همیات را وارد زندگی کرده‌ای. حرف هرکس با همسرش باید این باشد که من رأی دین را از شما می‌پذیرم، خودم هم رأی دین را عمل می‌کنم نه نظر خود را، و از این طریق از دل‌سوزی‌های هم‌دیگر محروم نمی‌شوید.

آری فقط از این طریق می‌توان نسبت به هم‌دیگر دل‌سوزی نمود و وجود یکی مانع کمال دیگری نگردد. و واقعاً هم فرق نمی‌کند که زن اسباب دست هوس مرد باشد و یا مرد اسباب دست هوس زن باشد، در هر دو صورت هر دو قربانی شده‌اند.

اگر حقوق زنان نیز توسط مردان رعایت نشود باز فضای خانه از تجلی رحمت پروردگار محروم می‌ماند و لذا نباید به کرامت شخصیت زن تجاوز شود، همچنان‌که بنا به سخن حضرت نباید به اسم رعایت زنان، گرامی‌داشت آن‌ها از حدّ بگذرد و میل‌ها و سلیقه‌های و همی زنانه بر سازمان خانواده و جامعه حاکم گردد. با این مقدمات و توجه به شخصیت‌پذیرفته زن در اسلام و با آن مبنا باید به هشدارهای حضرت توجه کرد. به جهت محرومیت از این هشدارها، زندگی‌ها در جامعه جهانی امروز طوری

شده که بیشتر از نیازهایشان ا بزار دارند، و بیش از آنکه حکمت در انتخاب‌هایشان نقش داشته باشد سلیقه زنان نقش دارد، و اینگونه حضور زن غیر از حضور زنی است که در محیط خانه مادر است و محیط را برای تربیت فرزندان و برای صعود همسرش فراهم می‌کند. زنی که مقام مادریش را از دست نداده، فرشته‌ای است در خانه که سایه رحمت او سراسر جامعه را فرا می‌گیرد. این زن در تربیت الهی همسر و فرزندش بسیار مؤثر است و از این طریق خدمتی شایان به جامعه‌ی خود می‌نماید. زنان ابتدا این رسالت را که باید مظهر عفت و هدایت باشند فراموش می‌کنند، سپس عروس حجله‌نشین می‌شوند. عروس حجله‌نشین کسی است که فقط کارش نظر به بُعد شهوانی زندگی است. حضرت به فرزندشان توصیه می‌فرمایند که مواظب باش عروس‌های حجله‌نشین تفکر تو را تحت تأثیر خود قرار ندهند، این زنان با زنانی که تمام دغدغه‌هایشان نجات خانواده است بسیار متفاوت‌اند.

وقتی زنان وظیفه‌ی اصلی خود را فراموش کردند، موضوع رقابت با مردان پیش می‌آید، وقتی رقابت پیش آمد قدرت مردان را می‌طلبند و از این طریق مردها را در خدمت خود می‌گیرند و اصرار دارند نظر و سلیقه آن‌ها حاکم باشد، حضرت می‌فرمایند مواظب باش با این نوع زنان مشورت نکنی. زیرا بر خلاف ادعایشان نظراتشان سست و بی‌مایه

است. حال در این فضا و با نظر به این زنان می‌فرمایند سعی کن آن‌ها را در پرده و حجاب نگه داری تا نامحرم را ننگرند زیرا در پرده بودن بهتر آن‌ها را از گزند حفظ می‌کند، و نیز سعی کن نامحرم غیر قابل اعتمادی به زندگی خصوصی آن‌ها وارد نشود که ضرر آن کمتر از آن که با آن روحیه وارد عرصه جامعه شوند نیست. پس به طور خلاصه سعی کن آن زنان و در آن فضا کمترین ارتباط را با مرد های غریبه داشته باشند. البته و صد البته این غیر از ارتباط ایمانی و متعهدانه‌ای است که خواهران ایمانی با برادران ایمانی جهت حل مسائل اجتماع دارند. هر چند در این موارد هم در عین این که نباید به اسم عدم اختلاط با نامحرم از مسئولیت‌ها شانه خالی کرد، تا آنجا که ممکن است باید ارتباط‌ها در حداقل ممکن باشد. ولی آن مردی که به اسم عدم ارتباط با نامحرم مانع فعالیت‌های فرهنگی همسرش می‌شود، اگر ممانعت او موجب نقیصه‌ای در فعالیت‌های دینی شود باید فردای قیامت جواب این ممانعت را بدهند. یک مسئله آن است که زنان باید روحیه خود را بهتر بشناسند و هر چه کمتر در معرض ارتباط با مردان غریبه باشند. مسئله دیگر آن است که مرد ها باید متوجه باشند اگر خداوند اذن خروج زنان از خانه را به آن‌ها داد، آن اذن به معنی ممانعت نیست. مثل این است که به افسر راهنمایی در چهار راه

اذن داده اند که زیر نظر او و به دستور او ماشین‌ها حرکت کنند، حالا ایشان به بهانه این که باید به دستور من حرکت کنید نمی‌تواند به هیچ ماشینی اجازه حرکت ندهد بلکه باید با مدیریت او حرکت ماشین‌ها انجام گیرد. مسئله سوم نوع برخورد با آن زن‌هایی است که حضرت در مورد شان می‌فرمایند رأی‌شان سست و عزم‌شان ضعیف است که آن‌ها تا آنجا که ممکن است به صلاح خودشان است که کمتر در معرض ارتباط با مردان نامحرم باشند. نمونه‌ی حقانیت سخن حضرت را شما امروزه در فروشگاه‌های بوتیک و پاساژها می‌بینید، راستی اگر اینان گرفتار چنین پرسه‌هایی در این اجتماعات نبودند به مصلحت خود و جامعه نبود؟ اگر نظام ارزشی جامعه طوری بود که این نوع حضور را برای این نوع زنان به شدت تقبیح می‌کرد، وضع از همه جهات بهتر نبود؟

آشفته‌گی روح زنان در بیرون خانه

حضرت می‌فرمایند: باقی ماندن این زنان در خانه برای خود آن‌ها موجب پایداری است، یعنی اولاً: عمرشان برای‌شان به عنوان یک سرمایه مفید می‌ماند و صرف امور ناپایدار نمی‌شود که هیچ حاصلی برای آن‌ها نداشته باشد. ثانیاً: موجب ثبات شخصیت و آرامش روح برای آن‌ها خواهد بود. تا آنجایی که حضرت می‌فرمایند: اگر می‌توانی طوری

شرایط را فراهم کن که جز تو را نشناسد و جز با تو ارتباط نداشته باشد، این کار را بکن. تا در فضای یگانگی بین دو همسر، تمام توجه روح او به سوی تو باشد و بدون هرگونه اضطراب، به وظایفی که در خانه به عهده اوست بپردازد. چقدر خوب بود اگر به طور کلی طوری نهاد‌های اجتماع را سازماندهی می‌کردیم که فعالیت زنان همراه با اختلاط با مردان نباشد و امورات مربوط به خودشان را خودشان مدیریت کنند و از طرفی شرایط طوری باشد که زنان جهت فعالیت‌های خود حداقل^۹ خروج از خانه را به عهده داشته باشند.

در خبر آمده بود «دولت فرانسه برای برون رفت از مشکلات ناشی از کارکردن زنان در خارج از منزل و فروپاشی خانواده‌ها ... ضمن تأکید بر مشاغل خانگی، طرحی را به عنوان «به خانه برگردیم» اجرا نمود.»^۹ زیرا شرایط بیرون خانه روی هم رفته با روحیه زنان سازگار نیست و روح آن‌ها را آشفته می‌کند. و از صفای مادری خارجشان می‌نماید و توجهشان به فعالیت‌های با روحیه «خدمت‌گذاری» را به فعالیت‌های همراه با «قدرت و رقابت» سوق می‌دهد. حضرت فاطمه زهرا(ع) بدون آن که حضور فیزیکی فعالی در

جامعه‌ی زمان خود داشته باشند مسلّم یکی از تاریخ‌سازترین انسان‌ها هستند به طوری‌که وقتی حضرت مهدی (ع) ظهور کنند می‌فرمایند: «وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أَسْوَأُ حَسَنَةً»؛¹⁰ اسوه و راهنمای من در این نهضت، دختر رسول خدا (ص) است. این سخن نشان می‌دهد نظام‌نامه حکومت جهانی مهدی (ع) مبتنی بر سیره حضرت فاطمه (ع) است. وقتی حضرت مولی‌الموحّدین ♦ می‌فرمایند: «لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ»؛ فکر نکن که فقط بیرون شدن از خانه برای این‌ها خطرناک است، اگر مردان نامحرم غیر مطمئنی هم وارد زندگی آن‌ها شوند خطرناک است. می‌خواهند تا آنجا که ممکن است روح زنان در عالمی دیگر غیر از عالم ارتباط با نامحرمان به سر ببرد، تا آزاد و آرام هسته توحیدی خانه شکل بگیرد و رشد کند.

با شعار این که زنان باید اجتماعی باشند و روحیه باز داشته باشند صفای بین زن و شوهر را به هم می‌زنیم و نمی‌فهمیم این شعار در همه جا و برای همه کس شعار خوبی نیست. مثالی هست که می‌گویند: «ملا» رفت بازار دید یک گاو آوردند تا بفروشنند. صاحب گاو گفت باردار هم هست، متوجه شد که سریعاً آن را خریدند و گران‌تر هم خریدند. فردا که برای خواستگاری دخترش آمدند، برای این که او را بپسندند گفت: دختر ما

باردار هم هست! غافل از این که هر حرفی همه جا کارساز نیست. بعضی‌ها فکر کرده‌اند خوب است زن هم مثل مرد اجتماعی باشد و با نامحرمان اختلاط داشته باشد. مرد حسابی همان طور که باردار بودن برای گاو خوب است و نه برای دختری که هنوز ازدواج نکرده، برای مرد هم خوب است اجتماعی باشد و خجالتی نباشد و اجتماعی‌بودن به این معنی که زنان ما بی‌پروا با نامحرمان ارتباط داشته باشند برای زنان خُسن نیست و علاوه بر این با این روش جنبه‌ی اطمینان مرد نسبت به همسرش از بین می‌رود، و آشفتگی‌های شدیدی در روح زن به وجود می‌آید که در نهایت موجب سقوط خانواده می‌شود.

مرغی که خبر ندارد منقار در آب شور از آب زلال دارد همه حال ما نمی‌دانیم با این شعارهای وارداتی از غرب چه نتیجه‌ای حاصل جامعه‌ی ما و زنان ما می‌شود. نه زنان ما می‌دانند چه عظمت‌هایی را از دست داده‌اند و نه مردهایمان می‌دانند چگونه فضایی امن و پاک خانه از دست می‌رود.

محرومیت بزرگ

حضرت می‌فرمایند: اگر می‌توانی کاری کن که غیر تو را نشناسند. این توصیه مسلمان به این معنی نیست که پدر و برادر شما را هم نشناسد بلکه منظور آن است که گرفتار موضوعاتی از اجتماع

نشود که مربوط به حوزه مردان است و از این طریق دغدغه‌هایی وارد زندگی خصوصی شما شود که روح زنان را آزار می‌دهد. به همسر شما چه مربوط است که در اداره و بازار رقیب شما چه کسی است؟ به همین جهت در ادامه می‌فرمایند: «لَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا»؛ کاری که بیش از توانایی زنان است بر دوش آن‌ها مگذار. به عبارت دیگر اموری که موجب فشار روحی به زن است بر آن‌ها وارد مکن، چون زنان مانند گل بهاری‌اند و نه قهرمان. بر عهده مردان قرار داده که برای زنان امنیت و آرامش روحی و جسمی فراهم آورند تا جامعه به نتایجی که باید از جانب زنان برسد، برسد. زیرا به همان اندازه که بستر آرامش روحی و جسمی زن از دست رفت، به همان اندازه جامعه از برکات واقعی که خداوند از طریق زنان به جامعه می‌دهد، محروم می‌شود. هرگز هنر نیست که زنان مانند یک مرد از صبح تا بعد از ظهر در بیرون خانه کار کنند و بعد هم انتظار داشته باشیم که بتوانند همسر خوبی برای ما و مادر مفیدی برای فرزندانمان باشند. این یک نوع رندی است و رندها همیشه ته چاه‌اند. پس رندی نکنید و شرایط اضطراب و ناامنی روحی و جسمی را برای زنانتان فراهم ننمایید که از برکات بزرگی محروم می‌شوید. جامعه محل کشاکش مردان است با همان روحیه‌ی مردی و تلاش برای سود

دنیایی بدشتر، و خانه محل آراش و خدمت و ایثار است، چگونه می‌توان خانه را از کشاکش جامعه حفظ کرد به‌جز به‌کاربردن توصیه‌هایی که مولی‌الموحدين ♦ مطرح می‌فرمایند؟ گاهی زنان را آنچنان گرفتار مسائل اقتصادی کرده‌ایم که اگر تخم مرغ گران شد قلب آن‌ها به طپش در می‌آید. با وارد کردن زنان در امور اضطراب‌زا فقط زنان ضرر نمی‌کنند بلکه بیش از آن مردان ضرر می‌کنند، چون دیگر با گُل پڑ مرده‌ای روبه‌رو می‌شوند که سخت به شادابی آن نیاز دارند. آقا و خانم هر دو از اداره می‌آیند حالا آقا نشسته می‌گوید خانم نا‌هار چی داریم، از این خانم همان انتظاری را دارد که باید از خانمی داشت که صبح تا حالا در خانه بود. آیا با این برخورد ها زنان را باید گُل حساب کرد یا انسانی آهنین؟ آیا از انسان‌های آهنین انتظار لطافت و عواطف باید داشت؟ آیا با گُل به‌سربردن هر چند با درآمد کمتر، با صفاتر است یا با آهن به‌سربردن با انبوهی از ثروت؟!

اسلام لباس و مسکن و غذای زن را به عهده مرد گذارده تا کارهای اقتصادی روح لطیف زن را فرسایش ندهد و او هم‌چون «گُل» برای هم‌سر و فرزندانش شاداب بماند، زیرا جامعه سخت‌نیاز به چنین روح‌هایی دارد تا محبت را به‌جای خشم بنشانند. نه مردان باید زنان را گرفتار کارهای سنگین بکنند و نه زنان

باید از حفظ روحیه‌ی خود غفلت نمایند. تلاش و تحرک برای هر زن و مردی لازم است ولی زنان نباید خود را در ورطه‌های اقتصادی - آن‌طور که روح و روحیه آن‌ها آسیب ببینند- بیندازند، که در آن صورت کمر خود را می‌شکنند. وقتی مادران نتوانستند مادری کنند، کودکان هم آن‌طور که باید و شاید دارای رشد متعالی نخواهند بود و عملاً به جای عوامل گرمی محیط خانه مزاحم خانه‌اند و همه چیز در هم می‌ریزد. بگذارید زنان چون گل بیالیند تا برای شما و فرزندان مفید باشند. نسبت به زنان انسان‌های منفعت‌طلب نباشید، چون باغبانی باشید که نفس‌پروراندن گل و به فعلیت درآوردن زیبایی‌های آن، برایش مهم است، گل میوه نمی‌دهد ولی روح ما را تغذیه می‌کند و لذا نفس‌پروراندن گل یک نحوه تغذیه است ولی تغذیه روحی. با چنین دیدی اگر زنان در صحنه باشند، فضای خانه آرامش خاصی به خود می‌گیرد که از هزاران گنج مهم‌تر است. بر اساس این دید است که در ادامه می‌فرمایند؛ انتظار زیاد از حد، از زن نداشته باش به طوری که طمع کند در بقیه کارها هم وارد شود، به عبارت دیگر چا خان او را نکن که تو خیلی مهم هستی، تا طمع کند در امور دیگر هم دخالت کند و بخواهد مسئولیت‌هایی را که به عهده‌ی او نیست به عهده بگیرد زیرا در این صورت لطافت روحی خود را از دست می‌دهد.

آفات غیرت‌ورزی بی‌جا

پس از طرح این نگاه به زن و توجه به نکاتی این‌چنین دقیق، زاویه‌ی دیگری را در رابطه با زن می‌کشایند که: «إِيَّاكَ وَ التَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبَرِيئَةِ إِلَى الرَّيْبِ»؛ پرهیز از غیرت نشان‌دادن بی‌جا که این کار انسان در ستکار را به نادرستی می‌کشانند، و پاکدامن را به بدگمانی می‌خوانند.

در این زاویه ما را از خطری می‌رهانند که شیطان بعضاً ما را از برکت ارتباط صحیح با همسر و خواهر و مادرمان محروم می‌کند. زنان بر اساس فطرت الهی در عفت و پاکی قرار دارند و باید شرایط بسیار بحرانی باشد تا ما تصورمان از آن‌ها منفي شود. اخیراً روزنامه‌ها نوشتند خانمی به دست یکی از جوانان محله کشته شد، زیرا آن خانم با ظاهر نامناسب در کوچه و خیابان ظاهر می‌شده، آن جوان تصور می‌کند وقتی با این‌چنین شکل بیرون می‌آید پس حتماً مایل به ارتباط نامشروع خواهد بود، در یکی از روزها که آن زن در خانه بوده آن جوان وارد خانه می‌شود و تقاضای عمل نامشروع می‌کند که با مخالفت شدید آن زن روبه‌رو می‌شود و آن جوان هر چه تلاش می‌کند راه به جایی نمی‌برد، می‌رود کارد آشپزخانه را برمی‌دارد و آن خانم را به قتل می‌رساند. عرض از این مثال

آن است که عنایت داشته باشید به این راحتی‌ها نمی‌توان نسبت به زنان سوءظن داشت، البته آن خانم به جهت ظاهر نامناسبش در قتل خود بی‌تقصیر نیست، ولی قضاوت آن جوان هم قضاوت نادرستی بوده است. ممکن است زنان در بعضی موارد نسبت به رعایت دستورات الهی بی‌احتیاطی کنند ولی به این راحتی بی‌عفتی نمی‌کنند. حضرت می‌فرمایند: آنچه‌ان غیرت به خرج نده که گویا در کوچکترین ارتباط بین همسر و خواهر و مادرت با مردان غریبه آن‌ها را مجرم به حساب آوری. وقتی در مورد زنانی که به ورطه‌های نامشروع سقوط کرده‌اند مطالعه می‌فرمائید متوجه می‌شوید واقعاً در شرایطی قرار گرفته‌اند که برای حفظ عفت خود مقاومت زیادی می‌خواسته و متأسفانه آن‌ها از خود نشان نداده‌اند، تازه این نوع زنان بر خلاف آنچه شیطان القاء می‌کند، بسیار قلیل‌اند. لذا باید متوجه بود به این راحتی‌ها زنان به این ورطه‌ها که ما تصور می‌کنیم نمی‌افتند و لذا به این راحتی‌ها هم شما نباید غیرت به خرج دهید، زیرا غیرت بیجا منفور است. مثلاً خانم رفته تخم مرغ و گوشت بخرد حالا تاکسی نبوده که سوار شود نزدیک ظهر است فرزندان از مدرسه می‌آیند، شوهرش از اداره می‌آید، غذا می‌خواهند به جای تاکسی ماشین شخصی سوار شده، برادر شوهرش دیده و به شوهرش گفته و چه بدبینی‌ها که پیش نیامده است، محاکمه

پشت محاکمه که باید مشخص شود چرا تاکسی سوار نشده‌ای. یا چون طرف با شوهر خواهرش کمی باز برخورد کرده - و از نظر شرعی هم به واقع شوهر خواهر همان قدر نامحرم است که یک مرد غریبه نامحرم است- ولی حالا آقا عصبانی است که چرا جلوی شوهر خواهرت بلند خندیدی، پس من دیگر به تو اعتماد ندارم، و در نزد خود هزار فکر بی‌مورد نسبت به همسرش شکل داده است. آری! کار بدی کرده که جلو نامحرم بلند خندیده است، ولی اگر حد این نوع سخت‌گیری‌ها مشخص نشود معلوم نیست غیرت ورزی به‌جایی باشد. می‌فرمایند غیرت‌ورزی بی‌جا موجب می‌شود که زنان در ستکار را به نادرستی، و زنان پاکدامن را به بدگمانی بکشاند. وقتی که مرد بی‌خود و با غیرت‌ورزی بی‌جا پناهش را از زن برمی‌دارد خودش با دست خودش به همسرش می‌گوید برو در ورطه‌های دیگر. حالا این چقدر می‌تواند در مقابل وسوسه‌های شیطان و پناهی که مردان غریبه به او می‌دهند، مقاومت کند؟ مظلومیت زنان از آن‌جا شروع می‌شود که مردان غیرت بی‌جا می‌ورزند. همان‌طور که مردان بی‌غیرت، مردان پست و فرومایه‌ای هستند، و خدا مردان غیور را دوست دارد، مردانی هم که به اسم غیرت، افراط می‌کنند و در هر ارتباطی حساسیت نشان می‌دهند زنان خود را اگر هم به خطر نیندازند به زحمتهای زیاد مبتلا می‌کنند. نمی‌شود با اندک خیال و احتمال، غیرت به خرج داد. حضرت

می‌فرمایند اگر این کار را کردی سالم‌ها را نیز ضایع می‌کنی، در یکی از تشکلهای کاملاً مذهبی و ولایی که فعالیت آن‌ها در دانشگاه کاملاً ضروری است، شوهر یکی از خواهران دانشجو گفته بود من را ضی نیستم فعالیت خود را در آن تشکل ادامه دهی چون ممکن است با مرد نامحرمی صحبت کنی و من ناراحت می‌شوم! آیا این غیرت‌ورزی است یا بازیچه‌ی شیطان‌شدن؟

زن و هویت جدید

چند موضوع است که با هویتی جدید در دنیای مدرن ظاهر شده و باید بر اساس شرایط جدید نگاه ما نسبت به آن موضوعات بازخوانی شود، یکی از آن‌ها پدیده‌ی تکنیک است و دیگری «زن». ماشین به عنوان یک پدیده جدید قوانین جدیدی را با خود به همراه آورده و کمتر از صد سال تمام چهره‌ی زمین را عوض کرده است که در جای خود باید بحث شود و نباید گفت تکنیک جدید همان تکنیک قدیم است که کمی پیچیده‌تر شده است، نخیر؛ هویت تکنیک جدید چیز دیگری است و اهداف خاصی را در بشر می‌پروراند که قبلاً به تصور بشر نمی‌رسید و لذا نوع انتخاب و زندگی بشر جدید یک نوع انتخاب و زندگی دیگری است.¹¹ زن هم در شرایط امروز با هویتی به صحنه آمده که نمی‌توان گفت

این زن‌ها با این هویت ادا مه هویت مادران ما هستند، منتها یک کمی آزادتر شده‌اند، بلکه باید با تعریفی دیگر با آن‌ها برخورد کرد تا جامعه از نقش آن‌ها استفاده کند وگرنه با تعریفی که غرب از زنان مطرح کرده زنان ما که از هویت گذشته خود مانده‌اند، به هویت و قالبی غربی وارد می‌شوند و از هویت سومی که نه برگشت به گذشته است و نه در غالب غربی فرورفتن، باز می‌مانند. برای استفاده جامعه از نقش زن در دوران جدید یک اسلام ناب ناب‌نیا است، با این برداشت‌های ساده از اسلام مشکل حل نمی‌شود - که از بحث این جلسه خارج است-.

وقتی نهادهای قبلی که زن هویت خود را در آن نهادها می‌یافت، به هم ریخته و دیگر آن خانه‌ای که زنان در آن نان می‌پختند و شیر گاو و گوسفند می‌دوشیدند و کره و ماست خانه را تهیه می‌کردند و با فضولات گاو و گوسفند سوخت زمستان را انبار می‌کردند، همه به هم ریخته، ما اصرار داریم زنان در خانه چه کار کنند؟ بستری که زن در عین وظیفه همسری برای مرد و وظیفه مادری برای کودکان، به عنوان یک عضو فعال اقتصادی در تلاش بود، حالا به هم ریخته حال باید فکر کرد چگونه باید بازسازی و تعریف شود؟ نمی‌توان همچنان ناظر حادثه بود و فکری برای بازخوانی شخصیت‌ها نکرد، و بیش از همه زنان باید هویت خود را دریابند و خود

را به عنوان عضوي مفيد و فعال بازخواني کنند و گمان نکنند اگر بعضي بارهاي زندگي قبلي از دوش آنها برداشته شده تعريف قبلي براي آنها ميمانند. ما در حال حاضر اجتماع را جدا از زن ها نمي دانيم. و با همه مقدماتي که عرض شد در شرايط جديد زنان پا به پاي مردان نسبت به انسان ها وظيفه اي دارند که بايد انجام دهند. و اين در حالي است که در بعضي موارد بعضي از وظيفات زنان از خانه به اجتماع آمده است و کار را براي روان زنان سخت نموده و خطر آسيب پذيري را براي بعضي شدت بخشيده که إن شاء الله بايد در ادامه ي بحث به اين موضوعات پرداخته شود.

سؤال: در حين بحث يك جا مي فرماييد آنچه حضرت مي فرمايند در رابطه با حذر كردن مردان از مشاوره با زنان مربوط به زنان خاصي است که به تعبير شما زنان حمله نشين هستند، ولي در بعضي از قسمت هاي بحث که حضرت مي فرمايند: کارهاي سنگين تر از توان زنان بر آنان تحميل نکن زيرا که آنها چون گل بهاري لطيف هستند، موضوع را به همه زنان تعميم مي دهيد و در آخر موضوعي را طرح مي کنيد مبني بر اين که زنان و مردان در شرايط حاضر بايد در تعريف زن بازخواني کنند و حضور زنان در اجتماع را در حال حاضر چيز طبيعي مي دانيد. چگونه اين نکات را با هم ديگر جمع کنيم؟

جواب: هم‌چنان که بحمدالله متوجه شده اید موضوع همان‌طور است که فرمودید، آری ما باید سه شخصیت از زن را در این بحث در نظر بگیریم و بنا به شواهدی که در حین بحث عرض کردم آنجایی که بحث عدم مشاوره با زنان است را یا به اموری خاص نسبت داد - مثل امور حکومت و اداره کشور - و یا به زنان خاص که روحیه سطحی‌نگری بر آن‌ها حاکم است، که با توجه به ادامه سخن حضرت که می‌فرمایند آن‌ها سست رأی‌اند و در تصمیم‌گیری ناتوان هستند، موضوع مربوط به زنان خاص می‌شود، زیرا این‌طور نیست که زنان در اموری که مربوط به خودشان است سست رأی باشند و یا در تصمیم‌گیری از خود ناتوانی نشان دهند. شخصیت دومی که از زن در سخن حضرت مطرح است جنبه مثبت شخصیت زن است که چون از سیاق سخن حضرت بر می‌آید که به عموم زنان تعلق دارد، ما هم آن را به عموم زنان تعمیم دادیم که همان روحیه لطیف و حساس آن‌ها می‌باشد. و اما در مورد وجه سومی که در مورد زنان بحث شد موضوع شرایط جدید و فرهنگ مدرن است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم باید نسبت به آن بی‌تفاوت نباشیم و فکر می‌کنم اگر با اصولی که حضرت مطرح فرمودند مبنی بر حضور بیشتر زنان در خانه و لطیف بودن روحیه آن‌ها بتوان موضوع را با حفظ اسلام ناب در بستر صحیحی قرار داد.

مربی و آسودگی روان

مسلم همه شما قبول دارید روحیه حساس و عرفانی زنان نیاز به آرامش و آزادبودن از ارتباطات آشفته دارد. زیرا مربی واقعی برای این که ظرائف روح افراد تحت تربیت خود را درک کند، باید روحی لطیف و عرفانی داشته باشد و روح لطیف اگر درگیر مسائلی خشن شد، به زحمت می‌افتد و از کار ظریفی که به عهده دارد باز می‌ماند. اگر تربیت از طریق روح‌های لطیف ممکن است باید این روح‌ها در کشاکش مشکلات اجتماعی گرفتار نباشد. و اگر کار ظریف تربیتی به عهده زنان با آن روح عرفانی خاص نباشد مسلم شخصیت دیگری که تا آن حد دقیق چنین کاری را انجام دهد نخواهیم داشت. معلم و کتاب و پدر هیچ کدام آنچه را زنان انجام می‌دهند نمی‌توانند انجام دهند. در تربیت دو چیز ضروری است؛ یکی لطافت و صفای روح، و دیگری روحیه اُنس‌گیری. مسلم پدری که صبح می‌رود و شب می‌آید، اگر بر فرض هم این دو خصوصیت را داشته باشد نمی‌تواند اِعمال کند. از طرفی آن اُنسی که روح لطیف کودک نیاز دارد عموماً در روح مردان نیست. علاوه بر کودکان حتی جوانان هم آنقدر که با مادرشان می‌توانند تماس و انس بگیرند با پدرشان نمی‌توانند. حال اگر به چنین روحیه‌ای نیاز داریم، که داریم، و حال که چنین روحیه‌ای به طور فطری در زنان

هست، پس همه افراد جامعه باید سخت مواظب زنان باشند که درگیر و دار زندگی، روحیه‌ی تربیتی آنان آسیب نبیند. و حضرت علی ♦ در این راستا به فرزندان توصیه می‌کنند چون پهلوانان با زنان برخورد نکن و بارهای زندگی را بر دوش آنان مگذار. کار وقتی مشکل می‌شود که زنان نیز از گوه‌ری که در وجودشان هست غافل باشند و در جهت رشد آن تلاش ننمایند، و نه تنها در رشد آن کوشش نکنند بلکه خود را در ورطه‌هایی بیندازند که روحیه‌شان به روحیه‌ای مردانه تبدیل شود. چون به قول خودشان می‌خواهند از مردها عقب نیفتند! «پهلوان خانم» شدن که هنر نیست، زن بودن هنر است، در زن بودن گوهر خدمت نهفته است و در پهلوان بودن قدرت، وقتی این دو در زن جابجا شود و روحیه‌ی اعمال قدرت جای ارائه خدمت را بگیرد، مثل این است که سرکه‌ها شیرین، و شربت‌ها ترش شود، در این صورت هیچ‌کدام به کار نمی‌آیند. در فرهنگ‌های انحرافی کمالاتی را برای زنان تبلیغ می‌کنند و ارزش می‌نهند که عملاً زنان را از نظر روحیه به مرد تبدیل می‌کند، و به اسم شرکت زنان در مدیریت جامعه از زن یک مرد می‌سازند که بتوانند مثلاً یک بنگاه اقتصادی را اداره کنند.¹² در قبل از

12 - کاری که با نمایش فیلم «سال‌های دور از خانه» با طرح شخصیتی به نام اشین، به نظام ارزشی

انقلاب خانم هايي را به رياست مدارس دخترانه ميگماردند که روحيه اي مردانه داشتند، مثل مردان داد مي زدند، سيگار مي کشيدند، در سخن گفتن با نامحرم بي پروا بودند و راحت جلو نامحرم قهقهه مي زدند، اتفاقاً شوهر يکي از اين مديران همکار بنده بود، مي گفت: من و بچه ها سخت از خانم مي ترسيم، حالا اين خانم، مدير نمونه و موفق به حساب مي آمد و به دختران ما القاء مي کردند اگر مي خواهيد موفق شويد بايد مثل اين خانم باشيد که به جاي يک مرد چهار مرد است، و اميرالمؤمنين ♦ درست در مقابل چنين افکاري مي فرمايند: «...فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ»: زنان چون گل بهاري لطيف اند، و پهلوان نيستند، پس طوري با آنها برخورد کن و انتظاراتي از آنها نداشته باش که روحيه حساس و لطيف آنها براي آنها باقي بماند، زيرا اگر زن به جاي چهار مرد که هيچ، به جاي صد مرد هم باشد و زن نباشد، هيچ چيز نيست، و در ظلمات بي هويتي هر روز يک شخصيت براي خود مي سازد و در آخر هم نمي داند کيست.

سخنان حضرت مولي الموحدين ♦، ابداً سخنان عادي و نصيحت هاي موسمي و مربوط به قوم و قبيله خاص نيست، راز بقاء يک ملت است. فرهنگ حکيمانه اي که از

ما تحميل کردند و متأسفانه از آن طريق بعضي از دختران جوان ما هويت خود را از دست دادند.

اسرار درست زندگی کردن پرده بر می‌دارد و امروز با غفلت از این سخنان، جوامع بشری با بدترین بحران‌ها روبه‌رو خواهند شد. همان همکار ما که همسرش مدیر دبیرستان بود می‌گفت در خانه ما زندگی گم شده است، خانم من با من و بچه‌ها مثل دانش‌آموزان دبیرستان رفتار می‌کند، مادر بودن یادش رفته است، این است که دائماً باید متوجه باشیم طبق سخن حضرت ♦ ما «پهلوان خانم» نمی‌خواهیم، که نمی‌خواهیم. مادری می‌خواهیم که دارای روحی لطیف و امکان و فرصت انس‌گرفتن با فرزندانش را داشته باشد.

زنان و ظرائف تربیت

کارهای اجتماع طوری است که اگر انسان مواظب نباشد قلب و روح او را به خودش مشغول می‌کند و انسان را از حضور قلب در محضر خدا خارج می‌نماید، نمونه‌اش را در نماز تجربه می‌کنیم، همین‌که انسان می‌خواهد با حضور قلب اذکار نماز را اداء کند، حادثه‌های روز می‌آید جلو و مانع حضور قلب می‌شود، راه حل مسئله هم مشخص است، اولاً: باید قبل از ورود در جامعه از طریق عبادات و ذکر و دعا، قلب را با عالم معنا مانوس کرد. ثانیاً: مواظب باشیم مسائل روزمره‌ی زندگی را اصل نگیریم، آن‌ها را امور دست دوم قلمداد

کنیم، چون هدف اصلی ما بندگی خداست و خداوند به ما فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛¹³ جن و انس را خلق نکردم مگر برای عبادت. پس از یک طرف روح را متوجه عالم معنا می‌کنیم و از طرف دیگر مواظب هستیم تمام قلب خود را مشغول امورات اجتماعی ندهیم و آن‌ها را مسائل دست دوم زندگی خود به حساب آوریم وگرنه آنچنان قلب ما را می‌دزدند که در عباداتمان هرچه می‌گردیم قلب خود را نمی‌یابیم. به جای آن که بر اساس وظیفه در اجتماع وارد شویم و کارهای مربوطه را انجام دهیم، خود آن کارها هدف می‌شوند، در حالی که ما نسبت به آن امور تکلیفی داریم و دیگر هیچ. حال با توجه به این که مسائل اجتماعی - به‌خصوص موضوعات اقتصادی- این‌چنین روح و روان انسان را می‌رباید که به سختی به خود برمی‌گردد، اگر زنان با آن روحیه‌ی لطیف و حساس، در چنین ورطه‌هایی وارد شوند، چه بر سر روان و قلب آن‌ها می‌آید خودشان بهتر می‌دانند! نمی‌گویم خواهران فعالیت‌های اجتماعی نداشته باشند، داشته باشند ولی به شرطی که هزار برابر بیشتر از مردان مواظب خود باشند. چون ما می‌خواهیم خودمان از لطافت روحی خارج نشویم تا بتوانیم عبادت خود را حفظ کنیم در حالی که زنان علاوه بر موضوع فوق، مسئولیت اصلی‌شان طوری است که

باید همواره در آن لطافت روحی مستقر باشند تا بتوانند فضای اُنس و خدمت را نگه‌دارند و تربیت صحیحی را اِعمال کنند. و از این لحاظ است که خواهران باید قیمت خود را بدانند و با اندک حادثه آن را فرو نگذارند و روح خود را زیر لگد اجرائیات و موضوعاتِ زودگذر جامعه له نکنند.

ما معلمان که مسئول تربیت روح و روان دانش‌آموزانمان هستیم نه تنها برای بندگی خدا حتی برای ارتباط صحیح با دانش‌آموزان و دانشجویان خود نیاز به روحی لطیف و حساس داریم تا روان دانش‌آموزان خود را درک کنیم، و به همین جهت وظیفه‌ی ما است که روی روح و روان خود سرمایه‌گذاری خاص بکنیم تا دقت و حساسیت لازم از دست نرود، زیرا مسئولیت تربیت و درک روان متربی را به عهده داریم، چیزی که زنان باید بیشتر از معلمان بر روی آن حساس باشند، و لازمه چنین حساسیتی آن است که روح خود را مشغول ارتباط با نامحرم نکنند وگرنه محرم روح فرزندان و همسرشان نخواهند بود. امیرالمؤمنین **♦ می‌فرماید: فرزندانم! زنان را در معرض نامحرمان قرار نده. کاری کن که در حریم تو بمانند، اما نه در اسارت تو.**

بزرگ‌ترین محبت و خدمت را همیشه پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام به بشریت کرده‌اند و از جمله خدمت‌های آن‌ها روشن کردن جایگاه زنان است، تا از این

طریق نه تنها جامعه آسیب نبیند، خود زنان نیز بهترین نتیجه را از زندگی خود بگیرند. آنچنان برای زنان نقشی حساس قائل‌اند که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «أَلَرْحِمُ شَجْنَةُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ»¹⁴ رحم رسته‌ای از طرف خداوند است، هر که آن را پیوند دهد خدا او را پیوند دهد و هر که آن را ببرد خدا از او ببرد.

مسلم است منظور از این نوع محبت به زنان صرف انگیزه‌های شهوانی نیست بلکه نظر به روح پاک‌ی است که هویت او در انس و محبت و لطافت و دلسوزی است، و امیرالمؤمنین ♦ از این زاویه می‌فرمایند باید شرایط حریم و هویت زن را حفظ کرد.

زنان و روحیه عرفانی

محي‌الدین بن عربی می‌گوید: زنان جهت فهم و سیر عرفانی آمادگی بیشتری دارند. اگر راه را بشناسند خیلی زودتر از مردها مقامات عرفانی را طی می‌کنند. همین‌جا به خواهرانی که وظیفه مادری به عهده‌شان نیست عرض می‌کنم سعی کنید استعداد عرفانی خود را به شدت رشد دهید، شرایط خود را فرصت مغتنمی بدانید که خداوند در اختیار شما گذارده است. محی‌الدین می‌گوید: یکی از

استادهای سلوکی من یک زن هشتاد و چند ساله‌ایی بود که مثل قرص قمر بود. چیزی که بالاترش را حضرت عسکری **♦** می‌فرمایند که «نَحْنُ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ جَدُّنَا فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا» ما حجت خدا بر خلق خدا هستیم و جد ما فاطمه حجت خدا بر ما است. بحمدالله در نظام اسلامی با دم الهی حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» زنانی تربیت شده‌اند که بدون هیچ ادعا و سر و صدایی راه‌هایی را طی کرده‌اند که اهل عرفان حسرت احوالات و مقامات آنان را می‌خورند. خواهرانی که در موقعیت خاص هستند و شرایط همسرداری برایشان فراهم نیست قدر روحیه لطیف عرفانی خود را بدانند و آن را با هیچ چیز دیگر معاوضه نکنند، همان‌طور که من و شما بعد از ماه رمضان یا بعد از زیارت خانه خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام باید مواظب باشیم آن احوالات با آرزوهای دنیایی ضایع نشود.

روحیه عرفانی زنان نیاز به آسوده‌بودن از مشغله‌های اجتماعی دارد، تا هم خودشان بهره کافی ببرند، و هم همسر و فرزندان یا شاگردانشان از آن روحیه محروم نگردند. غیر ممکن است، زنان در فضای آرامش و انس نباشند و مردان زندگی را به سلامت طی کنند. پس نجات مردان به صفای معنوی زنان است، زیرا آن‌جا که «قدرت» خود را می‌نمایاند و به خود مغرور است، آنچه کارساز و نتیجه‌بخش است، روح خدمت است

و دلسوزي. حتي در شرايط عادي هم اگر چه مردان داد و بيداد مي‌نمایند و قدرت‌نمائي مي‌کنند ولي در نهايت اشک زنان است که حرف آخر را مي‌زند، چه رسد که اين روحيه براي اهدافي مقدس به کار گرفته شود. حالا کساني که با اشک حکومت مي‌کنند، اگر صفاي روحاني خود را از دست بدهند احساسات همراه با وهم به ميدان مي‌آيد و در اين حالت بازار تريکو فروش‌ها با پول با با و اشک مادر رونق مي‌يابد!.

کارآيي دلِ مادران

آيا مي‌شود نسبت به حريم مقدس زنان غافل بود و نگران از دسترفتن همه چيز نبود؟ سخن انسان‌هاي بزرگ آن است که: ما هر چه داريم از مادرمان داريم، چون انسان‌ها بيش از آن که با عقلشان زندگي کنند با دلشان زندگي مي‌کنند، پدران سايه و بستر زندگي‌اند، دل‌ها به جايي نظر مي‌کند که مادران نشانه رفته باشند، خوشا آن زندگي که عقل پدر و دل مادر، هر دو اهداف مقدسي را نشانه رفته‌اند. وقتي انسان‌ها با دلشان زندگي مي‌کنند و دل با انس تغذيه مي‌کند، حال به من بگو اگر مادر به عنوان عامل انس فرزند در زندگي فعال نباشد چه کسي به کودکان راه نشان دهد و دلشان را جهت‌دهي کند؟ هر جا ملاحظه کرديد که جوانان، جواناني تربيت‌پذير نيستند، ريشه‌ي آن را در ضعف نقش

مادران آن‌ها جستجو کنید. خانم کارمندی که مادری خود را در خرید انواع اسباب‌بازی‌های گران‌قیمت جستجو می‌کند، عملاً مادری خود را به فرزندانش هدیه نداده، حقوق خود را به آن‌ها هدیه داده است. کودکان و جوانان ما نیاز دارند از طریق دلدادگی از کسی حرف بشنوند و هدایت بگیرند، اگر زنان آن‌طور که امام الموحیدین ♦ پیشنهاد می‌کنند در شرایط خاص قرار نگیرند هیچ کس نمی‌ماند که جواب دلدادگی و طلب هدایت جوانان و کودکان ما را بدهد. در شرایط امروز که عموماً پدر و مادر در اداره هستند، معلم هم با حجمی زیاد از کتاب روبه‌روست که باید در طی یک سال درس بدهد، حال چه کسی با جوانان اُنس بگیرد؟ وقتی مادران نتوانند نقش اصلی خود را انجام دهند، نه نتیجه کار پدران مفید است و نه نتیجه کار معلمان. کودکان و جوانان خودشان می‌مانند و خودشان، مثل یک علف خودرو بی‌کس و بی‌یاور و عاصی و سرکش. جوانی که نتوانسته است به درون سینه مادرش راه یابد و اسرار آن سینه را با جان خود بنوشد، آرامش و تفکر را گم می‌کند، زیرا چیزهایی هست که گفتنی نیست و لی باید نسل‌ها بدانند و آن چیزها با نفوذ در سینه مادرها و مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها به دست می‌آید. به گفته مولوی:

ای خدا جان را تو کاندل آن بی حرف
بنمنا آن مقام مدهد کلام

جايي كه نسل جوان بايد بدون الفاظ و كلمات سخن‌هايي را بيايند، در دوران كودكي است، آن هم با اُنس طولاني با مادر، آن هم مادري كه صد تا كار ندارد، كه يكي از آن‌ها مادري است. ما تا در جامعه مان كسي را نداشته باشيم كه اين نسل بتواند از طريق انس طولاني، از درون سينه او و از طريق بروز احساسات حرف بگيرد، اين نسل خود را مقيد به هيچ قيدي نمي‌داند و لذا نسلي عاصي و سرگردان خواهد بود. امروز جامعه جهاني به چنين ورطه‌اي فرو افتاده و راه نجات آن هم چيزي جز تجديد نظر كلي نسبت به نقش زنان، آن‌طور كه مولي الموحدين ♦ مطرح مي‌كنند نيست. يعني بايد بستري فراهم كرد كه وظيفه زنان در آشفته‌گي‌هاي زندگي لاگد مال نشود. نبايد گذاشت گل‌هاي بهاري در عرصه اجرائيات خشك و سرد له شوند و ما بمانيم و كودكان سرگردان و عاصي و زنان بي‌مسئوليت و آرزو زده، و مردان بي‌مسئوليت.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

زن و مرد و حیات طیب

بسم الله الرحمن الرحيم

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنثَىٰ
وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ»¹

هرکس از مرد یا زن، عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، قطعاً او را به حیات طیب احیاء میکنیم و اجر آنان را بر اساس بهترین عملی که انجام میدهند، خواهیم داد.

چگونگی و جایگاه عذاب قیامت

در آیه‌ی قبل از آیه فوق فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»² ای انسان‌ها آن چه نزد شما است ماندنی نیست و آن چه نزد خداوند است ماندنی است. اگر خواستید نتیجه کارتان برایتان بماند باید آن چه را نزد خدا هست بخواهید وگرنه ثمره‌های حیات شما همه نابود می‌شود، و این احساس نابودی در قیامت به نحو روشنی

1 - سوره نحل، آیه 97.

2 - سوره نحل، آیه 96.

آشکار می‌شود. در ادامه‌ی همان آیه ما را متوجه این قاعده مهم می‌کند که اگر در مسیر دین‌داری صبر پدیده کنید و زندگی را بر اساس عقاید حق و اعمال صالح ادامه دهید، حاصل و جزای این زندگی بر اساس بهترین اعمالی است که در طول عمر انجام داده‌اید. عمده آن است که متوجه باشیم آنچه نزد خداوند است پایدار و باقی است و اگر خواستیم در قیامت با خلأ و جودی خود روبه‌رو نشویم باید به جای پیروی از وهمیات و خیالات خود و اهل دنیا، از دستورات الهی پیروی کنیم تا به خدا وصل شویم و جان ما به حقایق پایدار الهی مرتبط شود.

در قیامت، احساس خلأها و نداشتن‌هایی که می‌باید داشت یکی از سخت‌ترین عذاب‌ها است، یا بگو پایه کل عذاب‌ها همین مسئله‌ی علم به «نداشتن‌هایی» است که باید داشت. در آن عالم به‌خوبی احساس می‌کنیم که ظرفیت چه کمالاتی در ما بود که با اتصال به خداوند و انجام اعمال صالح آن ظرفیت از حالت بالقوه به بالفعل در می‌آمد و آن‌ها را بالفعل نکردیم. علم به این که خیلی چیزها می‌توانستیم بشویم و نشدیم موجب احساس نداشتن و خلأ در ما می‌شود. اگر استعداد داشتن کمالات را نداشتیم و علم به نداشتن آن را نیز احساس نمی‌کردیم، عذابی هم در درون ما شعله نمی‌کشید. ولی علم به نبودن‌ها و علم به خلأ‌هایی که باید موجود می‌شد،

بسیار سخت است. در این دنیا از طریق اتصال به خدای باقی و اتصال به اسماء الهیه می‌توان این خلأها را جبران کرد و لذا فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه در نزد شما است ناپایدار و زوال‌پذیر است و آنچه نزد خداوند است باقی و پایدار است. زیرا در هر قضیه‌ای، یک طرف آن نفسانی و وجه‌الخلقی است، و طرف دیگر آن الهی و وجه‌الحقی است. طرف الهی آن می‌ماند ولی طرف بشری و دنیایی آن نمی‌ماند. همان طور که نیت الهی من در کارهایم می‌ماند ولی نیت بشری من که به شما نظر داشته باشم و رضایت شما برایم مطرح باشد، نمی‌ماند. پس این که همین حالا می‌توانستم نیت الهی بکنم و نکردم، خلأ آن به عنوان عذاب می‌ماند. هر عملی و هر مخلوقی دو طرف دارد، طرفی الهی و طرفی غیر الهی. من و جناب‌عالی اگر تلاش کنیم و وجه الهی به عمل خود بدهیم و رضوان الهی مد نظرمان باشد، برایمان می‌ماند. طرف الهی عمل یعنی «إِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»؛³ عملی برای جلب وجه خداوند. و فرمود: «وَيُثْقِلُ وَجْهَ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ وَ الْاُكْرَامِ»؛⁴ و باقی می‌ماند وجه پروردگاری که دارای جلال و بزرگی است. درست در مقابل پایداری آنچه نزد خداست، نابودی آن چیزی است که نزد ما است، و با نظر به

3 - سوره بقره، آیه 273.

4 - سوره الرحمن، آیه 27.

خودمان براي خودمان به وجود آورده ايم، بدون آن که ريشه قدسي و الهي داشته باشد، مثل اين که بنده به شما سلام کنم به اين اميد که روزي هواي مرا داشته باشيد، در اين جا در نزد خود يک محملي براي سلام کردن به شما ساختم، اين سلام کردن براي من نمي‌ماند ولي خلاء آن مي‌ماند، در حالي که مي‌شد براي خدا به شما سلام کنم، در آن حالت آن سلام کردن براي من مي‌ماند بدون آن که خلاً آن در ميان باشد و منجر به عذاب شود. البته عذاب‌ها در جه دارد گاهي نفس حسرت عذاب است، به اعتبار اين که کاش بهتر از اين عمل مي‌کردم. گاهي نيتمان الهي است اما خلوص کم است. اين جا عذاب نيست امّا نسبت به شرايطي که مي‌توانستيم خلوص بيشتري در عمل داشته باشيم، يک نوع محروميت از شور و شعف بيشتري است. در آن جا در مقايسه با احوالات آن‌هايي که در خلوص بيشتري بودند مي‌گوئيم چقدر خوب بود که تماماً براي خدا مثلاً به دادن پدر و مادرمان آمده بوديم.

آري عمل الهي پايدار مي‌ماند ولي به همان اندازه که الهي است، و شدت و ضعف حضور آن عمل به شدت و ضعف خلوص ما در عمل بستگي دارد، به اندازه‌اي که خودمان به ميان باشيم و قاعده‌ي «مَّا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» در زندگي‌مان جاري باشد، به همان اندازه با خلاً و ناپايداري آن عمل روبه‌روئيم، عملي که

باید با نیت الهی جای خالی آن در جان ما نبود.

نیت الهی بکنید و بر آن اساس عمل نمائید و بدانید وجه غیر الهی آن نیت و آن عمل نمی‌ماند و لذا تلاش باید کرد همواره جنبه الهی عمل را تقویت کنیم و به خود بفهمانیم هر چه پای خود و پای غیر به میان باشد، پای حسرت و خلأ در میان است. آنچه به خدا وصل نیست چیز نیست، خلأ است که جای خالی‌اش می‌ماند و همان منشأ عذاب می‌شود و کل عذاب‌ها به جهت نبودن چیزهایی است که در جان ما باید باشد، ولی نیست.

چگونگی جزای عمل اهل ایمان

قرآن پس از طرح این نکته در ابتدای آیه، یک قدم جلوتر آمد و فرمود: ای آدم‌ها بیایید تکلیف خود را یک‌سره کنید و این را بدانید که هر کس در دینداری یعنی در همان جهت «مَا عِنْدَ اللَّهِ» پایمردی و صبر کرد جزایش برآیند همه‌ی کارها خویش نیست بلکه جزایش بر اساس بهترین کارهای او است. یک وقت تمام زحمات‌تان را جمع می‌کنند و میانگین می‌گیرند و نتیجه را بر اساس میانگین اعمال‌تان به شما می‌دهند، می‌گویند شما یکبار نمره 10 گرفتی، یک بار 12 و یک بار 17، میانگینش می‌شود 13. اما یک‌وقت می‌گویند آقا تو تلاشت را بکن پایمردی بکن ولی بدان «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛

آن‌هایی که در دین پایمردی و صبر کردند پاداش آن‌ها بر اساس آن بهترین است که انجام می‌دادند. یک بار نمره 10 آوردی، یک بار نمره 12 و یک 17 همه را به تو 17 می‌دهند. و این مژده بزرگی است برای انسانی که بنا را بر این گذاشته است که خلوص خود را روز به روز بیشتر کند. و این خاصیت صبر و پشتکار در دین‌داری است.

بعد از طرح آیه فوق به عنوان یک اصل کلی؛ در آیه بعد می‌فرماید ای زنان و ای مردان! بگذارید تا قصه زندگی شما را برایتان در این راستا روشن کنم، قصه زندگی شما این است که «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»؛ هرکسی می‌خواهی باش، زن یا مرد، اگر عمل صالح انجام بدهی و مؤمن هم باشی «فَلَنُحْيِيَنَّكَ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ حتماً حیات چنین کسی را پاک می‌کنیم و از وسوسه‌ها و عدم خلوص‌ها نجاتش می‌دهیم «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»⁵ و نتیجه کارش را با بهترین عملی که انجام داده به او می‌دهیم. «مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی با بهترین آن کارهایی که همواره می‌کرده جواب همه کارهایش را می‌دهیم. شما همواره نماز می‌خواندید و همواره نیتتان این بود که به بهترین شکل نماز را به جا آورید و در این امر پایمردی داشتید و همواره سعی بر بهتر شدن آن می‌کردید،

حالا آن بهترین را می‌گیرند و تمام نمازهای شما را بر اساس همان نمونه‌ی عالی‌اش حساب می‌کنند. می‌فرمایند: زن می‌خواهی باش، مرد هم می‌خواهی باش، اگر عمل صالح انجام دهی در حالی که روح ایمانی خود را حفظ کرده باشی و جهت‌گیری قلبت به طرف حق باشد، اولاً: حیاتت را طیب می‌کنیم. ثانیاً: اجر بهترین عمل را به همه اعمال‌ت سرایت می‌دهیم.

بودن پاک

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید وقتی بحث از عالی‌ترین هدف و غایت یعنی «حیات طیب» از یک طرف و «اجر نیکوترین عمل» از طرف دیگر مطرح است تأکید دارد که در اینجا زن و مرد فرق ندارد، چرا که اوج کمال جایی نیست که برای رسیدن به آن مرد بودن، کمال و یا زن بودن، نقص باشد.

حیات طیب مژده بزرگی است، مشکلی که عموماً ما داریم این است که به داشتن حیات طیب، دلخوشیم ولی به آن نمی‌اندیشیم. متوجه نیستیم برای رسیدن به آن باید در چه شعورمان از حیات حیوانی بسیار بالاتر بیاید. در حالی که حیات حیوانی، حیات طیب نیست. خوک و گاو حیات دارند و زنده‌اند اما این نوع حیات برای بنده حیات طیب نیست، خوک مظهر شهوات است و گاو مظهر درندگی است، حیات بنده و جناب‌عالی

باید حیات انسانی باشد که آزاد از غلبه شهوت و کبر است، شأن حیات انسانی حیات طیب است، حیات انسانی باید از هرگونه رذیله‌ای خالص باشد، نه گرگ باشد، نه خوک، شهوتش شهوتی باشد زیر فرمان عقل شریعت، غضبش غضبی باشد زیر فرمان عقل شریعت، و جهتش، جهت نفی منیت و توجه به حق باشد، این حیات، حیاتی است که به آن حیات خالص و طیب می‌گویند. شما وقتی می‌گویید هوا پاک است به این معنی نیست که نیتروژن و اکسیژن نداشته باشد، هوای پاک هوایی است که آنچه نباید داشته باشد را ندارد. عقاید و صفاتی در ما هست که مزاحم جهت‌گیری ما به سوی حقیقت است آیه مژده می‌دهد که اگر هر زن و مردی در دین‌داری صبر و پشتکار داشت، عوامل مزاحم را از صحنه جانش پاک می‌کنیم، تا اولاً: در شرایط خوبی ادامه حیات دهد. ثانیاً: در قیامت با بهترین اعمال خود برای همیشه روبه‌رو باشد. گاهی خود آدم‌ها خود را نمی‌پذیرند و به جهت ناخالصی‌های خود، دوست دارند از خود فرار کنند، حیات طیب حیاتی است که انسان با خودش تضاد ندارد و بقاء خود را عین رسیدن به مقصد می‌داند، خودش با خودش آرام است و بودنش برایش شیرین است. برعکس بعضی‌ها که بودنشان را نمی‌خواهند، به هر درمی می‌زنند تا غیر از این باشند که هستند، متوجه‌اند این نوع بودن که در آن هستند به درد نمی‌خورد، بودن

دیگری هم که ندارند، لذا بودنشان عین اعلام نارضایتی از زمین و زمان است چون با بودنی پاک همراه نیستند. شروع می‌کنند بهانه گرفتن که خانه‌ام این اشکال را دارد، هم سرم آن اشکال را، غافل از این که با خودش مسئله دارد. گفت:

نی به هند است ایمن آن که خصم اوست و نی، در بمن ساهی خوشتر،
چون به حیات طیب نرسیده و راه رسیدن به آن را هم گم کرده است.
با توجه به برکات حیات طیب و آفتی که حیات ظلمانی برای انسان دارد خداوند برای هر زن و مردی راه رسیدن به حیات طیب را در آیه فوق «ایمان» و «عمل صالح» معرفی کرد و سپس فرمود نه تنها حیات طیب را به آن‌ها خواهیم داد، بلکه نایل‌شدن به نتیجه‌ی کامل‌ترین اعمال را به همه اعمال‌شان سرایت می‌دهیم. کافی است عزم ما آن باشد که در مسیر دین‌داری پایمردی و شکیبایی پیشه کنیم و هیچ حادثه‌ای ما را از مسیر دین‌داری منحرف نکند. در آیه قبل پیش از این که موضوع حیات طیب را برای زن و مرد مطرح فرمایید، فرمود: باید در مسیر دین‌داری پایداری و صبر داشته باشیم، در این آیه می‌فرماید: می‌خواهی زن باش می‌خواهی مرد باش، اگر عمل صالح انجام دهی و مؤمن باشی به عالی‌ترین درجاتی که ممکن است انسان در زندگی برسد، خواهی رسید. زندگی و مشی خود را مشخص کن که

چه کسی می‌خواهی باشی و بر چه اصولی می‌خواهی پافشاری کنی. وقتی بنا گذاشتید سراسر عمر را در عین ایمان، در انجام عمل صالح جلو ببرید به طوری که هیچ‌چیز دیگری نتواند جای این‌ها را بگیرد، حالا می‌توان به مرده‌هایی که در آخر آیه می‌دهد امیدوار بود که «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ حتماً او را به حیات طیب احیاء می‌کنیم و اجرش را بر اساس بهترین عملی که انجام می‌داده، خواهیم داد.

زندگی بی‌وسوسه

وقتی خداوند در این آیه می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هرکس عمل صالحی انجام دهد - از زن و مرد - در حالی که مؤمن باشد، او را به حیات طیب احیاء می‌کنم؛ عملاً راه زندگی همراه با آرامش و نتیجه‌گیری کامل را در جلو ما قرار می‌دهد، دیگر اضطراب این‌که چه باید بکنیم و چه باید نکنیم در درون خود نداریم، راهی مطمئن به ما پیشنهاد می‌کند. بزرگانی که تکلیفشان را در این دنیا خوب فهمیدند طوری نبودند که همواره در درونشان خاری به جانشان فرود رود. چون راه زندگی خود را در این دنیا معلوم کردند، فهمیدند چه کسی هستند و بناست

چه کاری بکنند. از آیه فوق آموختند بناست عمل صالح یعنی آنچه را دین پیشنهاد می‌کند پیشه‌ی خود کنند و ایمان به خدا را هم در قلب خود دائماً محفوظ نگه دارند. لذا می‌بینید نمازشان را سر وقت می‌خوانند، و کاری که در راستای بندگی باشد و از دستشان برآید انجام می‌دهند و دیگر هیچ. چون از نظر آن‌ها دیگری وجود ندارد. حالا ما شین‌های مدل جدیدی آمده است، به آن‌ها چه مربوط، چون راهی را انتخاب کرده‌اند که این چیزها در آن راه قدر و قیمتی ندارد که بتواند آن‌ها را از آن راه منصرف کند. گفت:

مَر سَفِيهَانَ رَا چُون‌کِه نَبُودْشَان
 .. اَيْن‌هَآ بَا تَعْرِيفِي کِه بَه کَمک آيَه فَوْقِ
 براي زندگی خود کردند حجاب‌های بین
 خود و خدا و عالم قدس را کنار زدند،
 حالا شما عزیزان این را امتحان کنید و
 خود را در وادی وظیفه الهی وارد
 نمایید تا ببینید چگونه راه به سوی
 خدا جلو قلبتان باز می‌شود. مثلاً
 بخواهید در نمازتان تشهد را با حضور
 قلب بخوانید، بگویید فعلاً کار من در
 این دنیا این است که تشهد خود را
 بخوانم، اصلاً زنده‌ام برای همین کار،
 به خودمان بفهمانیم در حال حاضر کار
 ما همین است. باز در وقت رکوع بفهمیم
 کار ما همین رکوع کردن است، اگر این
 حالت را آرام آرام بعد از مدتی به خود
 بفهمانید، ملاحظه می‌کنید که تمام

وسوسه‌ها چون دودي بر هوا مي‌رود، شما مي‌مانيد و نظر به زيبايي هاي عالم معني، و آرام آرام نزديک شدن به «حيات طيبه». حیات پاکي که از هرگونه وهميات و وسوسه مبرا است. در چنين فضايي مي‌بينيد به راحتی ارتباطتان با عالم غيب برقرار مي‌شود، ديگر قلب مشکلي ندارد. دليل موضوع هم از نظر علمي مشخص است زيرا تا انسان بي‌زمان نشود با عالم بي‌زمان نمي‌تواند ارتباط برقرار کند. اگر شما قبل و بعد را با خودتان به مسجد بياوريد، با توجه به اين‌که قبل و بعد جنس ماده است و ماده با غيب سنخيت ندارد، لذا مي‌بينيد هرچه تلاش بکنيد نمي‌توانيد قلب را در حضور ببريد. تمام دستورات دين بر مبناي نظر به آيه فوق و امثال آن است و اگر آن دستورات عمل شود به نتيجه فوق‌العاده‌ي «حيات طيب» مي‌رسيد. اين آيه مي‌فرمايد اگر زندگي شما اين شد و خود را اين‌طور تعريف کردې که آمده‌اي در اين دنيا تا عمل صالح انجام دهی، عملي که جذبه‌ي الهي در آن مطرح باشد و قلب در حين عمل نظر به حق داشته باشد، اگر آن عمل و فعاليت در بازار و کسب و کار هم باشد، و علاوه بر حسن فعلي و پسندیده بودن عمل از نظر شرعي، حسن فاعلي هم داشته باشد و طرف ايمان به حقايق عالم در آن موجود باشد، در چنين حالي ديگر بدون هيچ دغدغه‌اي راه پرنتيجه‌اي را در پيش گرفته‌اي. آري اگر توانستي به نور آيه

فوق خود را اینطور تعریف کنی، راه را پیدا کرده‌ای، به خود فهمانده‌ای من کارم در این دنیا آن کارهایی است که حق برایم روشن نموده است. لذا چون کارتان کار حقی است در مشغله‌های زندگی آنچنان لغزیده نمی‌شوید که ارتباط شما با خدا قطع شود و گرفتار کارهای روزمره گردید. بزرگان ما هم مثل من و شما فعالیت‌های مربوط به زندگی زمینی را دارند، هم غذا می‌خورند هم کار و کاسبی دارند ولی توانسته‌اند قلبشان را همواره در محضر حق نگه دارند و این حالت بسیار گرانقدری است، گفت:

اول قدم آن است که آخر قدم آن است که
 او را با با او باشی،
 هنر بزرگان در این است که در هیچ
 حالی توجه قلبی خود را از نظر به خدا
 به جای دیگر نمی‌اندازند و در هیچ حال
 از آن عالم خارج نمی‌شوند و از کارها
 و صحنه‌هایی که خطر بیرون آمدن از آن
 عالم را دارد سخت پرهیز می‌کنند.
 دائماً باید به قلبمان القاء کنیم که
 خداوند فرمود: هر کس در این دنیا عمل
 صالح انجام دهد و مؤمن هم باشد به
 حیات طیب می‌رسد، و زندگی ما جز این
 نیست. حاصل چنین رویکردی شروع زندگی
 حقیقی است. در چنین فضایی اگر انسان
 در سخت‌ترین صحنه‌های زندگی قرار گرفت
 که قلب هر انسانی را می‌رباید، او در
 آرامش کامل مستقر است و قصه‌اش قصه
 انسان‌هایی می‌شود که خداوند در وصف

آن‌ها فرمود: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛⁶ انسان‌هایی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیرورو می‌شود می‌هراسند. در آیه بعد از این آیه نیز در سوره نور می‌فرماید: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛⁷ تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خداست که هر که را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد. یعنی وقتی در هر حال توجه قلب شما به سوی حق بود برکاتی نصیب شما می‌شود که غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود، چون در آخر آیه فرمود: «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ وقتی چنین آدم‌هایی خانه هم می‌سازند شاکله فکری‌شان این است که می‌خواهیم عمل صالح انجام دهیم، در راستای انجام عمل صالح باید یک خانه‌ای هم بسازیم، دیگر قلبشان در سیمان و آجر فرو نمی‌رود. وقتی این کارها آدم را می‌رباید و از مسیر اصلی می‌لغزاند که یادش می‌رود جای این خانه در زندگی‌اش کجاست. و این موقعی است که جای خودش

6 - سوره نور، آیه 37.

7 - سوره نور، آیه 38.

را فراموش می‌کند، حیات طیب را مقصد و مقصود خود نمی‌گیرد و نگران حیات آلوده به دلدادن به دنیا و تجملات نیست.

تفاوت بدن‌ها و حقیقت واحد

آیه می‌فرماید در راستای رسیدن به حیات طیب، زن و مرد مطرح نیست، زیرا زن و مرد بودن مربوط به بدن‌ها است، اصل انسان و حقیقت انسان نه زن است و نه مرد. و بزرگانی مثل حضرت آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله» در کتاب محققانه «زن در آئینه جلال و جمال» تا حدی که شرایط اجازه می‌داده این موضوع را روشن کرده‌اند. و اساساً در فلسفه اسلامی این بحث مشهور است که به طور کلی بدن ابزار روح است و در حقیقت روح دخالتی ندارد.⁸ با توجه به این نکته مثلاً اگر شما بخواهید کوه نوردي کنید حال یکی کت پوشیده و دیگری اُورکت، اما هر دو به قله رسیدند، آیا می‌توان گفت اُورکت مهم‌تر بود در رسیدن به قله یا کت؟ می‌بینید که فرقی نمی‌کند چون هر دو نفر که یکی کت پوشیده و یکی اُورکت هر دو به قله رسیدند، لباس برای این بود که بتوانیم از آسیب‌های مسیر حفظ شویم ولی لباس هیچ وقت در ارزیابی هدف نقش ندارد. حالا اگر زن و مرد طبق آیه فوق هر دو می‌توانند به مقصد الهی خود که همان حیات طیب است، برسند آیا می‌توان

گفت زن مهم تر است یا مرد؟ دقیقاً موضوع تفاوت زن و مرد نیز به همین شکل است که انسان‌ها از نظر بدن و جسم دو نوع و از نظر حقیقت و هدف ی‌کی هستند و لذا بسیار سطحی‌نگری است که ارزش این دو نوع انسان را به جهت تفاوت بدن، متفاوت بدانیم. آری تفاوت بدن وظایف متفاوتی را برای هر کدام پیش می‌آورد، ولی برای هدفی یکسان.

دو نوع لباس است که هر لباسی اقتضاء خود را دارد ولی چه ربطی به ارزش صاحب لباس دارد. بنده این مطلب را نمی‌خواهم بگویم که از نظر نوع کارها زن و مرد باید یکسان باشند و باید با آن‌ها یک نوع برخورد کرد، آن قدر رابطه بین روحيات و بدن تنگاتنگ است که شما می‌دانید که هر بدنی روحيات خاص خود را می‌آورد، حتی اگر انسان قسمتی از بدنش را از دست بدهد در رابطه با آن قسمت روحیه اش عوض می‌شود، مادرهایی که مجبور می‌شوند طی عمل جراحی رحم‌شان را در آورند دچار تغییراتی می‌شوند از آن جمله که می‌گویند تا حدی احساساتمان نسبت به کودکان تغییر می‌کند. یا بارها تجربه شده با سگته قلبی و تغییر حالت قلب، حتی پس از گذشتن از مرحله‌ی حاد بیماری، احساسات انسان تغییر می‌کند، البته شدت و ضعف این تغییرات به جاهای دیگر نیز مربوط است. به هر حال احساساتی که یک زن دارد به جهت بدن مادری و احساساتی که یک مرد دارد به

جهت بدن پدری، جای خودش قابل توجه است اما هیچ کدام از این حرف‌ها اصل موضوع را منتفی نمی‌کند که بدن ابزار روح است و در حقیقت انسان دخالت ندارد، هر چند روح بدون تأثیر از بدن نیست، برای همین به ما توصیه می‌شود مواظب سلامت و بهداشت بدن‌هایتان باشید، همان‌طوری که می‌گویید بدن‌هایتان را گرفتار غذاهای زیاد نکنید، چون اقتضای بدن پرخور طوری است که دیگر روح نمی‌تواند در آن شرایط آزادانه به مسیر روحانی خود ادامه دهد و مسیر لقمه‌ای خود را طی کند. به قول مولوی:

از برای لقمه‌ای از کف لقمه‌ان
می‌گویند یک لقمه اضافه تمام درهای
آسمان را به رویم بست، این خار را از
قلب لقمه‌ان وجود من در آورید. عین این
مشکل از آن طرف هم هست که اگر آقایان
و خانم‌ها بیش از حد به بدنشان بی‌محلی
کنند و آن را ضعیف نمایند، روحشان را
گرفتار می‌کنند و صفای روحیشان را از
دست می‌دهند، در عین‌ی که نمی‌خواهیم
مذکر احوالات روح در رابطه با بدن
باشیم، اما می‌خواهیم یک اصل منطقی را
نگذاریم از دست برود که ارزش هر
انسان به هدفش است، اگر هدف او پست
باشد آن انسان پست است، اگر هدف او
متعالی باشد آن انسان متعالی است حالا
اگر هدف زن و مرد یکسان و متعالی بود
پس معلوم می‌شود آن دو یک ارزش دارند.

در این راستا کسی مهم‌تر است که به این هدف متعالی نزدیک‌تر است، چه زن باشد چه مرد. آیا دیگر جای این سؤال می‌ماند که زن مهم‌تر است یا مرد؟ یا این سؤال نشانه غفلت از معارف عالیّه قرآنی است؟ قرآن می‌فرماید هدف زن و مرد حیات طیب است و فرقی هم بین آن‌ها نیست. حال با توجه به این که دروغ بستن به خدا و پیامبر ﷺ موجب بطلان روزه می‌شود اگر در ماه رمضان کسی بگوید: خدا زن‌ها را بیشتر از مرد‌ها اهمیت داده یا مرد‌ها را بیشتر از زن‌ها بها داده است، روزه او باطل است، چون به خدا و پیامبر ﷺ دروغ بسته است. حتی اگر به زبان نگوید ولی در قلبش چنین تصویری داشته باشد یقیناً این قلب نمی‌تواند سیر و سلوک کاملی بکند، قلبی که گرفتار باطل است سلوک الی الله برایش ممکن نیست.

آیه می‌فرماید برای رسیدن به حیات طیب ابزارها فرق می‌کنند ابزار زن با ابزار مرد از نظر بدن فرق می‌کند، به همین جهت گاهی وظایفی که به عهده زنان است با نظر به ابزاری می‌باشد که مخصوص به آن‌ها است، ولی وظایفی هم به عهده آنان است که هیچ ربطی به زن بودن آن‌ها ندارد و نظر به انسانیت آن‌هاست. در باره مرد‌ها هم همین‌طور است. حالا کدام مهم هستند؟ این یک روح شیطانی و ضد قرآنی است که مردی فکر کند زن پایین‌تر از خودش است یا زنی فکر کند خودش بالاتر از مرد است. بدن

مرد اقتضای خاصی دارد که مثلاً جهاد ابتدایی برای او واجب می‌شود ولی برای زن نه. یا مسئولیت پیغمبری که همراه است با جهاد و انبوه کارهای اجرایی اقتضا می‌کند که پیامبر مرد باشد ولی همان خدایی که پیامبران را از جنس مردان انتخاب فرمود، روشن کرد «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»؛ در نزد خدا گرامی‌ترین شما متقی‌ترین شما است. ملاک ارزش‌گذاری، قرب به خدا است، قرب به خدا که زن و مرد ندارد.

حضرت زکریا ♦ وقتی وارد محراب حضرت مریم (ع) می‌شدند «وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»؛⁹ نزد آن حضرت رزق‌های خاصی دیدند که با غذاهای معمولی متفاوت بود، پرسیدند ای مریم این‌ها از کجا برای تو می‌آید؟ «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ گفت از طرف خداست، خداوند هر که را بخواهد بدون حساب و اسباب‌های عادی رزق می‌دهد. این‌جا بود که حضرت زکریا ♦ متذکر شدند چرا برای پیدا کردن فرزندی به عوامل فوق‌عوامل عادی متوسل نشوند و لذا؛ «قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛¹⁰ گفت خدایا! حالا که این‌قدر کار از تو می‌آید که این زن تنها را به این مقامات رساندی، یک سلب پاک هم به من بده، چرا که تو به تقاضاهای بندگان توجه داری، خدا هم وقتی

9 - سوره آل عمران، آیه 37.

10 - سوره آل عمران، آیه 38.

◆ اطمینان آنچنانی را در حضرت زکریا نسبت به الطاف الهی دید، فرمود: «إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى»؛¹¹ تو را به تولد یحیی مژده می‌دهم. وقتی آن پیامبر خدا با روبه‌رو شدن با حضرت مریم) متوجه شدند آن حضرت چه مقاماتی به دست آورده متذکر شدند که می‌توانند بالاتر از این‌ها به خداوند نظر کنند و از او ماوراء اسباب عادی و از قدرت «لذئی» او تقاضای فرزند نمایند.

در نگاه قرآنی با توجه به آیه‌ی فوق، متوجه می‌شویم حتی در مقایسه یک پیامبر و یک زن الهی، قرآن مقام آن زن را بالاتر نشان می‌دهد که حتی از جهتی راهنمای آن پیامبر باشد، اینجاست که اگر کسی در مقایسه نسبت به حقیقت زن و مرد یکی را پائین‌تر از دیگری بداند نگاه قرآنی ندارد. عزیزان متوجه باشید اگر اعتقادتان غیر قرآنی شد به همان اندازه در سلوک معنوی متوقف می‌شوید زیرا قلب در آن صورت نورانیتش کامل نیست.

پس طبق آیات قرآن چون مقصد زن و مرد هر دو متعالی است پس هر دو می‌توانند به مقاصد متعالی برسند زیرا حقیقت هر دو از نظر قرآن یکسان است. ممکن است برای رسیدن به مقصد ابزارهایشان فرق کند ولی در سیر به سوی مقصد هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. به تعبیر عمان سامانی:

صاحب آن خواه مرد و	همتی باید قدم در
خانۀ <u>پرداز جهان</u> چه	زن <u>راه</u>
زن، <u>چه</u> <u>مرد</u>	غیرتی باید به مقصد
بر سر رهرو چه	دهن <u>مرد</u>
مغیر ¹² <u>چه</u> <u>کلاه</u>	شرط راه آمد نمودن
	قط <u>راه</u>

حجاب دوگانگی‌ها

نکته دیگر که در بصیرت ما مؤثر است این‌که هروقت در قلب شما نسبت به زن و مرد از نظر ارزش، دوگانگی پیدا شد بدانید به همان اندازه شیفتگی نسبت به خدا در قلب شما کم شده است. اگر تمام نظرتان به احد باشد هیچ وقت در مخلوقات خدا دوگانگی نمی‌بینید که بخواهید یکی را پائین‌تر از دیگری به حساب آورید، واقعاً دوگانگی نمی‌بینید چون دوگانگی وجود ندارد. حتی اگر قلب شما دوگانگی دید و به ذهنتان آمد که زن مهم‌تر از مرد است یا مرد مهم‌تر از زن و بعد هم به خودتان تذکر دادید که هیچ کدام مهم‌تر از دیگری نیستند، بدانید در نظر به مخلوقات خداوند نگاه کاملی ندارید، اما فاسد نشده‌اید. یک وقت به قلبتان نمی‌رسد که راستی زن‌ها مهم‌ترند یا مرد‌ها و اصلاً دوگانگی بین آن‌ها نمی‌بینند. این نگاه سالمی است و حجابی بین شما و حق از این جهت ایجاد نشده اما اگر حجاب بود ولی متوجه آن حجاب بودید، در مرتبه پائین‌تری هستید، هر چند محجوب کامل

نیدستید، بلکه متوجه حجاب می‌باشید، زیرا به گفته مولوی: «متحد بودیم یک گوهر همه» و به تعبیر قرآن همه در محضر ربوبی حاضر شده‌ایم و از ما سؤال شد «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟»؛¹³ آیا من رب شما نیستم. و همه ما، چه زن، چه مرد، گفتیم: «بَلَىٰ شَهِدْنَا» آری تو پروردگار ما هستی و ما در حقیقت وجود خود ناظر چنین ربوبیتی می‌باشیم. ما آن‌جا یکی بودیم، وقتی پایین آمدیم دوگانگی‌ها پیدا شد. خودمان هم در بین صحبت‌ها تعبیر خوبی داریم می‌گوییم «چرا تو و منی می‌کنی؟» من و تو مقام انسانی است که در حجاب است. حالا اگر ما همدیگر را دوگانه ببینیم، عملاً به خودمان بیشتر نظر می‌کنیم و این شروع یک نحوه خودخواهی است. اگر انسان خود را دید ولی شما را هم یک حقیقت جدا دید، حتماً خودش را مهم‌تر از شما می‌بیند و این شروع «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»؛¹⁴ و هم‌سخن‌شدن با شیطان است. لذا است که قرآن اصرار دارد شما همگی یک حقیقت بوده‌اید که از آن حقیقت هرکس همسر خود را در کنار خود دارد. می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»؛¹⁵ ای مردم! بترسید از پروردگاری که همه‌ی

13 - سوره اعراف، آیه 172.

14 - سوره اعراف، آیه 12.

15 - سوره نساء، آیه 1.

شما را از یک نفس واحد خلق کرد و زوج آن را نیز از آن نفس واحد خلق نمود و از آن دو، زنان و مردان زیادی را گسترش داد.

وقتی انسان چشم دلش متوجه یگانگی‌ها نبود ولی عقلش متذکر موضوع بود. باید خود را به زحمت بیندازد و موضوع یگانگی بین زن و مرد را به دل تفهیم کند ولی اگر کسی بتواند محو و شیفته حق بشود دیگر دوگانگی نمی‌بیند، این‌ها همه مظاهر حق‌اند با جلوات مختلف. اصلاً این فرهنگ که تلاش می‌کند زن از مرد عقب نیفتد، فرهنگ انسان‌های گرفتار هبوط است و جمع کردن ورقه‌های جنت برای پوشاندن عیب‌ها.

دوگانگی بین زن و مرد از کجا؟

اگر عنایت فرمائید ملاحظه خواهید کرد در دوران جدید و با به صحنه آمدن فرهنگ مدرنیته، به بشر ظلم بزرگی شد، در فرهنگ دینی هزاران سال بشریت زندگی کرد و این حرف‌ها نبود که زن مهم‌تر است یا مرد- البته آسیبهایی که حاکی از انحراف در آن فرهنگ است همیشه استثنا بوده است، با طرح استثنایا نباید اصل موضوع را فراموش کرد- قرن‌ها مادران ما کنار پدران ما زندگی می‌کردند و هر کدام بر اساس فرهنگ دین، خود را تعریف کرده بودند و جلو می‌رفتند. در فرهنگ دینی این موضوع مطرح نبود که جای زن کجاست و جای مرد کجاست. پیرمردها و پیرزن‌های متدین این زبان

را نمی‌شناسند این زبان با انسان دینی بیگانه است که جای زن کجاست و جای مرد کجاست، این زبان، زبان غرب بعد از رنسانس است که با پشت کردن به نگاه دینی، گرفتار دوگانگی‌ها شد و بحث حقوق زن و مرد به معنی جدید آن مطرح شد، ما هزارسال، نه زن بودیم و نه مرد، بلکه کنار هم مؤمنه و مؤمن بودیم، آری

متحد بودیم یک بی سر و بی پا
چون به صورت آمد شد عدد چون
کنگره ویران تا رود فرق از
نمی‌خواهم بگویم حالا که به این
مصیبت افتاده ایم فکری برای رفع آن
نکنیم، ما وظیفه داریم در شرایط
موجود جواب انبوه سؤال‌هایی را بدهیم
که در اثر مواجهه با فرهنگ مدرنیته و
تعریف آن فرهنگ از عالم و آدم پیش
آمده است، ولی در فضایی که همه نظرها
به حق است، کسی به خودش نگاه نمی‌کند
تا بحث شود من محترم‌تر هستم یا او،
همه مستغرق در انجام وظیفه‌اند و از
برکات چنان حالتی کاملاً بهره می‌گیرند.
در مقام شیفتگی و دلدادگی این سؤال‌ها
نیست، چون در آن مقام ما به خودمان
نگاه نمی‌کردیم تا مجبور شویم خودمان
را وصله و پینه کنیم. در بهشت بودیم
و مستغرق تماشای جمال یار، شجره را
نگاه نمی‌کردیم، خدا را نگاه می‌کردیم.
خدا لعنت کند شیطان را که گفت شجره

را نگاه کن تا از آنچه به نام جاودانگی است بهره‌مند شوی، ما که در آن جا در جاودانگی بودیم چه چیزی باعث شد که ما از جاودانگی در آمدیم جز شیطانی که خواست ما را به درخت جاودانگی راهنمایی کند؟ این که کسی بیاید بگوید آقا زن مهم تر است یا مرد، اول محرومیت از یگانگی ها بود. ما داشتیم زندگی می‌کردیم، این سؤال‌ها را نداشتیم، ما در همان چیزی بودیم که حالا شما به دروغ شعار می‌دهید که می‌خواهید ما را وارد آن کنید. می‌گویند حقوق زن و مرد را رعایت کنید آری حتماً باید رعایت کنیم، عرض کردم هرکس تصور قلبی‌اش این باشد که زن مهم تر است یا مرد، این فرد دلش دل ایمانی نیست، ولی در بستر دینی این حرف‌ها نیست. آنقدر که زن دوست دارد سختی بکشد تا همسرش راحت باشد، خود مرد برای خود دلسوزی نمی‌کند، و عین این حالت برای مرد هست، خود را به آب و آتش می‌زند تا همسرش راحت باشد. در چنین فضایی شیطان گفت: «هَلْ أَذُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»¹⁶ آیا تو را به درخت جاودان و ملکی زوال‌ناپذیر هدایت کنم؟ و از آن طریق به طرف چیزی رفتیم که می‌خواستیم از آن فرار کنیم، اول مشکلات شد و شروع برگ جمع‌کردن برای پوشاندن زشتی‌های سر بر آورده. مشکلات مربوط به حقوق زن و مرد را

باید در جدایی از فضای زندگی جستجو کرد، حال چه این مشکلات در اثر سوء استفاده از دین باشد و به نام دین مردسالاری را حاکم کنند، و چه ناشی از خروج از دین باشد و رشد دادن دوگانگی و رقابت بین زن و مرد. باید مسئولان فرهنگی جامعه، آرمانی را که دین برای زن از یک طرف و برای خانواده از طرف دیگر مطرح می‌کند بشناسند و برای نزدیک شدن به آن برنامه‌ریزی کنند، بدون آن‌که گرفتار فرهنگ فمینیستی و روحیه دوگانگی بین زن و مرد شوند.

مادر بزرگ‌های ما نسبت به همسران خود هرگز احساس دوگانگی نمی‌کردند تا بحث رجحان حقوق یکی بر دیگری پیش آید، آن‌ها در عین زندگی مشترک و استقلال اقتصادی در آن‌چه مربوط به خودشان بود، کاملاً به اهداف عالی‌ه زندگی نظر داشتند. پدربزرگ‌های ما هم هیچ‌وقت نمی‌گفتند ما مردیم و باید قلدری کنیم، آن‌هایی که در فرهنگ اسلام پروریده شده بودند زندگی را مافوق این حرف‌ها می‌دیدند. آیت‌الله‌جوادى «حفظه‌الله» از قول استادشان مرحوم فاضل تونى «رحمة‌الله‌عليه» نقل می‌کردند: «همکلاسی‌های ما در اصفهان قبل از این‌که به عنوان طلبه‌ی رسمی وارد مدرسه صدر شوند، تا کتاب مکاسب را نزد مادرانشان خوانده بودند». یعنی تا صد و پنجاه سال گذشته چنین فضایی در خانه‌های ما حاکم بود. عرض کردم ما نباید شرایطی را مورد قضاوت قرار دهیم که با شهادت شیخ

فضل‌الله نوری و حاکمیت روشنفکران و نفوذ فرهنگ مدرنیته در امورات جامعه، از زندگی گذشته خود جدا شدیم و مقلد فرهنگ غریبه‌ای شدیم که هر جا پا گذاشته بیش از آن که اصلاح کند جامعه را گرفتار بحران کرده، آری نباید برای قضاوت خود چنین جامعه‌ای را مدّ نظر قرار دهیم که با شعارهای مدرن گرفتار گسستگی تاریخی شده است. ما از قاجاریه به بعد از همه چیز واماندیم، قوم قاجار به عنوان نژاد مغول خود را به عنوان فاتح ایران احساس می‌کردند، و نه ایرانی اصیل، آنچنان شیفته غرب شدند که در دوران آن‌ها همه گذشته ما نفی شد، بین مدرنیته و سنت ماندیم و بحران شروع شد. ما برای خود و برای اداره شهرها برنامه داشتیم، ما هزار سال بهترین نوع ارتباط با طبیعت را آزموده بودیم و بهترین آرامش را در دل طبیعت برای خود شکل داده بودیم. در منظر دینی ارزش انسان به این است که خوب زندگی کند، نه آن‌که خوب آپارتمان بسازد، ملت‌ها را نباید با ارزش‌های غربی مقایسه کرد، باید آن‌ها را نسبت به اهداف مقدسی که باید بدان دست یابند ارزیابی نمود و این‌که آیا حکیمان و نخبگان آن‌ها توانسته‌اند بستر رسیدن به آن اهداف را در زندگی شکل دهند یا نه.

آری یک وقت خود را نسبت به اهداف عالیه‌ای که باید بدان می‌رسیدیم مقایسه می‌کنیم، مسلّم عقب افتادگی‌هایی

داریم، ولی یک وقت خود را با غرب و اهدافی که آن فرهنگ برای انسان در نظر گرفته، مقایسه می‌کنیم که در این صورت با چشم غرب به خود می‌نگریم، این همان موضوعی است که در بهشت خواستیم با چشم شیطان زندگی خود را شکل دهیم و در نتیجه از همه چیز محروم شدیم. زیرا:

زان که هر بدبخت می‌نیارد شمع کس
شیطانی که با تُمرد از فرمان الهی
همه زحمات خود را بر باد داد
نمی‌تواند آرام بنشیند تا ما را در
بهشت الهی غرق تماشای جمال
پروردگارمان ببیند، با شعار جاودانگی
ما را از جاودانگی در بهشت محروم
کرد، همچنان که با شعار آزادی زنان،
زنان را از زندگی زیبای دینی محروم
نمودند و گرفتار یک نوع بی‌کسی کردند.
کارشناسان امر به ما خبر می‌دهند:
«بی‌کسی و تنهایی زن، ناشی از فروپاشی
خانواده، در غرب بیداد می‌کند. این
امر بین زن و مرد مشترک است، اما زن
به لحاظ ظرافت روحی‌اش بیشتر آسیب
می‌بیند. بسیاری از زنان از آدمی‌زاد
ملول گشته با سگ و گربه روزگار
می‌گذرانند»¹⁷ آیا نزدیکی به فرهنگ
غربی و طرح دوگانگی بین زن و مرد ما
را به زندگی بهتری رساند یا آن وقتی

که مردم ما بی سروصدا بر اساس راه و رسمی که خود تدوین کرده بودند، زندگی کردند و بـندگی خود را رشد دادند؟ مرد می که کتاب های تاریخ - که کتاب زندگی سلاطین است- چیزی در مورد آن ها ننوشتند ولی روح تاریخ مربوط به آن ها است. بناست در دنیا و برای اهل دنیا خبری از آن ها نباشد ولی «طُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» زنده باد آن هایی که به ظاهر خبری از آن ها نیست ولی روی این زمین زندگی توحیدی کردند و رفتند. مگر ما در روایت قدسی نداریم «أُولَیَاِی تَحْتَ قُبَاِی لَا یَعْرِفُوْنَهُمْ غَیْرِی»¹⁸ اولیاء و دوستان من زیر قبه ی من هستند هیچ کس جز من آن ها را نمی شناسد. ملت ها و تمدن های بزرگ به اهداف مقدس می اندیشند و نه به نمایش خود در چشم دیگران.

فرهنگ بحران را

موضوع غرب یک پدیده نوظهوری است که حیات خود را در لوکس کردن زندگی و نمایش دادن خود به دیگران جستجو می کنند، این نشانه بی هویتی و بی ریشه بودن این تمدن است. این ها همیشه برای سایر ملل مسئله ایجاد می کردند، نمونه اش اسکندر مقدونی که از آتن بلند شد و آمد این جا ها را به هم ریخت و بعد به مصر رفت. معلوم نیست چرا؟ چون معنی بودن در یک زندگی

مقدس و متعالی را گم کرده بودند، کارشان این نبود که خودشان زندگی کنند. یکی از عزیزان تحقیق کرده که باروت را اولین بار چینی‌ها اختراع کردند اما هیچ وقت با آن توپ نساختند چون باروت را اختراع کردند تا در کنار زندگی از آن استفاده کنند اما همین‌که باروت به دست اروپایی‌ها افتاد با آن توپ ساختند و برنامه تجاوز به سایر ملت‌ها را شروع کردند. ولی چینی‌ها چون روح تجاوز نداشتند از آن، و سیله‌ی تجاوز به سایر ملت‌ها درست نکردند. یا همین چینی‌ها برای اولین بار قطب‌نما را اختراع کردند، اما کشتی‌های غول‌پیکر برای سرکشی به سایر قاره‌ها نساختند، چون می‌خواستند خودشان زندگی کنند ولی همین‌که قطب‌نما به دست اروپایی‌ها افتاد با همان روحیه به اسم مسافرت در اقیانوس‌ها اکثر ملت‌های دنیا را تحت استعمار خود درآوردند و بلایی بر سر مردم آفریقا آوردند که عملاً دیگر آن آفریقایی که خود صاحب تمدن بود - بدون آن‌که خود را برای تجاوز آماده کرده باشد- نابود گشت. گویا باید همه دنیا نوکر روح اروپایی شوند. معلوم است وقتی این روح و روحیه به صحنه آمد مسلم بنده و جناب‌عالی باید برای مقابله با آن مجهز شویم ولی متوجه باشیم بشر در تاریخ کهن خود به طوری زندگی می‌کرده که بیش از آن‌که خود را به رخ سایر ملل بکشد، به ساحت قدسی خود

می‌پرداخته، آن نوع زندگی که قایل نمایش نبوده است.

حرف بنده این بود که ما سال‌های سال در یک فضای دینی زندگی می‌کردیم ولی این حرف‌ها هم نبود که حق زن یا حق مرد چه شده است، این حرف‌ها که حکایت از روحیه رقابت و دوگانگی دارد با حضور فرهنگ غربی از دوره‌ی قاجار که با یک خودباختگی با فرهنگ غربی روبه‌رو شدیم، پیدا شد و با نهایت بی‌تدبیری همه گذشته خود را نفی کردیم و هر چه غربی بود برایمان اصیل جلوه کرد، به طوری که پادشاه قاجار خاک باغچه‌اش را هم از بلژیک آورد. در جامعه‌ای که تمام مناسباتش را با دین اسلام تنظیم کرده ناگهان فرهنگی وارد می‌شود که هیچ توجهی به دین ندارد، حاصل کار رضاخان می‌شود که به پسرش از جزیره موریس نامه می‌نویسد: «مرا انگلیسی‌ها آوردند، خودشان هم بردند، باید از آن‌ها بترسی ولی باید کاری کنی که مردم از تو بترسند». تا این حد خودباختگی و زبونی در مقابل غرب کار را به کشف حجاب اجباری کشاند و چه بلبشویی در این کشور راه انداختند، از گذشته خود رانده شدند و نسبت به غرب هم خود را باخته دیدند. هرکس هرکاری از دستش می‌آمد می‌کرد، و لذا فضای خانواده‌های ما تبدیل شد به قلدری مردها و تضعیف زنان. و متأسفانه غربزده‌ها این شرایط را که هنوز هم ما گرفتار آن هستیم و روحیه

بعضی از پدران ما حاصل فضایی فرهنگ چنین زمانی است، به عنوان فرهنگ خانواده دینی عمده کردند و با فرهنگ غربی مقایسه نمودند و نتیجه گرفتند اسلام زن را تحقیر کرده است. و روشنفکران بریده از فرهنگ کهن ما نیز تحت تأثیر همین حرف‌ها سخن گفتند و قلم فرسایی کردند. آری در برهه‌ای از تاریخ تشیع چنین گرفتاری هست که زن تحقیر شده ولی این درست در زمانی است که فرهنگ دینی آسیب دیده است. همان‌طور که در اهل سنت به جهت آسیب بیشتری که به دین وارد شد، تحقیر زن بیشتر اعمال شد و هنوز هم ادامه دارد، در حالی که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خَيْلًا رُكْمٌ، خَيْلًا رُكْمٌ لِنِسَاءِ نِھم»؛¹⁹ بهترین شما کسانی هستند که برای زنان خود همسران خوبی باشند.

آیا این منطقی است که برخورد غیر اسلامی بعضی از مردان را نسبت به زنان به پای اسلام بگذاریم و بعد نتیجه بگیریم باید با روش اروپایی نهضت احیاء حقوق زنان راه بیندازیم و با منظری که غربی‌ها به زن می‌نگرند همه چیز خود را از دست بدهیم؟ چه شد که در خانواده‌های ما تو و منی پیدا شد؟ آیا در فضای خانواده‌های دینی با آن اهداف مقدسی که در آن مطرح است، تو و منی بین اعضاء خانواده مطرح است که حالا مجبور شویم یک طوری این تو و

منی‌ها را وصله کنیم؟ البته وقتی تو و منی پیدا شد باید وصله کرد، ولی اگر شیفتگی دینی بیاید و گذشت قسمتی از دین‌داری حساب شود دیگر این حرف‌ها پیش نمی‌آید. وقتی دین در میان باشد چیزی پاره نمی‌شود که مجبور شویم وصله کنیم. در فضای هزار سال یگانگی چیزی به نام رقابت زن و مرد نبود، به اندازه‌ای که از خدای یگانه جدا شدیم دوگانگی‌ها خود را نشان داد و در فضای دوگانگی، حق زن و مرد مطرح و هزاران هزار مشکل ظاهر می‌شود.

گاهی دوستان سؤال می‌کنند چرا اسلام جواب سؤال‌های پیش آمده را نمی‌دهد ابتدا عنایت داشته باشید این سؤال‌ها از وقتی طرح شد که انسان‌ها از خانه ایمانشان فاصله گرفتند، آری اسلام آنچنان برای همه تاریخ وسعت دارد که در هر شرایطی جوابگوی سؤالات بشر است، ولی فراموش نفرمائید درمان اصلی سؤالات این است که سعی کنیم مردم به خدا وصل شوند تا اصلاً این حرف‌ها مطرح نباشد. در جلسه سوم کتاب «آشتی با خدا» عرض شد بسیاری از این سؤال‌هایی که در زندگی ما نسبت به خدا پیش می‌آید به جهت بی‌ثمری حیات است، انسانی که از حیاتش بهره کافی نبرده است و حالا سؤال دارد که «چرا خدا من را خلق کرد» مثل کسی است که مطابق آدرسی که در دست دارد، آن جایی را که باید برود پیدا نکند، در این حالت است که می‌گوید این چه آدرسی بود که

به ما دادید؟ اما اگر مطابق آدرسي که به او داده‌اند آن‌جا يي را که مي‌خواست پيدا کند، ديگر نمي‌گويد اين آدرس را چرا به ما دادند، وقتي به مقصدي که مي‌خواست رسيد، ديگر سؤال برایش نمي‌ماند. مي‌گويد خوب شد که آمديم.

وقتي انسان از خانه ايمان‌ش جدا شد و از نظر به اهداف مقدس غفلت کرد، نظر به خود شروع مي‌شود، خود را مي‌بيند و اين‌که خودش غير از آن ديگري است و اين شروع بحث است که آيا حقوق زن و مرد بايد مساوي باشد يا نه، چرا ارث زن با ارث مرد مساوي نيست، و هزاران سؤال ديگر که البته اگر جواب درستي به آن‌ها داده نشود جوانان ما نسبت به حقانيت اسلام مسئله‌دار مي‌شوند و بايد در عين توجه به حيات طيب که قرآن براي زن و مرد به طور يکسان تعيين نموده، روشن شود که اين تفاوت‌ها اولاً: تبعيض نيست، ثانياً: طوري حقوق زن تنظيم شده که زن بتواند در بستر مسئوليت تربيتي خود بدون هرگونه دغدغه اقتصادي به کار خود ادامه دهد.

بينش‌هاي کهنه با واژه‌هاي نو

بايد روشن شود هر جا پاي دين - به عنوان مکتب حساس به تربيت و تعالي انسان - ضعيف شد، حقوق زنان به شدت مورد بي‌مهري قرار مي‌گيرد، حال چه به اسم دين - ولي دين منحرف - اين بي‌مهري انجام گيرد، و چه به اسم‌هاي ديگر. «مجمع

دینی در فرانسه در سال 586 میلادی پس از بحث زیادی که در موضوع زن کرده مقرر داشته که زن انسان است ولی برای خدمت مرد آفریده شده است.²⁰ ملاحظه بفرمائید وضع چه اندازه اسفبار بوده که مجمع دینی فرانسه که تحت تأثیر تورات و انجیل بوده است، در آن فضایی که زن را حیوانی می‌دانستند که صورت انسانی دارد، تلاش کرده بفهمانند زن انسان است و با این همه تا حدود صد سال پیش در انگلستان زن جزء جامعه انسانی محسوب نمی‌شد.²¹ و باز امروزه هر اندازه از نگاه دینی به زن دور شویم، بخواهیم و نخواهیم در منظر جامعه، زن از ارزش واقعی خود دور می‌افتد، نمونه‌های آن فراوان است و عفت قلم اجازه سخن را ندن از آن را نمی‌دهد. ولی متوجه باشید همان فکری که معتقد است زن جزء جامعه انسانی محسوب نمی‌شود و یا موجود پلیدی است که شیطان به وجودش آورده، در دنیای مدرن و با فاصله گرفتن از دین، با همان دیدگاه به زن می‌نگرد ولی با واژه‌های جدید و ظاهری حیل‌گرانه، به عبارت دیگر بینش همان بینش است منتها واژه‌ها تغییر کردند. امروزه در کشور آمریکا یکی از معضلات دولت، زن نانی

20 - کتاب فرازهایی از اسلام، انتشارات جهان آرا، مقاله حقوق زن در اسلام، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»، ص 141.

21 - همان، ص 141.

هستند که در اثر ضرب و شتم مکرر مردان مجبور شده‌اند از خانه فرار کنند و جایی برای زندگی ندارند. دولت آمریکا سوله‌های بزرگی برای سکونت این زنان به وجود آورده و روز به روز بر تعداد این نوع سوله‌ها اضافه می‌شود. زیرا وقتی بشر از خانه ایمانش فاصله گرفت و معنی ظرائف تربیتی به فراموشی سپرده شد و زن صرفاً به موجودی برای شهوترانی تبدیل شد، انواع ظلم‌ها به این حساس‌ترین شخصیت اجتماع اعمال می‌شود و فمینیسم چه بداند، چه نداند چون نتوانست جایگاه معنوی زنان را احیاء کند به همان فرهنگی دامن می‌زند که عملاً زنان موجودات بی‌مقدار و دردسر سازی خواهند بود. در حالی‌که در منظر اسلام این حرف‌ها نیست، خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَنْتِ لَا أَضِیْعُ عَمَلٌ غَامِلٍ مِنْكُمْ مَنْ ذَكَرِ أَوْ أَنْتِ بَعْضُكُمْ مَنْ بَعْضٍ»؛²² هرگز من عمل هیچ کدام از شما را ضایع نمی‌کنم، چه زن باشید چه مرد، بعضی از شما از بعضی دیگر هستید و دوگانگی بین شما نیست. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید اولاً: نظر و جهت زن و مرد را به سویی معنویت می‌اندازد که اعمال معنوی شما اصالت دارد. ثانیاً: در اعمال معنوی از نظر نتیجه، هیچ فرقی بین زن و مرد نیست. اسلام برای این‌که جامعه با طرح زن‌بودن و مرد‌بودن جبهه‌ی دوگانه نسازد و دعوا بر سر ارزش زن،

یا ارزش مرد به وجود نیاید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛²³ ای مردم همه شما را چه مرد، چه زن، ما آفریده‌ایم، آن هم به صورت‌ها و شکل‌های مختلف برای آن که با همدیگر آشنا شوید و همدیگر را بشناسید، ولی هیچ کدام این تفاوت‌ها عامل ارزش نیست، بلکه فقط گرامی‌ترین شما نزد ما با تقواترین شماست. اگر این با ننگ بلند و ر ساي اسلام نبود معلوم نبود امروز در شرق و غرب عالم چگونه با زنان برخورد می‌شد.

بیماری غرب یا بیماری ما؟

آیا وقتی زنان متدین و مردان متدین در کنار هم مشغول انجام وظیفه هستند حرفی تحت عنوان تساوی زن و مرد موضوعیت می‌یابد؟ یا طرح این حرف جایی معنی می‌یابد که از فضای دینی و انجام وظایف مطابق دین خارج شویم؟ و این اول مصیبت است و شعار تساوی مرد و زن هم هیچ مشکلی را حل نکرد و نمی‌کند. در جامعه‌ای که زن حس کند می‌تواند مادر خوبی برای فرزندانش یا زن متدینی برای خدمت به جامعه باشد هرگز بحثی تحت عنوان تساوی حقوق زن و مرد مطرح نیست، چون همه چیز بر اساس دینی که مطابق فطرت انسان‌ها است و مصالح

عموم جامعه را در نظر گرفته، تعریف شده است. این بیماری، بیماری غرب است نه بیماری ما، باید مواظب بود این بیماری به جامعه و خانواده ما سرایت نکند. زن در زنبودنش کامل است، بدون این‌که مرد شود. مرد هم در مردبودنش کامل است بدون این‌که بخواهد زن شود. این فضا فضایی است که روح ایمان در منظر ما قرار می‌دهد و زمینه را جهت شکوفایی ایمان برتر آماده می‌سازد همان ایمانی که در آخر آیه 97 سوره نحل در موردش فرمود: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی حتماً ما اجر آن زنان و مردان متدین را به بهترین شکل از انواع اعمال صالحی که انجام داده‌اند می‌دهیم. ما باید در خلوت انس خود با خدای خود به زندگی خویش هر چه قدر می‌توانیم رونق بخشیم و به ثمره‌های غیر قابل پیش‌بینی‌اش امیدوار باشیم، بقیه هر چه هست فرع است.

کمال حقیقی از آن کیست؟

حال با توجه به بحث‌هایی که شد بر گردید به آیه‌ای که در ابتدای بحث مطرح شد. فرمود: ای انسان‌ها اگر سیر و مسیرتان آن باشد که عمل صالح شرعی جزء زندگی‌تان قرار گرفت به حیاتی طیب و پاک یعنی حیاتی که از هر گونه نقص فکری و صفت عملی مبرا است، نایل می‌شوید و در این مسیر هیچ تفاوتی بین

زن و مرد نیست، و در راستای ادا مه چنین زندگی، همه اعمالشان به عالی‌ترین شکل ممکن پذیرفته می‌شود. در نگاه فوق‌نظر زن و مرد را به سوی هدفی فوق‌اهداف عادی و سطحی زندگی می‌اندازد و همان‌طور که عرفا می‌گویند: انسان‌ها بر اساس آرزوهایشان ارزیابی می‌شوند. اسلام با داشتن آرزویی چنین بزرگ، انسان‌ها را دعوت به بزرگی‌هایی فوق‌بزرگی‌های اهل دنیا می‌کند.

اگر آرزوهای انسان پست شد انسان هم پست می‌شود هر چند استعداد متعالی شدن داشته باشد و اگر آرزوهایش متعالی شد این انسان متعالی است، هر چند با تلاش به آن آرزوها برسد. وقتی متوجه باشیم ارزش هر موجودی به عظمت اهدافی است که آن موجود استعداد رسیدن به آن اهداف را داشته باشد، متوجه می‌شویم وسعت انسان با داشتن دستیابی به حیات طیب، تا کجا است. بعضی از اهداف هر چند بزرگ باشد، برای بعضی موجودات غیر قابل دسترس است؛ مثلاً تفکر عمیق برای حیوان قابل حصول نیست چون استعداد آن را ندارد، اما اگر موجودی استعداد رسیدن به اهدافی را داشته باشد به این معنی نیست که به راحتی و بدون تلاش به آن‌ها دست می‌یابد، باید برای رسیدن به اهداف متعالی از میلهایی بگذرد و از محدودیت‌ها خود را آزاد کند تا زمینه رسیدن به اهداف عالی‌ه در آن شکل بگیرد. مثل قرب الی

الله که زمینه و استعداد آن برای همه انسان‌ها هست ولی همه انسان‌ها به آن مقام به طور طبیعی و بدون تلاش خاص نمی‌رسند، هر چند آن هدف برای همه رسیدنی است. انسان بر این اساس که می‌تواند به حیات طیب برسد عالی‌تر از حیوان است ولی تا وقتی نرسیده است فرقی با حیوان نمی‌کند. پس از یک جهت هر موجودی بر اساس هدفی که استعداد یافتن آن را دارد ارزیابی می‌شود به این معنی که این موجود می‌تواند متعالی با شد. هیچ‌وقت نمی‌گویند که حیوان می‌تواند متفکر باشد، ولی می‌گویند انسان می‌تواند متفکر باشد. حالا اگر انسان می‌تواند به حیات طیب برسد به عنوان یک ملاک می‌توان او را به عنوان مخلوقی بزرگ ارزیابی کرد ولی از جهت دیگر هرکس به این هدف برسد متعالی است نه هرکس که فقط در حد استعداد رسیدن به آن هدف متوقف باشد. در آیه مورد بحث می‌فرماید رسیدن به حیات طیب، زن و مرد ندارد. یعنی چون ملاک ارزیابی انسان حیات طیب است و چون زن و مرد هر دو امکان رسیدن به این هدف را دارند پس در دیدگاه اسلام زن و مرد هر دو در یک کمال بالقوه با هم برابرند، یعنی هر دو می‌توانند به این حیات طیب برسند. اما وقتی رسیدند از نظر کمال فرقی با همدیگر ندارند ولی این بدین معنی نیست که آن دو در هر حال با هر خصوصیت، ارزش مساوی دارند! این چیزی

است که روح اومانستی و پیروان فمینیسم بر آن تأکید دارد. قرآن برای آن که انسان‌ها گرفتار چنین مهلکه‌ای نشوند موضوع «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛²⁴ را به میان می‌آورد تا روشن کند نه تنها هر زنی با هر مردی از نظر ارزش مساوی نیست، که هر مردی با هر مردی نیز مساوی نیست، بلکه ارزش همه به اندازه تقوایی است که دارند و اگر از این موضوع غفلت شود انواع ارزش‌گذاری‌های مَن در آوری به میان می‌آید و مردم را مشغول خود می‌کند و از اصل کمال غفلت می‌شود.

حرف این بود که برای رسیدن به حیات طیب امکانات مشابهی در اختیار زن و مرد گذاشته‌اند و هدایت قرآن برای رساندن انسان‌ها به آن کمال است، قرآن آمده است تا ما را به سوی حیات طیب هدایت کند. قرآن؛ نیامده بگوید آیا مساوی هستیم یا نیستیم، چون درد ما این نیست، باید دید چطور درمان را درمان کنیم. از آن طرف نگاه کنیم به جامعه‌ای که چون نتوانسته است در فرهنگ خود این مسئله را درست حل کند با چه مصیبت‌هایی روبه‌روست. پس اگر سؤال شود آیا برای رسیدن به حیات طیب، زن و مرد دارای استعداد مساوی هستند و امکانات مشابهی در اختیارشان گذاشته‌اند؟ جواب مثبت است، منتها باید متوجه بود که هر کدام اگر در

مسیری که باید سیر کنند قرار گیرند و استعدادهاي خود را به کار اندازند به آن هدف متعالی که برای هر دو یکسان است می‌رسند. باید به این نکته نیز توجه کرد که زن و مرد از یک جهت دارای ابعاد ثابت و یکسانی هستند که هر دو باید آن را رشد دهند، در همین راستا بعضی از احکام الهی به صورت کلی برای زن و مرد یکسان است و به بُعد انسانی و ثابت و مشترک بین آن دو نظر دارد. مثل این‌که زن و مرد هر دو باید نماز صبح را دو رکعت بخوانند. ولی از جهت دیگر هر کدام برای رسیدن به حیات طیب استعدادهاي مخصوص به خود را دارند که پیرو آن استعدادها وظایفی مخصوص به خود دارند. انسانی که بدنش زن است اگر خواست به حیات طیب برسد باید ابعاد مخصوص زن بودنش را بشناسد و رشد دهد، مردی هم که خواست به حیات طیب برسد باید دو کار انجام دهد، یک کار مربوط به انسانیت مشترک بین مرد و زن است و یک کار انجام وظایف مخصوص به مرد بودن است. حال اگر آن وظایفی که مربوط به مرد بودن است درست انجام ندهد در واقع وظیفه‌اش را که منجر به رسیدن به حیات طیب است درست انجام نداده و به قرب الهی که مقصد و مقصود همه انسان‌ها است نایل نمی‌شود.

خداوند ولی مطلق است و قرآن در این رابطه می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»؛ آن ولی مطلق هستی برای این‌که ما را به

ولایت و قرب برساند تا از همه‌ی آفات و خطراتِ راه آسوده شویم برنامه به ما داده است تا طبق آن وظیفه خود را بشناسیم و بدان عمل کنیم. اگر راه نبوت و امامت بسته است و مخصوص ذوات خاص است، راه ولایت بسته نیست همه می‌توانند «ولی‌الله» شوند، اگر کسی عقب افتاد مشکل مربوط به خودش است. خداوند جهانی آفریده و زمینه‌هایی فراهم کرده است که همه به آن نقطه انتهایی کمال یعنی «ولی‌الله» شدن نایل شوند، و به ما خبر می‌دهد کسی که به مقام ولی‌الهی رسید همه‌ی غم‌ها و حزن‌ها که برای انسان‌های معمولی هست، زیر پایش قرار می‌گیرد، چون هر غم و حزنی ریشه در محرومیت از مقصد و مقصود دارد، کسی که به مقام اُنس با خداوند رسیده به همه مطلوب‌های خود نایل شده است. خدایی که ولی عالم هستی است و به حکم رحمت و ربوبیتش می‌خواهد انسان‌ها همگی ولی‌الله شوند و به عالی‌ترین مقصد دست یابند، برای آن‌ها برنامه‌ای تعیین فرموده و وظایفی قرار داده است وظایف الهی دریچه‌هایی هستند که ولی هستی جلو انسان‌ها باز کرده است تا بتوانند به قرب او برسند. حال بعضی از آن دریچه‌ها فرائضاند و نمی‌شود در انجام آن‌ها کوتاه آمد و بعضی نوافل‌اند و رخصت انجام‌دادنش را داده‌اند رسول خدا ﷺ در حدیث قدسی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ

بِالْوَافِلِ مُخْلِصاً لِّي حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ إِنْ اسْتَعَاذَنِي أَعِذُّهُ»²⁵

خدای تعالی می‌فرماید: همیشه بنده‌ی من به وسیله نوافل به من نزدیک می‌شود در صورتی که کاملاً به من اخلاص دارد تا این‌که او را دوست دارم، پس هرگاه او را دوست داشتم گوش او می‌شوم که بدان می‌شنود و چشم او می‌شوم که بدان می‌بیند و دست او می‌شوم که بدان می‌گیرد اگر از من چیزی بخواهد به او می‌دهم و اگر به من پناه آورد پناهش می‌دهم.

در جای دیگر رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ أَدَاءٍ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ لَا يَزَالُ عَبْدِي يَبْتَهِلُ إِلَيَّ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ وَ مَنْ أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصِراً وَ يَداً وَ مَوْئِلاً إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ»²⁶

خداوند می‌فرماید: ... بندگان من آن‌طور که با اداء واجبات می‌توانند خود را به من نزدیک کنند، از هیچ طریقه‌ی دیگری نمی‌توانند. بنده‌ی من همواره به طرف من تضرع و زاری می‌کند تا آن‌گاه که او را دوست می‌دارم، و هرکس را دوست گرفتم گوش و چشم و دست او خواهم شد، هرگاه مرا بخواند او را

اجابت می‌کنم و اگر از من چیزی بخواهد به او می‌دهم.

یعنی انسان از طریق انجام فرائض و نوافل دیگر خودی برایش نمی‌ماند، خدا به جای مشاعر او قرار می‌گیرد، تمام وجودش غرق او می‌شود و مظهر بصیرت خداوند می‌گردد، و در واقع خداوند چشم او را در تصرف خود در می‌آورد، الهی می‌بیند و الهی می‌شنود، دیگر شیطانی نمی‌بیند.

پس وظیفه‌هایی که خداوند برای ما معین فرموده نقش بسیار مهمی در زندگی ما می‌توانند بازی کنند و دریچه‌ی رسیدن به مقصداند، اینجاست که ملاحظه می‌کنید عشق به وظیفه مربوط به کسی است که نمی‌خواهد در دنیا بیوسد، و قرب الهی را مقصد و مقصود خود قرار داده است و این دیگر زن و مرد ندارد.

وظایف الهی؛ راه ورود به قرب

وظیفه‌هایی که خداوند برای زن و مرد تعیین فرموده هدیه اوست به آن‌ها تا آن‌ها را از آن طریق به مقصد برسانند. هدیه‌ای که خداوند می‌دهد دو وجه دارد. یک وجه مشترک بین زن و مرد، و یک وجه اختصاصی برای هر کدام، و همه‌ی آن‌ها دریچه‌های ارتباط با خدا می‌باشند و از این لحاظ بسیار دوست‌داشتنی‌اند. آیا می‌توان گفت چون بعضی از وظایف مردانه است و بعضی زنانه، تبعیض واقع شده است؟ مثلاً مردان بگویند این چه دینی

است که باید ما مثل حمّال از صبح تا شب کار کنیم و لباس و مسکن و غذای زن و فرزندانمان را فراهم کنیم، دین در جواب او می‌گوید مثل حمّال چرا، مثل یک ولی‌الله وظیفه‌ات را نسبت به زن و فرزندان انجام بده تا راه ورود به خدا را پیدا کنی. یا زن بگوید که این چه دینی است من باید صبح تا شب مثل کلفت‌ها مشغول بچه‌داری و پخت و پز باشم و آقا را حت بروند در اجتماع بگردند. دین در جواب او می‌گوید؛ بگو من مثل یک ولی‌الله از دری‌چهی انجام وظیفه نسبت به فرزندان و همسر راه ورود به مقام انس با حق را در جان خود فراهم می‌کنم.

مشکل از این‌جا پیش آمد که انسان جدید جایگاه وظایفی را که دین برای زن و مرد تعیین فرمود نتوانست تحلیل کند. انسانی که نتواند خودش را درست تعریف و ارزیابی کند، زن و مردی خود را نگاه می‌کند نه وظیفه را، در مقابل دستورات دین به مشکل می‌افتد. در حالی که اگر من به جایگاه وظایف خودم درست نگاه کنم همه آن‌ها را دوست خواهم داشت. زیرا آن‌ها سبب پذیرفته شدن من در قرب الهی می‌شوند. خداوند از طریق دین اسلام به من می‌گوید آقا وظیفه‌ات را نسبت به جامعه و خانواده و خودت درست انجام بده تا ما تو را قبول کنیم. این لطف بزرگی است. لذا اگر به وظیفه‌ام نگاه کردم دیگر بحث مقایسه وظیفه‌ی خود با وظیفه زن‌ها مطرح نیست،

که کدام مهم تر هستند. اینها دو نوع وظیفه است برای صعود. اگر وظایف را با همدیگر مقایسه کردید مصیبت شروع می شود. و قرآن می فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛²⁷ هر کدام همانی را که هستید رشد دهید، آرزوی کمالاتی را که خداوند به دیگری داده است ننمایید. چون به هر حال هرکس چیزهایی دارد و چیزهایی ندارد، راه کمال او از طریق استفاده از همان چیزهایی است که دارد. من اینجا نشسته ام و شما آنجا، یعنی من در جایی که شما نشسته اید نیستم و شما در جایی که من نشسته ام نیستید. آیا درست است که بگویم خدایا چرا من اینجا بنشینم و آنجا نباشم؟ اگر من به آنچه شما دارید نگاه کنم، می بینم که ندارم، پس احساس کمبود می کنم. در حالی که اگر به جایی که نشسته ام به عنوان شرایط انجام وظیفه نگاه کنم این احساس کمبود را ندارم. معنی این که عرض کردم مصیبت از آنجائی شروع شد که زنان و مردان به جای نظر به وظایف، پای مقایسه را جلو آوردند، از این قرار است. زنان به مردان نگاه می کنند و در نتیجه امکاناتی را که خداوند در اختیار مردان قرار داده است تمنا می نمایند و می گویند چرا خدا اینها را به ما نداد. مردان هم به زنان نگاه می کنند و می بینند امکاناتی را که در

اختیارِ زنان است ندارند. پدیده عجیبی پیش می‌آید که هرکس آن چیزهایی را که دیگری دارد می‌خواهد. در حالی که خداوند به ما می‌گوید درست است آن امکانات را به تو ندادیم ولی تو را که از حریم خود بیرون نکردیم، آنچه را باید به تو می‌دادیم دادیم، تو چرا به دیگران نگاه می‌کنی، به آنچه که دریچه‌ی صعود خودت می‌باشد نگاه کن. آنچه باعث می‌شود دوگانگی‌ها و غفلت‌ها رخ بنماید این است که به امکانات همدیگر نگاه می‌کنیم نه به آنچه خود داریم. و لذا احساس نقص برایمان پیش می‌آید و اعتراض به خدا شروع می‌شود! در حالی که اگر زن و مرد هر کدام توجه کنند خداوند به هر کدام از آن‌ها امکانات خاصی داده است تا سکوی صعودشان باشد، بنده با این امکانات می‌توانم بندگانم کنم، پس چه کار دارم دنبال امکانات شما باشم. شما هم چه کار داری به من نگاه کنی، به وظایف‌ات نگاه کن و امکاناتی که برای انجام وظیفه در اختیار داری، وظیفه‌ای که دریچه ورود به مهمانی حق است.

خودت باش، غیر خودبودن را نخواه

اگر زنان و مردان به آنچه که دریچه‌ی ورود به مهمانی حق است و به آن‌ها داده‌اند نگاه کنند در عیش و قرار و آرامش و شغف و حضور قلب و

مستی و معنویت قرار می‌گیرند. در حالی که اگر به آنچه که خدا به آن‌ها نداده است نگاه کنند در حسادت و پریشانی و غفلت و فرسایش و اضمحلال قرار می‌گیرند و عملاً راه ورود به شرایط انس با خدا در جلوی‌شان بسته خواهد شد. خداوند می‌فرماید: اگر می‌خواهی در آرامش زندگی به سر ببری به وظیفه نگاه کن. وظیفه این بود که به شجره نزدیک نشویم، نه تنها از آن نخوریم، حتی نزدیک هم نشویم، وقتی به‌جای نظر به وظیفه، به شجره نگاه کردیم، دیدیم میوه‌های شجره را نداریم، مصیبت شروع شد و از همه چیز محروم شدیم. وظیفه این بود که «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»؛²⁸ به این شجره نزدیک نشوید تا در مقام انس با خدا باشید. «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» چون از آن خوردند زشتی‌هایشان برایشان آشکار شد زن به نداشتن چیزهایی که خودش ندارد خود را مشغول کرد و به امکانات مرد شدن فکر کرد و مرد هم به چیزهایی که ندارد ولی زن دارد نگاه کرد. به چیزهایی که نباید داشته باشند نگاه کردند، نتیجه‌اش این شد که ندا آمد «اهْبِطُوا مِنْهَا»؛²⁹ از بهشت خارج شوید. شما بیشتر می‌خواستید، از همه آنچه داشتید محروم شدید. در حالی که قبلاً

28 - سوره بقره، آیه 35.

29 - سوره بقره، آیه 38.

فرموده بود: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»؛³⁰ ای آدم تو و همسرت، به عنوان نِماد همه زنان و مردان، در بهشت باشید، در بهشت قرار و آرامش، در بهشتی که تو باشی و خدا و آن همه امکانات برای باقی ماندن در مقام لقاء الهی. آری قصه آدم قصه آدمیت است، آن جایگی بودیم و همه آن جا بودیم و آن آدمیت که آن جا بود همه ما بود.³¹

پس مشکل از آن جا شروع شد که از وظیفه غافل شدیم. آن‌هایی که در نور وظیفه مستقرند اصلاً احساس کمبود نکردند، کمبودی نیست، من از این طریق می‌توانم صعود کنم شما از آن طریق. هر چند ممکن است در شرایط حاضر وظایف زنان حضور در صحنه‌های اجتماعی نیز باشد، باز موضوع انجام وظیفه در میان است، نه مقایسه زنان با مردان. عمده آن است که متوجه باشیم زن باید در جایگاه خودش باشد و آن جایگاه را اسلام تعیین می‌کند. در بعضی از زمان‌ها ممکن است جایگاه او علاوه بر خانه، در اجتماع هم باشد ولی مواظب باشد که برای خود جایگاه مرد بودن را نخواهد، بلکه خودش باشد. مصیبتی که برای بعضی از خواهران پیش می‌آید این است که بخواهند نداشته‌هایی که در مقایسه با مردان ندارند، با پیدا کردن خصلت

30 - سوره بقره، آیه 35.

31 - به کتاب «هدف حیات زمینی آدم» رجوع شود.

مردان، آن را پیدا کنند. این جا است که از نور وظیفه خارج گشته و راه خلوت و انس با خدا را گم می‌کنند.

سؤال: قرآن از قول مادر حضرت مریم ﴿می‌فرماید: «لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى»؛³² پسر همانند دختر نیست. و معلوم است مادر مریم ﴿ناراحت شده‌اند که چرا فرزندان دختر شده است. آیا این نشانه‌ی کم‌ارزش‌دانستن دختران نیست؟

جواب: خیر، قضیه از این قرار بوده که مادر مریم ﴿با توجه به اطلاعاتی که داشت مبنی بر این‌که از نسل او پیامبری خواهد آمد، نذر کرده بوده چون وضع حمل کرد، فرزندش را به عنوان خدمت‌گذار بیت‌المقدس در خدمت اوا مر الهی قرار دهد، قرآن می‌فرماید: «إِذْ قَالَتِ امْرَأَةٌ عِمْرَانُ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛³³ آن گاه که همسر عمران گفت: پروردگارا! من نذر کرده‌ام که آنچه در شکم دارم از زیر فرمان من آزاد باشد و تحت فرمان تو قرار گیرد، پس از من قبول بفرما، که تو شنوای تقاضای بندگان هستی و می‌دانی چگونه او را تربیت بفرمائی. جناب عمران یعنی پدر حضرت مریم ﴿، خودشان پیامبر نبودند ولی به پیامبران بنی اسرائیل وصل می‌شوند، این‌ها متوجه بودند باید از نسل آن‌ها پیغمبری بیاید. هم‌سر

32 - سوره آل عمران، آیه 36.

33 - سوره آل عمران، آیه 35.

عمران فکر می‌کرد همین نوزادی را که باردار است همان پیامبر خداست. لذا به این امید نذر می‌کند برای این‌که فرزندش خوب تربیت شود او را به بیت‌المقدس بسپارد، به این امید که آن فرزند پسر است و امکان تربیت او در بیت‌المقدس فراهم است. اما وقتی کودک به دنیا آمد متوجه شد دختر است، فکر کرد تمام نقشه‌هایش به هم خورده لذا گفت: «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ؛ خدایا! من دختر به دنیا آوردم. خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ»؛ و خدا به آنچه او متولد کرد آگاه است «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ»؛ و آگاه است که زن و مرد مساوی نیستند ولی خبری که به شما داده شده دروغ نیست، در همین رابطه و از طریق همین نوزاد مردی چون عیسی ♦ خواهد آمد و عظمت خدا در شکل تولد او ظاهر خواهد کرد. پس چنانچه ملاحظه می‌فرمائید از این آیه به عنوان یک موضوع مستقل استفاده نمی‌شود که دختر و پسر از نظر ارزش مساوی نیستند. بلکه موضوع در رابطه با امر خاصی بوده است که باید از طریق مردی به نام عیسی ♦ انجام بگیرد و حالا با دختری به نام مریم روبه‌رو شده‌اند، غافل از این‌که آن امر خاص با واسطه مریم) انجام می‌گیرد و نه از طریق خود او و لذا مریم تحت تربیت حضرت زکریا ♦ قرار گرفت و زمینه تولد حضرت عیسی ♦ در او فراهم گشت.

«والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ»

ازدواج؛ تولدي ديگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ¹

سؤال: جایگاه ازدواج در زندگی کجاست؟ چرا اسلام این اندازه به ازدواج سفارش کرده است؟ چه چیزی در ازدواج نهفته است که در روایت از رسول خدا ﷺ داریم: «لَرَكْعَتَانِ يُصَلِّيَهُمَا مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبَ يَوْمَ لَيْلِهِ وَ يَصُومُ نَهَارَهُ»² بدون تردید دو رکعت نماز که شخص زن دار به جای آرد بالاتر است از عمل مرد بی‌زنی که شب‌هایش را به عبادت بپردازد، و روزهایش را روزه بدارد. اهمیت ازدواج در کجاست که اولیاء الهی این‌چنین برای آن نقش مؤثر قائل‌اند.

جواب: در ابتدا و به طور مختصر همین‌قدر بگوییم که زن و شوهر قبل از ازدواج یک زندگی فردی داشتند که سرنوشت هر کدام به این شدت که با ازدواج به هم گره می‌خورد، به همدیگر

1 - بحث حاضر مجموعه‌ی سؤالاتی است در باره‌ی ازدواج و اهدافی که باید در رابطه با آن دنبال کرد، و چون احساس شد می‌تواند مفید باشد پس از پیاده شدن از نوار و تصحیح توسط استاد، خدمتتان عرضه می‌شود. «گروه فرهنگی المیزان»

2 - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 384.

گره نخورده بود. رابطه پدر و مادر با فرزندان، و رابطه فرزندان با پدر و مادر، به این صورتی که بین زن و شوهر هست، نیست. رابطه والدین با فرزندان در مقایسه با رابطه زن و شوهر فرق اساسی دارد. زن و شوهر هرکدام به طوری خاص و شدید نسبت به زندگی احساس مسئولیت دارند. بنابراین قبل از ازدواج خانم و آقا در این حدی که دقیقاً با یک نوع زندگی مشترک روبه‌رو باشند، روبه‌رو نبوده‌اند. حتی وقتی پدر یا مادر با فرزندشان در نهایت انس هستند این‌طور نیست که در منظرشان آینده‌ای که این‌ها باید از همدیگر جدا باشند را نبینند. یعنی بالاخره این فرزند بعد از مدتی دنبال زندگی جداگانه‌ای می‌رود. اما در مورد زن و شوهر چنین نیست که با حفظ رابطه زن و شوهری تصور زندگی جدا از هم مطرح باشد. نهایتاً عرض بنده این است که وقتی خانم و آقا تبدیل شدند به زن و شوهر، نوعی از زندگی و رابطه‌ای را در منظر خود می‌یابند که قبلاً این نوع رابطه را نسبت به افراد دیگر تجربه نکرده‌اند. حال وقتی رسیدیم به این که واقعاً با ازدواج یک نوع زندگی جدید محقق می‌شود باید بتوانیم آن را درست بشناسیم. مثل کودکی که با تولد خود وارد یک زندگی جدید می‌شود، با ازدواج برای زن و شوهر زندگی جدیدی به وجود می‌آید، و عملاً وارد ساحت دیگری می‌شوند که قبلاً در آن ساحت نبودند.

دختر تا در خانه پدري اش زندگي مي‌کند، عملاً با مادرش و با عواطفی که در رابطه با مادرش دارد، زندگي مي‌کند. حالا که به خانه شوهرش مي‌آيد، دو حالت دارد: يا روابط و وابستگي‌هاي جديدي را شروع مي‌کند، که اين همان تولد جديد است. يا با اينکه به خانه شوهرش آمده هنوز زندگي با مادرش را ادامه مي‌دهد و زندگي جديد را جدي نگرفته و مسئوليت‌هاي زندگي جديد را نپذيرفته است. که در صورت اخير؛ اين دختر هنوز از نظر روي ازدواج نکرده است. بعضي از خانم‌ها که به خانه شوهرشان آمده‌اند، با شوهرشان ازدواج نکرده‌اند، گويي با مادرشان ازدواج کرده‌اند ولي با شوهرشان يک طوري مدارا مي‌کنند و هنوز در ساحت خانه پدري هستند و چشم خود را نسبت به واقعيات زندگي جديدشان بسته‌اند و هم‌چنين است بعضي از مردها که متوجه اين موضوع نيستند. اين نوع ازدواج منظور اسلام نيست؛ چون افقي که اسلام پس از ازدواج در مقابل زن قرار مي‌دهد طوري است که مسئوليت او نسبت به خانه شوهرش مسئوليت اصلي او حساب مي‌شود و ديگر ولايت شوهر در زندگي جديد اصل است و نه ولايت پدر. زن بايد مديريت شوهر را بپذيرد و مرد هم تماماً مسئول اين خانواده است، و اين مسئوليت يک نوع مسئوليت کاملاً خاص است؛ اين مسئوليت هيچ وقت مساوي و يا شبیه مسئوليتي که نسبت به پدر و مادرش

داشته است، نیست. بدین‌معنی که زن و شوهر در این زندگی مسئولیت جدیدی را شروع می‌کنند، که تعبیرِ «تولد جدید» برای این زندگی تعبیر خوبی است.

در تولد جدید کودک وقتی به دنیا می‌آید، واقعاً دیگر نمی‌تواند با نافش و با اتصال آن به بدن مادر، غذا بخورد و نفس بکشد بلکه باید دهانش را به کار بیدازد و نفس بکشد و شیر بخورد، و با گوشش بشنود یعنی وارد یک ساحت دیگر شده است. ازدواج شبیه همین‌حالت است، در غیر این صورت ازدواجی محقق نشده است.

در ازدواج، زن و مرد بر اساس نظام حکیمانه عالم و بر اساس آنچه خداوند در عالم قرار داده، وارد زندگی جدید می‌شوند و نسبت به هم شدیداً «عُلَقه» پیدا می‌کنند. همان عُلَقه‌ای که خداوند در توصیف آن می‌فرماید: «وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً»³ بین آن‌ها دوستی و ایثار قرار داد به طوری که خود طرف حس می‌کنند دیگر نمی‌تواند بدون همسرش راحت زندگی‌کند. با توجه به مودّت و رحمت الهی است که وقتی انسان با همسرش مشکل پیدا کرد به شدت ناراحت می‌شود، در حالی که اگر با پدر و مادرش چنین اختلافی پیدا می‌کرد تا این حدّ ناراحت نمی‌شد. به طوری که اگر انسان در زندگی با همسرش شکست بخورد، تقریباً در کل زندگی شکست خورده است.

ریشه این امر آن است که با ازدواج می‌خواسته تولد مطلوب خود را بیابد و به برکات مودّت و رحمت خاص برسد، ولی چون آن تولد محقق نشده عملاً زندگی او به نتیجه‌ی مطلوب نرسیده است، در حالی که انسان شدیداً به آن زندگی نیاز دارد.

ازدواج و نفی منیت

اولین نتیجه ازدواج این است که انسان، دیگر برای «خود»ش نیست. با ازدواج، یک هسته توحیدی تشکیل می‌شود که هر عضوی فانی در آن هسته است و هویت خود را در هویت هسته توحیدی خانواده می‌جوید. «خانواده» به معنای حقیقی‌اش عین توحید است، همان‌طور که صفات الهی در ذات حضرت حق فانی است و کثرت صفات، او را از مقام وحدانی خارج نمی‌کند، یا همان‌طور که انسان موحد با ظهور نور احدی از خود چیزی نمی‌بیند؛ توحید خانواده نیز یعنی نفی فردیت فرد در جمع. انسان در مقابل حضرت ربّ العالمین خودی ندارد. استغراق در حاکمیت حکم خدا را «توحید» می‌گویند، چون در آن حالت انسان از خود، فانی و به حق باقی می‌شود. خانواده هم به عنوان یک واحد توحیدی، ابتدا فردیت فرد را در خود فانی می‌کند، شخصیت جمعی مخصوص آن خانواده را در او احیاء می‌نماید، نظیر وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت.

با این دید ملاحظه می‌فرمایید چقدر تشکیل خانواده برای هر زن و مردی مورد نیاز است! در هسته‌ی توحیدی خانواده است که خود خواهی انسان از بین می‌رود؛ دیگر شما نمی‌توانی «خود فردی»ات باشی و اگر بخواهی بر منیت خود اصرار کنی واقعاً هم برای خودت زندگی را جهنم می‌کنی و هم برای بقیه. اساساً هرکس به اندازه‌ای در خانواده‌اش خوشبخت است که توانسته باشد در مقابل هسته خانواده به نفع خود فردی دست یابد. دقت کنید؛ عرض کردم برای خانواده، نه برای همسرش؛ برای این‌که همسر او هم باید نفعی خود کرده باشد. اگر فقط یکی از آن‌ها خود را نفعی کرده باشد، هرگز به نتیجه مطلوب و متعالی نمی‌رسند.

یکی از مشکلاتی که امروزه در بعضی از خانواده‌ها دیده می‌شود این است که یکی خودش را برای دیگری نفعی می‌کند. بعضاً مرد برای آن‌که خودش را از دست گِل‌های همسرش راحت کند، می‌رسد به این‌که «هرچه خانم بگوید» را عمل کند! این آقا فکر نکرده است اتفاقاً با این تصمیم‌گیری، همسرش را از بین برده است، چون او را به یک مَن بزرگ‌تر تبدیل کرده و خودش را هم از بین برده است چون در دل هسته توحیدی خانواده منیت خود را نفعی نکرده بلکه در منیت همسرش منیت خود را نفعی کرده است. باید آن‌ها هر دو به این مرحله برسند که در حکم جامعی که خدا بر این

خانواده حاکم کرده است، خود را نفی کنند، یعنی نفی امیال فردی برای یک هدف بزرگتر. عین کاری که شما برای اسلام می‌کنید؛ مگر بنا نیست همه‌ی ما برای اسلام نفی بشویم؟! فرمودند که پولتان را خرج سلامتی بدنتان کنید و بدنتان را در خدمت اسلام قرار دهید ولی وقتی پای تهدید شدن اسلام وسط است، دیگر این حرف‌ها نیست که باید مواظب سلامتی‌مان باشیم، می‌گویند: باید جسم و جان خود را نفی‌کنید. چرا؟ برای این که پول اگر خرج سلامتی نشود، به چه دردی می‌خورد؟! پول برای سلامتی است ولی سلامتی برای بندگی خدا و نفی منیت در حکم خداوند است، تا انسان به بقای نور الهی باقی شود. حالا حساب‌کنید این «بود فردی» اگر با تجلی نور اسلام در انسان نفی شود، بقای انسان بقای متعالی می‌گردد! درست مثل پولی است که وقتی خرج سلامتی بشود، پول با برکتی شده است، خود آدم هم که خرج اسلام بشود، تازه به‌دردبخور خواهد شد.

«خانواده» از نظر اسلام چنین محیطی است و دائم باید به ایجاد چنین شرایطی فکر کرد.

و عدة خداوند در آیه «جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» که می‌گوید خداوند بین همسران دوستی و ایثار قرار داد، چنین شرایطی را مدّ نظر انسان قرار می‌دهد. شرایطی که خداوند طبق آیه فوق بین دو همسر ایجاد می‌کند طوری است که هر یک از آن‌ها دغدغه‌ی کمال دیگری را دارد و

به توحیدی شدن خانواده می‌انديشند. در یک خانواده سالم، اگر آدم چشمش باز باشد و به این امر دقت‌کند، می‌بیند که چه زن و چه مرد هرکدام به نوبه خود شدیداً برای استوانه خانواده دل می‌سوزانند و ایثار می‌کنند، سعی در نفی خودخواهی‌های خود دارند و هزاران تلاش از این نمونه.

خانواده؛ بستر تضادها و سیر به سوی توحید

خداوند برای این که ما را در دل کثرت‌ها و تضادها به توحید برساند، بستر خانواده را فراهم می‌کند، عین این‌که در سایر موارد نیز بسترهایی را فراهم می‌کند تا ما را با خودش آشنا کند. شرط زندگی توحیدی خلقتی است همراه با اختیار، و با بدنی دارای شهوت و غضب. این‌ها بستری است که انسان بتواند بر فراز این کَشش‌های متفاوت و متضاد، شخصیت خود را به یگانگی برساند. بدن ما در بستر این تضادها قرار می‌گیرد تا بندگی ما بر فراز این تضادها روشن شود. بدین‌معنی که شما هم باید قوه شهویه داشته باشی و هم قوه غضبیه و هم قوای خیال و وهم و عقل، همه این‌ها را باید انسان داشته باشد تا بتواند در بین تضادهای مختلف حقیقت را انتخاب کند و به دنبال یکی از این کَشش‌ها راه نیفتد، بلکه همه آن‌ها را بدون آن که نابود

کند، مستغرق حکم الهی بگرداند، و عشق و شیدایی در چنین بستری پیدا می‌شود. به گفته حافظ خدا خواست مَلک را خلیفه خودش قرار دهد، دید در ملک اصلاً «عشق» نیست! یعنی چه «عشق نیست»؟ چون شرط عشق «مقابله» است. عشق یعنی بتوانی از چیزی دل بکنی و به چیزی دل بسپاری. آب هیچ وقت عشق تر شدن ندارد چون وجهی دیگر در مقابل آن نیست که بخواهد از آن وجه دل بکند و به وجهی دیگر دل ببندد! مَلک عشق ندارد، به این معناست که مقابل خود کشش دیگری ندارد. لذا به گفته حافظ:

در ازل پرتـــــــــــــو عشق پیدا شد و آتش
خُسْنِت ز تحـــــــــل، دم به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید عین آتش شد از این
ملک عشق، نداشت غرت و بر آدم زد
شما به عنوان یک انسان، مجبور هستی
تصمیم بگیری که یا غذا بخوری یا
نخوری. نمی‌توانی همین‌طوری عادی باشی،
چون یک وجه نداری. حال که باید غذا
بخوری، در غذا خوردن نمی‌توانی هر چه
دلت خواست بخوری، باید حرام را ترک
کنی، و از این قبیل انتخاب‌ها و
دل‌کنندنها و دل‌سپردنها. در دل این
تضادها است که انسان باید انسانیتش
را کشف کند و بنمایاند، خانواده صورت
دقیق‌تر این موضوع است که باید در آن
دل‌کنندنها و دل‌بستن‌های خاصی به میان
آید تا ماوراء تضادها توحید شخصیت
ظهور کند.

این‌که سؤال کرده‌اید؛ چرا در اسلام
اینقدر توصیه به ازدواج داریم، به

دلیل تحقق بستر انتخاب‌هایی است که در دل آن تضادها، شخصیت‌توحیدی افراد شکل می‌گیرد و إلاً اکثر انسان‌ها منتهای تشکیل خانواده انسان‌های یک‌بُعدی خواهند ماند. مرحوم شهید مطهری «رحمة الله علیه»

در کتاب «تعلیم و تربیت» می‌گویند: حتی ما مراجعی داشته‌ایم که خیلی آدم خوبی بوده‌اند، ولی چون ازدواج نکرده بودند، آدم می‌بینند یک نپختگی خاصی در آن‌ها بود. علتش این است که انسان در زندگی با همسر باید تصمیم‌های خاصی بگیرد، ولی آدمی که ازدواج نکرده است، در آن گذرگاه‌های خاصی که در دل تضادها باید تصمیم بگیرد قرار نمی‌گیرد. البته این موضوع کلیت ندارد، زیرا می‌شود انسان خود را در بسترهای دیگری از زندگی قرار دهد و چون با تضادهای خاص آن شرایط روبه‌رو شد مجبور شود تصمیم‌های بزرگ بگیرد و پخته و بزرگ شود، ولی خانواده بستر بسیار مهمی جهت امر فوق است.

شاید بتوان گفت در صد چشم‌گیری از افراد در احیاء خانواده توحیدی شکست می‌خورند. زیرا نمی‌توانند ماوراء تضادهای مطرح در زندگی با همسر خود، با نفی خود و حاکمیت حکم خدا آن تضاد را جمع‌کنند، و در فضای توحیدی آن‌ها را مستغرق نمایند، عموماً یک طرف می‌افتند، مرد‌ها وقتی قدرت جمع‌کردن تضادها را پیدا نکردند عموماً به قلدری متوسل می‌شوند و یا به‌جای «قلدری»، با «تسلیم‌شدن در مقابل

خواست‌های زن» زندگی را نابود می‌کنند. همه این‌ها به جهت آن است که در تحقق توحید در هسته خانواده، برنامه‌ریزی نمی‌شود تا هر دو از خودیت خود فانی و به حقیقت الهی باقی شوند. وقتی زن تلاش کرد با نقشه‌کشی‌های خود مرد را به جایی برساند که بگوید: هرچه شما می‌گویید عمل شود، عملاً زندگی را از حقیقت خارج کرده است، چون به توحیدی که باید در آن توحید افراد به «جمع اضداد» برسند و این کثرت به وحدت سیر کند، نرسیده‌اند. در حالت مرد سالاری، مرد‌ها عملاً به جای ایجاد هسته توحیدی خانواده، خواسته‌ی خود را حاکم می‌نمایند و زندگی را نابود می‌کنند.

نقش ازدواج در کنترل خیال

سؤال: با توجه به مباحثی که مطرح فرمودید؛ ازدواج در پرورش و رشد چه صفاتی مؤثرتر است؟ یعنی با ازدواج، کدام صفات را بهتر می‌توان رشد داد و کدام صفات را باید کنترل نمود. به عبارت دیگر؛ ازدواج چه تأثیری در پرورش ابعاد انسان-اعم از قلب و عقل و خیال و حس- دارد و کدام یک از ابعاد مذکور در کدام یک از زن و مرد نقش بیشتری دارند؟ آیا «ازدواج» در کنترل خیال و حواس‌پرستی انسان در عبادات و امور دیگری مثل درس‌خواندن، مؤثر است و در این راستا نقش فربه‌شدن خیال به

وسيلة محبت‌کردن و اُنس با همسر چقدر است؟

جواب: در مورد جواب قسمت آخر سؤالتان باید عرض کنم. بله ازدواج در امر کنترول خیال مؤثر است؛ چون از طریق ازدواج و اُنس با همسر قوه و همیه و خیال مدیریت می‌شود و جهت می‌گیرد. ولی خوب است که در راستای همان تولد جدیدی که در اثر ازدواج برای زن و مرد پیش می‌آید به مسئله نگاه کنید. به طوری که یک عارف در دلِ حالتِ جمع اضداد، غذا هم می‌خورد. یعنی دائم متوجه است که این غذا خوردن در بستر هدف مهم‌تری که همان «بندگی» خدا است، انجام گیرد. لذا در عینی که از غذا خوردن لذت می‌برد جهت باطنی شخصیت او از نظر به خداوند خارج نمی‌شود. زیرا انسان حقیقتی ذات مشکک و دارای مراتب مختلف است، در نتیجه اگر در موطن خیال به لذات مخصوص این قوه مشغول است، در موطن عقل و قلب می‌تواند از لذات مخصوص آن قوه‌ها نیز بهره‌مند باشد. به تعبیر مولوی در مورد پیامبر ﷺ:

این یکی نقش‌اش	و آن دگر نقش‌اش
نشسته در جهان	مَه در آسمان
این دهانش	و آن دگر با حق به
نکته‌گهان با حلیس	گفتار ه انیس
پای ظاهر در صف	پای معنی فوق گردون
مسجد مَهاف	در ط مَهاف

پس طبق مباحث قبلی می‌توان گفت
 فایده اصلی ازدواج «نفی خود» است، در
 عین جواب‌گویی به همه نیازهای جسمی و

خیالی. البته و صد البته باید انسان در بستر تضادها موضوع «نفی خود» را تمرین‌کند و اگر کسی در رابطه با پیش‌آمدهای خارجی نفی خود را تمرین نکند، در شخصیت درونی خودش رفع تضاد نکرده و در نتیجه به توحید نرسیده است، بلکه یک طرف تضاد را سرکوب کرده است، نه این‌که کثرت را مستغرق وحدت کرده باشد. دستورالعمل کاربردی آن همان توصیه‌ای است که حضرت امام خمینی «رحمة الله علیه» در هنگام ملاقات زوج‌های جوان به آن‌ها توصیه می‌فرمودند: «گذشت کنید».

نباید انتظار داشت جهت رسیدن به توحید و رفع تضادها خیلی زود به نتیجه برسیم. بارها شده است که انسان به جای جمع تضادهای اخلاقی گرفتار جذبه‌های افراط و تفریط می‌شود و از احیاء روح توحیدی محروم می‌گردد، به طوری که خشم و غضب‌اش او را از تعادل خارج می‌کند و نمی‌تواند آن خشم و غضب را در نور توحید به تبرّی از دشمن خدا تبدیل کند، ولی اگر جهت اصلی ما سیر به سوی توحیدی کردن این صفات متضاد باشد و افق را روشن نگه داریم، این افتان و خیزان‌ها در اصل کار اشکالاتی به وجود نمی‌آورد، اما اگر بنایمان در زندگی با همسرمان سیر به سوی ایجاد هسته توحیدی خانه نباشد، هسته‌ای که در آن همه فردیت‌ها در زیر سایه آن نفی شوند، هرچه در زندگی جلو برویم به بحران و عدم رضایت می‌رسیم، حال یا در نهایت ظرفیت‌مان تمام می‌شود و کار

به طلاق می‌کشد و یا «کچدار و مریز» زندگی را ادامه می‌دهیم.

این که می‌بینید امروزه طلاق وسعت پیدا کرده است، به دلیل غفلت از سازمان‌دهی هسته توحیدی خانواده است، از طرفی هر کدام از زن و مرد شدیداً در راستای رشد فردیت، یک خودِ فربه پیدا کرده‌اند، و از طرف دیگر معنی زندگی توحیدی برایشان گم شده است. فکر می‌کنم در بحث «عوامل بحران خانواده و راه نجات از آن» موضوع هسته توحیدی خانواده تا حدی تبیین شده است. در آن‌جا روشن شده که چرا خانواده امروزی در نفی هوس‌های سرگردان و کنترل و هم موفق نبوده است، زیرا اگر خانواده آن‌طور که باید و شاید تشکیل نشود و زن و شوهر به نقش جدید خود در تشکیل خانواده آگاهی پیدا نکنند، اگر هم در اسرع وقت طلاق صورت نگیرد یک عمر در عین جدایی در کنار همدیگر هستند، مثل دو شریک که هرکدام به فکر سود خود می‌باشند، حال یا مثل دو گرگ همدیگر را تحقیر می‌کنند و می‌درانند، و یا مثل دو خوک فقط به لذت جنسی نسبت به همدیگر فکر می‌کنند. این نوع کنار هم بودن غیر از زن و شوهری است که هرکدام سود خود را در تعالی دیگری می‌جویند، و هرکدام می‌خواهد شمعی شود تا جلوی پای دیگری را روشن کند و به عبارت دیگر آینه و مرآت یکدیگر باشند، هرچند ممکن است این آینه‌ها گاهی کدر شود و به خوبی،

خوبی‌ها و ضعف‌های هم‌دیگر را نمایانند، ولی اگر همواره آینهٔ هم‌دیگر باشند، این کدورت موقتی اشکالی پیش نمی‌آورد، بالاخره آینهٔ هم‌دیگر خواهند بود و دلشان برای هم‌دیگر می‌طپد، همان چیزی که خداوند به نحو تکوینی در همسران قرار داده است. اینجا ست که میل‌های جنسی که خداوند قرار داده نقش خود را انجام می‌دهند و نمی‌گذارند آینهٔ همچنان کدر بماند. و وای به خانه‌ای که از نقش میل‌های جنسی در آن کاسته شود و به آن توجه نشود و زن یا شوهر مجبور شود آن میل را سرکوب کند، که موجب افسردگی‌های بعدی غیر قابل جبرانی خواهد بود. در روایت داریم زن، آنچنان باید خود را در نشاط جنسی قرار دهد که اگر همسرش بر روی شتر ابراز تمایل به او نمود، او جواب مثبت دهد.⁴ همچنان‌که رسول خدا ﷺ به مردان فرمودند: «اغسلوا ثيابکم و خذوا من شعورکم و استاکوا و تزینوا و تنظفوا فإنّ بني إسرائيل لم یکنوا یفعلون ذلک فزنت نساؤهم»⁵ لباس‌های خود را تمیز کنید و موهای خود را کم کنید، مسواک بزنید و آراسته و پاکیزه باشید زیرا یهودان چنین نکردند و زنان‌شان زناکار شدند.

4 - مجمع‌السعادات، گنابادی، ص 442.

5 - نهج‌الفصاحه، حدیث شماره 377.

اما در جواب آن قسمت از سؤالتان که می‌فرمایید ازدواج چه تأثیری در رشد قلب و عقل دارد، نظر شما را به سخن امام صادق ♦ جلب می‌کنم که می‌فرمایند:

«إِنَّ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ لَا يُرَى ظَاعِناً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ تَزْوُودٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ ذَاتِ مُحَرَّمٍ، وَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ يُفْضِي بِهَا إِلَى عَمَلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَاعَةٌ يُلَاقِي إِخْوَانَهُ الَّذِينَ يُقَاوِضُهُمْ وَ يُقَاوِضُونَهُ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ، وَ سَاعَةٌ يُخْلِي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَاتِهَا فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ، فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ».⁶

در حکمت آل داود چنین است که شایسته است مسلمان عاقل، زمانی از روز خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می‌گیرد، اختصاص دهد، و زمانی دیگر برادران ایمانی خود را که با همدیگر در امر آخرت مشارکت دارند ملاقات کند، و زمانی نفس خود را با لذت و مشتهیاتش که گناه نباشد آزاد بگذارد. زیرا این زمان؛ آدمی را در انجام وظائف دو امر دیگرش کمک می‌کند. حرف بنده توجه به نکته‌ی آخر است که می‌فرمایند؛ لذت با محرم خود روحیه‌ی عبادت و ارتباط با مؤمنین را رشد می‌دهد و از انحراف سایر ابعاد انسان جلوگیری می‌کند.

تأثیر ازدواج بر پرورش ابعاد مختلف انسان

سؤال: وقتی روایت می‌فرماید: «کسی که ازدواج کرده، چون کسی است که روزها روزه ندارد و شبها به شبزنده‌داری بنشیند» از ظاهر آن برمی‌آید که در اثر ازدواج، قلب آدم رشد می‌کند؛ به طوری که انسان در عین گذران زندگی عادی در مقام روزه‌داری و شبزنده‌داری قرار می‌گیرد. آیا می‌توان چنین نتیجه گرفت؟

جواب: در تأثیر ازدواج بر ابعاد مختلف باطنی انسان باید بگوییم که اگر کسی توانست خود را وارد آنچنان «ایثار و نفي خود» یت بکند، تمام فعالیت‌هایش نورانی می‌شود. که فکر می‌کنم مقدماتی که عرض کردم مؤید این مطلب باشد؛ اگر شما بتوانید در تشکیل خانواده چند چیز را رعایت‌کنید، تمام ابعادتان نورانی می‌گردد که از همه مهم‌تر نفي خود و خودیت است. خیلی بد می‌شود که مرد بخواهد در مقابل همسرش تواضع بکند زیرا باید در مقابل حق تواضع کرد، در این راستا است که خود و همسرش را به سوی سیر الی‌الحق می‌کشاند، و البته از این طریق هر کدام در مقابل حقوق دیگری که از جهتی حق‌الله است، باید تواضع‌کنند. این تواضع در مقابل حق همسر، بسیار نجات‌دهنده است چون تکبر را می‌شکند! اما آن تواضعی که فرهنگ لیبرالیسم در مقابل

زنان پیشنهاد می‌کند که عملاً یک نوع ذلت است، خیلی خطرناک است و توحید خانواده را از بین می‌برد.

همین جا عرض کنم این که در روایات داریم؛ وجود مقدس رسول الله ﷺ دست حضرت فاطمه زهرا (ع) را می‌بوسیدند، مربوط به موضوع خاصی است که در راستای همان موضوع گلوی امام حسین ♦ و لب‌های امام حسن ♦ و سر مبارک علی ♦ را نیز می‌بوسند، چون دست و بازوی فاطمه (ع) و گلوی امام حسین ♦ و لبان امام حسن ♦ و سر حضرت علی ♦ مظاهر دفاع از اسلام اند. و لذا ما هیچ دلیلی نداریم که کسی دست دختر خود را ببوسد؛ همان‌طور که پیغمبر ﷺ هیچ وقت دست بقیه دخترانشان را نمی‌بوسیده‌اند. پس مردان این حرکت پیامبر را نمی‌توانند ملاک بگیرند و همان‌طور با دختر یا همسر خود عمل کنند. ما باید دائماً یادمان باشد در امر ازدواج موضوع «زن و مرد» وسط نیست، موضوع «خانواده» در میان است، خانواده‌ای که بستر «پروریدن» زن و مرد و فرزندان است. پس باید در جهت استواری خانواده توحیدی تلاش کرد و این است آن نکته‌ای که در ازدواج خیلی مهم است! و نقش خاص برای مرد خانواده قائل‌شدن برای تحقق چنین هدفی است. و اگر «سایه»‌ی پدر به عنوان عنصر پایداری خانواده که با مدیریت خود عامل ارتباط توحیدی همه اعضا خانواده باید باشد، در عرض سایر اعضا خانواده بیاید، دیگر آن مرد به

عنوان قوام خانواده مورد توجه نخواهد بود. اشکال می‌گیرند چرا پدر خانواده نمی‌نشیند با فرزندانش اختلاط کند و نظر آن‌ها را بگیرد، پیشنهاد بدی نیست؛ ولی گاهی با فضایی توحیدی که ایجاد می‌شود بدون عمل به این توصیه‌های روانشناختی، همه اعضا در مؤانست و ارادت نسبت به همدیگر هستند و جای خالی برای چنین توصیه‌هایی نمی‌ماند.

در یک خانواده توحیدی، همه اعضا متذکر یکدیگرند، هرچند مخاطب مستقیم همدیگر نباشند. وقتی انسان زندگی بزرگان دین را مطالعه می‌کند چنین روابطی که عرض کردم در بین اعضا خانواده می‌یابد، به طوری که انگار حضور توحیدی‌شان در خانه بیشتر از حضور فیزیکی‌شان نقش داشته است. البته هیچ وقت نمی‌خواهم رابطه مستقیم‌شان را با تکتک اعضا خانواده نفی کنم.

ازدواج و تکمیل نصف دین

سؤال: منظور رسول خدا ﷺ چیست که می‌فرمایند: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي»⁷ هرکس ازدواج کند نصف دین خود را به دست آورده، پس باید که از خدا بترسد از نصف دیگر دینش.

جواب: بدین معنی است که با ازدواج «أَتْرُكُ نَفْسَكَ»: خودت را نفی کن تا خدا

را جاي آن بيابي. چون شما براي تجلي نور الهي بيش از اين نمي‌توانيد كاري بكنيد كه خودتان را عقب بکشيد تا خدا همه‌جا حاضر شود. اين كه مي‌گويند: «نيمي از راه دينداري را رفته است»، به همين دليل است كه وقتي شما نفي خود كرديد، نصف ديگر كه حضور نور پروردگار است به لطف خدا واقع مي‌شود. از اين روايت مي‌شود فهميد كه ازدواج يك كار بزرگي در زندگي محسوب مي‌شود. پيامبر توحيد[×] به همين جهت مي‌فرمايند كه انسان مسلمان با ازدواج، نصف ايمانش كامل خواهد شد. مثل اين‌كه با آزاد شدن از رذائل نفساني و نظافت از رذائل اخلاقي، زمينه تحقق نصف ايمان به وجود مي‌آيد، و نصف ديگر كه تجلي انوار الهي است پس از پاك شدن از رذائل اخلاقي، در قلب انسان تجلي مي‌كند. لذا در روايت داريم: «الطُّهُرُ نِصْفُ الْإِيْمَانِ»⁸ نظافت يعني پاك شدن از رذائل اخلاقي، نصف ايمان است.

وقتي با ازدواج روحية خودخواهي ما فرو نشست و روحية ايثار در بستر خاص آن به صحنه آمد، يكي از چهره‌هاي زيباي ايثار را قلب تجرب به مي‌كند و اين موجب تمرين براي تحقق نحوه‌هاي ديگر ايثار در بسترهاي ديگر زندگي خواهد شد، چون وقتي انسان مزة ايثار و نفي خودخواهي را در جايي چشيد، دوست دارد در جاهاي ديگر نيز آن را

تجربه کند. لذا اگر دين را دو قسمت فرض کنيم نيمي از آن به دست ما است و نيمي ديگر صرفاً به لطف خدا محقق مي شود. نيمه‌اي که به دست ما است ترک مذيت و خود خواهي است که با ازدواج محقق مي شود، نيمه‌ي ديگرش که تجلي انوار الهي است با تقوا و رعایت دستورات شرع پديدار مي‌گردد.

انس با همسر؛ مرتبه‌اي از انس با خدا

سؤال: آن سکینه و آرامشي که قرآن به عنوان اثر ازدواج قائل شده است، چه نوع آرامشي است؟

جواب: انسان واقعاً نیاز به «انس» دارد. و مگر نه اين که انس با «خدا» يعني انس با «خوبی‌ها»؟! بستر خانواده، بستر انس خاصي است نسبت به هم، که زن و شوهر همراه با ايثار فراهم مي‌کنند. من تا حالا ندیده‌ام زن و شوهری در بستري الهي و صحيح ازدواج‌کنند و هر کدام براي خوشبختي همسر خود نهايت تلاش را نکنند. يك بار؛ شوهر خانمي پاي خروس‌شان را بسته بود که از قفس بيرون نياید، بعد هم رفته بود مأموريت! آن خروس هم بدون آن که کسي متوجه شود از گر سنگي و تشنگي مرده بود! خانمش از يك طرف متوجه بود شوهرش کار خيلي بدی کرده و از دست او ناراحت بود و از طرف ديگر نگران بود که عقوبت اين کار دا مان شوهرش را

بگیرد؛ می‌گفت: کاش اگر خدا خواست عقوبتی برای همسرم بفرستد، بین من و او نصف کند! می‌خواهم از این نتیجه بگیرم که ببینید ازدواج چه بستر عجیبی به وجود می‌آورد که طرف مقابل حاضر است خود را نفی‌کند تا به هدفی که در تشکیل خانواده به دنبال آن بود نزدیک شود، این همان یگانگی توحیدی است. حال در یک چنین بستری این انس، جنس همان انسی است که شما نوع بالاترش را می‌توانید با خدا به دست بیاورید. در چنین فرهنگ و فضایی است که انس با همسر زمینه انس با خدا می‌شود.

اخیراً یکی از آقایان که تازه ازدواج کرده سؤال می‌کرد که: «واقعاً من مانده‌ام این دوست‌داشتن همسر ریشه در کجا دارد؟! از طرفی حس می‌کنم این دوست‌داشتن گویا دوست‌داشتن مقدسی است، از طرفی دیگر می‌ترسم که نکند دارم خود را فریب می‌دهم». عرض کردم علامت دوست‌داشتن غیر مقدس این است که آن دوست‌داشتن مانع بندگی خدا شود و ما را به خود مشغول کند، آیا وضع تو این طوری است؟ گفت: نه. به او عرض کردم این شروع، شروعی است که خدا قرار داده است، اگر مواظب نباشید شیطان آن را از شما می‌گیرد؛ محبت دو همسر از طرف خدا شروع شده است، ولی اگر در جهت حفظ آن برنامه‌ریزی نکنید، از طرف شما از بین می‌رود. شیطان با وسوسه خود کاری می‌کند، که شما فکر کنید همسرت تحت تأثیر مادر و یا

خواهرش دارد زندگي تو را اداره مي‌کند. شما مي‌خواهي خانه‌ات چهارديواري خودت و همسرت باشد، بعد شيطان مي‌آيد مي‌خواهد اين را از تو بگيرد. شيطان دروغ‌هايي به ذهن شما مي‌اندازد؛ که مثلاً همسرت تحت تأثير مادرش است، يك چنين چيزهاي و همي در زندگي‌تان داخل مي‌کند، شما هم يك مرتبه با يك توهم دروغين، رفتار همسرت را طوري مي‌بينی که گويي خودش نيست که تصميم مي‌گيرد و در نتيجه محبت تو به همسرت کم مي‌شود. به آن جوان عرض کردم اگر مي‌تواني، يك کاري بکن اين محبت که از طرف خدا آمده، از طرف نفس امّاره و وسوسه شيطان نرود. و واقعاً هم براي شيطان چنين يگانگي که بين دو همسر هست سخت است! نمي‌گذارد چيزي که خدا شروع کرده است بماند، مگر اين که ما خود را براي حفظ آن آماده کرده باشيم.

وظيفه‌ي هر کدام از زن و مرد است که اين محبت خدا دادي را نگه دارند. «انس با همسر» در خانواده شور و نشاطي پديد مي‌آورد که هيچ چيز ديگري جاي آن را نمي‌گيرد، بايد برنامه ريزي کنيم که آن را نگه داريم.

ما بسياري از اوقات يا در افراط هستيم و يا در تفريط؛ يا مي‌گويم: آرامش اوليه‌ي زندگي براي ما بس است، بعد در عمل با غفلت از وظايف شرعي خود، به خدا هم مي‌گويم برو مي‌خواهيم بدون حاضر کردن دستورات الهي در

زندگی، مودّت و رحمت اولیه را حفظ کنیم. یا از این طرف می‌افتیم؛ و هیچ برنامه و وقتی برای حفظ مودت بین خود و همسرمان نمی‌گذاریم، و يك زندگی خشک غیر عاطفی برای خودمان درست می‌کنیم. در هر دو حال تلاشی برای نگه‌داری آن مودت نکرده‌ایم، باید کاری کرد که بشود این آرامش و محبت اول زندگی را نگه داشت، و فقط هم از طریق رعایت اصول شرعی و اخلاقی و احترام به حقوق همدیگر و با حساسیت برای حفظ آن، این کار ممکن است.

موضوع را به سیره انبیاء و ائمه^{علیهم‌السلام} تعمیم دهید؛ ببینید آن‌ها در زندگی خود به ما نشان داده‌اند که هنر نگه‌داشتن آن آرامش و محبت را داشته‌اند یا نه؟ با دقت در زندگی آن‌ها روشن می‌شود که آن‌ها هنر این را داشته‌اند که روابط خود با همسرشان را در شرایط انس نگه دارند. چون این انس از طرف خدا آمده است، شور زندگی می‌آورد. و حالا آن جمله را هم از رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} داشته باشید که می‌فرمایند: «انَّ الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ وَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرُ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرُ الرَّحْمَةِ»⁹ چون مردی به زنش و زنش به او از روی مهر بنگرند، خداوند بزرگ آن دو را با دیده رحمت بنگرد. به نظرم این توصیه می‌خواهد همان مودت و محبت خدادادی را نگه دارد؛ یعنی هر

دو بايد تلاش كنند كه انس اوليه باقي بماند. البته اشكال ندارد نحوه «محبت ورزیدن به همسر» به مرور زمان تغيير كند و پخته‌تر شود، ولي بايد همواره باقي بماند.

محبت اوليه

نگه‌داشتن محبت و مودت اوليه به معنای «وفاداري نسبت به همديگر» و رعایت کردن همديگر است در هر آنچه براي ديگري اهميت دارد و خداوند هم آن را نفي نکرده است. شايد زن و مرد بعد از مدتي تصورشان اين باشد كه بايد محبت اوليه به همان حالت تا آخر بماند، لازم نيست آن حالت به همان شكل اوليه باقي بماند، آن حالت اوليه، مربوط به دوره‌ي جواني آدم است؛ در جواني، قوه خيال غلبه دارد، و جنبه‌ي عاطفي خيال در صحنه است و اگر همين جنبه هم تا آخر بماند خيلي خوب است، ولي اگر هم نماند، نبايد تصور بشود كه آن محبت از بين رفته است، بايد متوجه بود كه به اقتضاي شرايط سني شكل آن به مرور عوض مي‌شود، بدون آن كه خداوند لطف خود را در دادن آن محبت پس گرفته باشد، بايد دقت كرد و آن مودت و رحمت را در صورتهاي جديدش ديد.

سؤال: قبلاً گفتيد كه اگر مواظب نباشيم، شيطان آن مودت و رحمت را مي‌گيرد. حالا مي‌گويد: طبيعي است كه شكلش عوض بشود. آن طوري كه شيطان

می‌گیرد با این حالتی که عوض می‌شود،
چه فرقی می‌کند؟

جواب: ببینید، يك وقت آن مودت را
شیطان از ما می‌گیرد، در نتیجه بین زن
و شوهر «کینه» و «رقابت» پیش می‌آید،
ولی در صورتی که شکل محبت پخته‌تر شود
همان ایثار و همان نفي خود به شکلي
همه‌جانبه‌تر در صحنه است. این‌که
می‌گویند: عموماً هر ماه عسلي يك ماه
سرکه‌شیره دارد، به این معنی است که
آن محبت احساساتی می‌رود، نه این که
به‌کلي آن محبت برود. اگر انگیزه‌هاي
ازدواج طوري باشد که شیطان بتواند
محبت اولیه را بگیرد همان می‌شود که
شما در بعضی از زن و شوهرها ملاحظه
می‌کنید که تا آخر عمر به‌عنوان دو
«رقیب» با هم زندگی‌کنند، سخن‌شان با
همدیگر دائم همراه با سرزنش و تحقیر
است! ولی بعضی مواقع زن و مرد در عمل
نشان می‌دهند که کاملاً تمام وجودشان
برای حفظ همین زندگی مشترک است،
هرچند نمی‌توانند به آن شکل قبلي از
خود ابراز احساسات کنند. این‌جا باید
هر کدام از عمل دی‌گري بفهمد که آن
محبت باقی است.

سؤال: آیا منظور شما از «عوض‌شدن شکل
محبت اولیه» این است که نسبت به هم
محبت دارند ولی مثلاً الفاظ عاشقانه را
کمتر به کار می‌برند؟

جواب: درست می‌فرمایید؛ البته من
نظرم این است که صورت ایده‌آل زندگی
آن است که در عین پختگی و عقلانی‌شدن،

بیشتر سعی شود آن محبت احساساتی هم بماند. متأسفانه ما هر چقدر جلو برویم و عاقل شویم، عقل جای خیالمان را می‌گیرد، و تحرک خیالمان ضعیف می‌گردد. راه درست آن است که خیال هم همواره در جای خود باشد تا نشاط انسان بماند. شما آخر عمر حضرت امام خمینی «رحمة الله علیه» را نگاه کنید؛ چه اشعار زیبایی می‌سرودند! این یعنی حفظ خیال، ولی به صورتی پاک. با این حال اگر با حضور بیشتر عقل، آن محبت احساسی رفت، نباید فکر کنیم که آن محبت به کلی رفته است در حالی که شکل خیالی‌اش ضعیف شده است، اگر نگاه کنید آن محبت را در صورتهای دیگر می‌بینید. تقاضاهای همدیگر را از هم بپذیرید و به همدیگر جواب دهید، سعی کنید با احساسات جواب دهید و عاشق‌پیشگی را تا آخر حفظ کنید و از طریق لذات جنسی نسبت به همدیگر شوق عبادات را در خود زیاد نمایید.

سؤال: پس می‌توان گفت هنر این است که صورت خیالی محبت اولیه را تا آخر حفظ کنیم. ولی اگر هم صورت آن عوض بشود، این را یک امر طبیعی بدانیم، هر چند بهتر است سعی شود به همان صورت اولیه باقی بماند؟

جواب: بله، منظور این است که زن و شوهرها فکر نکنند آن محبت اولیه شامل مرور زمان شده و از بین رفته است، اشکال این است که نمی‌توانند صورتهای بعدی آن را درست تفسیر کنند، در نتیجه فکر می‌کنند دیگر آن محبت و مودت اولیه

نیست. زن و شوهر باید متوجه باشند به‌خصوص زن‌ها که بیشتر سعی می‌کنند آن محبت اولیه باقی‌بماند، باید این‌جا بیشتر متوجه باشند؛ آن محبت در حرکات مردان باقی است، هرچند در کلمات شوهرشان اظهار نمی‌شود. مثلاً؛ اگر مرد بفهمد که همسرش زردآلو دوست دارد مثل قبل وقتی زردآلو می‌خرد، نمی‌آید بگوید «چون زردآلو دوست داشتی، برایت خریدم». ولی می‌بینی تا آخر عمر، پیر هم که شده، همین‌که زردآلوه‌ها به بازار آمد، برای همسرش زردآلو می‌خرد. این نشان می‌دهد که آن وفاداری هنوز هست، اما مثل قبل نمی‌آید بگوید «این زردآلو را برای شما خریده‌ام»، می‌رود و آن‌ها را در آشپزخانه می‌گذارد. این هنر زن است که بفهمد، پس آن محبت اولیه مانده است. حرکات مرد نشان می‌دهد تمایلات همسرش برایش مهم است و تا آخر عمر سعی می‌کند آن را رعایت کند تا از این‌جهت او در رفاه باشد. زن هم که غذا را می‌پزد، تا آخر عمر سعی می‌کند به میل شوهرش غذا بپزد. البته زن‌ها در ارائه‌ی عشق هنرمندترند، مگر بعضی از آن‌ها که متأسفانه در این امر شکست خورده‌اند. هر اندازه عقل معاش بر زندگی غلبه کند احساسات و صفا کم می‌شود و امروزه شرایط طوری شده که متأسفانه نه‌تنها مرد‌ها که زن‌ها هم بدجوری عقل معاش بر عواطف‌شان غلبه کرده است. در شرایط جدید نه‌تنها عقل به معنی واقعی آن در

حَدَّ عَقْلَ مَعِاشِ پَایِینِ آمَدَه، عَشَقِ هَمِ دَر
حَدِّ احْساساتی که یک دختر و پسر با یک
نگاه به همدیگر نسبت به هم علاقه پیدا
می‌کنند، پَایِینِ آمَدَه است.

ما الآنَ قَالِ صَاحِبِ جَلَوِی چِ شَمِمان
نیست که بگوییم این نوع ارتباط، عشق
مورد نظر ما است، همان‌طور که «عقل
حکمی» به «عقل حساب و کتاب
سودانگاران» تبدیل شده. عشقی هم که
خداوند در ابتدای زندگی به دو همسر
لطف می‌کند، در شرایط جدید با غلبه‌ی
روح فرهنگ مدرنیته آلوده شده است. آن
مودّتی که دین از آن خبر می‌دهد دیگر
در ابتدای زندگی‌ها نیست یا اگر هم
هست با افکار و امیال غیر انسانی
مخلوط شده است و لذا زن و شوهرها در
ابتدای زندگی آن محبت و مودّت را در
نگاه یکدیگر احساس نمی‌کنند، نگاهی که
رسول خدا ﷺ در مورد آن فرمودند: «إِنَّ
الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ وَنَظَرَ
إِلَيْهِ، نَظَرُ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرُ
الرَّحْمَةِ»؛¹⁰ چون مردی به همسر خود
بناگردد و او نیز به شوهر نظر کند،
خداوند تعالی به آن‌ها از سر رحمت نظر
می‌کند.

عشق اولیه

سؤال: آن شور و مودّت اولیه چگونه با
غلبه‌ی روح فرهنگ مدرنیته آلوده شده
است؟

جواب: فرهنگ مدرنیته تعریفی از انسان ارائه می‌دهد که جنبه‌ی قدسی آن به شدت تقلیل می‌یابد و بالتبع زن و شوهرانی که تحت تأثیر آن فرهنگ به همدیگر می‌نگرند با همان منظر همدیگر را می‌بینند و در نتیجه ازدواج بیشتر با غلبه‌ی تصور «اطفای شهوت» روح و روان جامعه را پر می‌کند، در حالی که آن مودت و رحمتی که خداوند در بستری الهی در جان دو همسر قرار می‌دهد چیزی بالاتر از دوست‌داشتن‌های شهوانی است. در حال حاضر در بعضی از ازدواج‌ها دو موضوع فوق مخلوط است، گاهی غلبه بر این است و گاهی غلبه با آن. عموماً خانم‌ها و آقایانی که امروز با هم ازدواج می‌کنند، تلویزیون تماشا کرده‌اند و انواع ازدواج‌هایی که از طریق فیلم‌های غربی به صحنه تلویزیون آورده‌اند، در ذهن آن‌ها هست. حالا آن محبت الهی را می‌خواهند با روش غربی مدیریت کنند! در حالی که آن محبت، با روش غربی جلو نمی‌رود و برعکس؛ خیلی زود از صحنه‌ی جان زن و شوهر جوان رخت برمی‌بندد. چند روز پیش آقای متدینی که تازه ازدواج کرده بود می‌گفت از محبتی که به همسر دارم حیرت کرده‌ام. این جوان مسلمان می‌خواهد این محبت خدادادی را دنبال کند. اگر این محبت را خواست با آداهایی که تلویزیون به زن و شوهرها تعلیم داده دنبال کند خیلی زود از همدیگر خسته می‌شوند و آن را از دست می‌دهند. فرهنگ غربی نوع

جوابدادن به محبتي كه خدا در دل زوجهاي جوان مي‌اندازد را در يك شماي بسيار غيرسالم به‌كار مي‌گيرد. چيزي كه امروز در خانواده هاي اشرافي مملكت خود مان هم به‌چشم مي‌خورد، كه هرگز اثري از آن صفاي بين زوجهاي متدين در آنها نيست، چون ازدواج آنها در بستري غير طبديعي قرار گرفته است. بايد متوجه باشيم محبت اوليه با رعايت وظايف شرعي و اين‌كه هر كدام حقوق ديگري را رعايت كنند باقي مي‌ماند.

اگر همان‌طور كه خداوند تعيين فرموده است همسران به حقوق يكديگر احترام بگذارند آن محبت اوليه باقي مي‌ماند، هرچند شكل بروز آن تغدير كند. در يك زندگي توحيدى خطر اين‌جاست كه زن و شوهر حس‌كنند آن محبت اوليه از بين رفته است. ما مي‌خواهيم بگوئيم: نه، از بين نرفته؛ در زندگي سالم توحيدى حتي اگر گاهي زن و شوهر به همدیگر انتقاد هم بكنند، روح توحيدى خانواده، آن محبتي كه خدا شروع کرده است را حفظ مي‌كند، هرچند شكل ظهور آن عوض شود. مرد و زن بايد چشم‌شان باز باشد و آن محبت را ببينند. مرد بايد چشمش باز باشد و ببيند وقتي همسرش دقيقاً چيزي مي‌پزد كه او دوست دارد و خود زن هم ناخودآگاه همان را دوست مي‌دارد، خبر از باقي‌ماندن آن محبت مي‌دهد. در دنياي مدرن وقتي زن و مرد هر كدام جداگانه اي شدند، در سر سفره چند غذا

ظاهر می‌شود - البته اگر سفره‌ای در کار باشد- هر اندازه به خانواده‌های سنتی توحیدی نگاه کنید، اگر از یک طرف مرد سعی می‌کند دل همسرش را به دست آورد، از آن طرف هم زنی که به خانه شوهرش می‌آید با تمام عشق دوست دارد هماهنگی با شرایط خانگی شوهر شود، بعد از دو سه ماه فقط چیزهایی را دوست می‌دارد که شوهرش دوست می‌دارد! در مواردی هم مرد در چنین فضایی قرار می‌گیرد که به غذاهایی علاقمند می‌شود که همسرش به آن‌ها علاقمند است. این بدین معنا است که در قلب و روان آن‌ها «خانواده» و شخصیت جمعی‌شان مهم است، و نه شخصیت فردی آن‌ها.

جواب سؤالی که گفته می‌شود: «چرا جهاد زن «حُسْنُ التَّبَعُل» و خوب شوهرداری کردن است؟» همین‌جاست، در این روایت حقوقی را برعهده‌ی زن گذاشته‌اند. برای این‌که در یک خانگی توحیدی، زن با نفی «خود»ش و رعایت حقوق همسرش، احیا می‌شود، حقوقی که مرد با پذیرش مسئولیت کلیه‌ی امورات زن، به عهده‌ی زن قرار می‌گیرد.

در همین رابطه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لو كنت أَمراً أحداً أن يسجد لأحد لأمرت النساء أن يسجدن لأزواجهن لما جعل الله لهن من الحق»¹¹ اگر به کسی دستور می‌دادم کسی را سجده کند به زنان دستور می‌دادم به

شوهران خویش سجده کنند، از بس که خدا برای شوهران حق به گردن زنان نهاده است.

در این جا سجده کردن، منظور سجده به «مرد» نیست بلکه سجده به مدیریتی است که با پذیرفتن آن، خودش را در هسته‌ی توحیدی خانه فانی کرده، و عملاً این نوع سجده یک نوع احیای حیات معنوی است و سیر به سوی حیات طیب. مگر آن رزمنده‌هایی که در دفاع هشت ساله با شهادت، خود را فانی در انقلاب کردند، یک نوع سجده برای هسته‌ی توحیدی نظام اسلامی نبود؟ شهدای ما دیدند یک قانون توحیدی به صحنه آمده که راه رسیدن انسان‌ها را به خدا ممکن می‌سازد، متوجه شدند نفی خود برای بقای این قانون توحیدی، عین احیای خود است. فانی کردن خود برای خانواده‌ی توحیدی هم عین همان کاری است که شهداء برای انقلاب اسلامی انجام دادند و واقعاً اگر بنا بود به غیر از خدا به کسی سجده کنیم، روزی هزار بار باید به شهدای عزیز سجده می‌کردیم.

در فضای خانه‌ای که روح توحید در آن حاکم است، انسان احساس زندگی معنوی دارد، در چنین فضایی است که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «مَهْنَةُ إِحْدَاكُنْ فِي بَيْتِهَا تَدْرِكُ جِهَادَ الْمُجَاهِدِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»¹² ای زنان! هر یک از شما با اشتغال در خانه خویش اگر خدا خواهد ثواب

مجا هدان خوا هد یا فت. چون در فضا
خانه‌ی توحید راه انسان به سوی آسمان
معنویت به‌خوبی گشوده شده است.
وقتی چنین فضایی ویران شد دیگر
هیچ‌کس با حضور در خانه احساس عبادت
نمی‌کند. زن همین که مدت کمی در خانه
می‌ماند، خسته می‌شود؛ چون فضا طوری
نیست که احساس عبادت کند و بتواند
وصل به آسمان باشد و سکینه‌ی لازم
برایش ایجاد شود، به همین جهت ملاحظه
می‌کنید زنان امروزه بیش از این که در
خانه باشند در کوچه و خیابان‌اند، چون
به قول «ها‌یدگر»؛ مدرنیته سکنا‌ی
برای بشر باقی نگذاشته است.

خانواده؛ بستر انس با خدا

سؤال: از طرفی قرآن می‌فرماید: «أَلَا
يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»،¹³ بدین معنی که
فقط با یاد خدا قلب‌ها به آرامش
می‌رسند. از طرف دیگر قرآن در باره
ازدواج می‌فرماید که انسان با همسرش
به آرامش و سکینه می‌رسد!¹⁴ شما آرامش
بین زوجین را چگونه می‌کنید که
تضادی با آیه‌ی قبل نداشته باشد.

جواب: ما نمی‌گوییم؛ آرامش بین
زوجین، یک نوع آرامش دیگری است. چون
وقتی یک هسته توحیدی به نام خانواده
پدید آمد و خود را به همه‌ی جبهه‌های
توحیدی تاریخ متصل دید، و هر عضوی از

13 - سوره رعد، آیه 28.

14 - سوره روم، آیه 21.

اعضاء خانواده با نفي خود براي چنان هدفی از خودخواهی آزاد گشت، جز خدا را در روبه روی خود نمی‌بینند. «ذکرالله» یعنی نفي خود براي حفظ مرکز توحیدی، و خانواده یکی از آن مراکز است. این‌که می‌فرماید همسر هرکس موجب آرامش اوست، براي این است که متذکر حیات توحیدی جاری در خانواده است. این دیگر یک «انس حقیقی» با خدا است، منتها در بستر خانواده، مثل انس حقیقی با خدا در مسجدالحرام. وقتی می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این یاد خدا صورت‌ها و بسترهای مختلفی دارد، یکی از بسترهایی که یاد خدا را فراهم می‌کند، بستر خانه‌ای است که بر اساس توحید بنا می‌شود، تا هرکس با رعایت حقوق دیگری، مذیت خود را نفي کند.

یکی دیگر از عوامل توحیدی خانواده انگیزه‌ی عفاف است و باقی‌ماندن در زیر ولایت الهی، از جمله انگیزه‌های جوان مسلمان جهت ازدواج نجات از خطرات نگاه به نامحرم است تا با محرم اصلی خود خداوند است همواره مرتبط باشد. و از این جهت نیز خانواده صورت یاد خدا و «ذکرالله» است و عامل آرامش، و خداوند به این زن و شوهر که با چنین انگیزه‌ای ازدواج کرده‌اند محبت و آرامش خاص خود را ارزانی می‌دارد، وگرنه به مرد و زن غریبه که با یکدیگر ارتباط دارند فقط شهوت می‌دهد. مودت و رحمت درواقع همان انسی است که

در بستر ارتباط با خدا در زن و شوهر فراهم می‌شود. عمده آن است که از خانواده به‌عنوان اصیل‌ترین هسته‌ی توحیدی غفلت نشود تا این نتایج را به‌دست آوریم.

ممکن است تصورتان این باشد که این‌طور طرح‌کردن خانواده یک حالت آرمانی و دور از واقعیت است. زیرا نمونه‌هایی که در خانواده‌های خودمان بین پدر و مادرها سراغ داریم این‌طورها نیست. در صورتی که به‌نظر بنده اگر دقیق بررسی فرمایید و خانواده‌های خودتان را با زندگی‌های دنیای جدید که هیچ جنبه‌ی دینی در آن نیست، مقایسه کنید می‌بینید به‌صورت نامرئی روح توحید و جنبه‌ی تذکر الهی در آن‌ها با کم و زیادش، حاکم است. اسلام روی هم رفته در جامعه اسلامی خانواده‌ها را به‌بستر توحیدی می‌کشاند. بحران به‌دست‌آمده در پنجاه ساله‌ی اخیر نگذاشته تا از اسلام درست بهره‌گیری کنیم، همان‌طور که از نمازمان نتوانسته‌ایم در راستای دوری از فحشاء و منکر درست بهره‌گیری نماییم. با این حال همین امروز اکثر خانواده‌های سنتی در یک بستر توحیدی تنفس می‌کنند، هرچند غربزدگی آن‌ها در بی‌نگردن تأثیر اسلام بی‌نقش نیست، ولی وقتی با خانواده‌هایی که تماماً تجدزده شده‌اند مقایسه می‌کنید، تأثیر نور توحید بسیار محسوس می‌شود. این‌طور

نيست كه غرب توانسته باشد تمام حيات توحيدى خانواده هاى ما را بگيرد.

هنوز در جامعه ي ما به ازدواج به عنوان يك سنّت نبوي نگريسته مي شود. همين حالا كه بحث ازدواج پيش مي آيد حتي در بين خانواده ها يي كه از بسياري جهات از دين فاصله گرفته اند ازدواج را به عنوان يك سنّت نبوي در جلوي خود دارند، نفس چنين نگاهي به ازدواج، هرچند ضعيف، ولي بالاخره رنگ توحيدى آن را مي پذيرد. مي بيني همان دختر و پسري كه با هم بر خلاف دستورات دين دوست شده اند، با اين همه مي گويند: بايد صيغه اي بخوانيم و محرم شويم، اين نشان مي دهد باز هم در فطرت خود مي خواهد اين هسته را به توحيد متصل كند. هرچند در بين اين قشر موضوع مورد بحث بسيار آسيب ديده است و در شرايط مساعد برگشت ها دوباره به سوي خانواده ي توحيدى است. ما بايد نگذاريم موضوع فراموش شود.

سؤال: شما قبلاً فرموديد: «ازدواج يعنى در كنار هم آمدن زن و مردى كه نمي توانند به تنهائي نيازهاي خود را برطرف كنند، تا بهتر به اهداف خود برسند» منظورتان از اين كه «به تنهائي نمي توانند نيازهاي خود را برطرف كنند، چيست؟

جواب: خود قرآن مي فرمايد: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛¹⁵

آرزوي شما اين نباشد که آن توانايي‌ها و امتيازاتي که خداوند به هر کدام نسبت به ديگري داده، شما داشته باشيد. هرکدام کمالاتي داريد که ديگري ندارد، يك کمالاتي به اين داده که به آن يکي نداده است و برعکس. اين نشان مي‌دهد که زن و مرد در صورت مجموعۀ بودن کامل‌اند. بنابراین انسان‌ها به تنهائي نمي‌توانند بار خود را به راحتی به منزل برسانند.

معناي پختگی حاصل از ازدواج

سؤال: در جايي مي‌فرماييد: «چقدر فرهنگ غرب زشت عمل کرد به طوري که ازدواج را، که وسيلۀ انس دو روح است براي پخته شدن هرچه بيشتري دو انسان، به ارضاي شهوت تبديل نمود». لطفاً اين «پخته شدن دو روح در سايۀ انس» را توضيح دهيد.

جواب: «پخته شدن دو روح در سايۀ انس با همدیگر» به نظرم با مقدماتي که عرض شد تا حدی روشن است. پخته شدن در هرکاري يعني «آزاد شدن از خواسته هاي فردي»، و موضوعات را با جوانب دقيقتر نگاه کردن؛ شما مي‌بينيد آقا يا خانم قبل از ازدواج، نظر خود را کامل مي‌دانند، ولي وقتي ازدواج کرد و در بستر زندگي با تنگناهاي روبه‌رو شد که راحت نمي‌تواند نظرات خود را عملي کند مجبور است بيشتري فکر کند و در فکر خود تجديد نظر نمايد. در زندگي

فردی فکرمی کرده خیلی متفکر است، ولی وقتی همان فکر را آورد در خانواده و با افکار دیگر مقایسه کرد می‌بیند باید در رفع نواقص فکر خود تلاش نماید. متوجه می‌شود نمی‌تواند روی حرف خود اصرار کند وگرنه خانواده اش به بحران می‌افتد- البته به شرطی که طرف برای خانواده حریم قائل باشد و نخواهد نظر مقابل را سرکوب کند- کسی که در مقابل نظر منطقی بقیه با نظر خودش درگیر می‌شود درواقع توانسته است از طریق خانواده به یک نوع پختگی برسد که در زندگی فردی به آن نمی‌رسید. انسان «پخته» به کسی می‌گویند؛ که جوانب نقص نظر خود را ببیند. شما دیده اید؛ اندیشمندان بزرگ عموماً وقتی نظر می‌دهند، می‌گویند: «من نظرم این هست، اما این حرف به این معنی نیست که توانسته باشم همه جوانب را هم حل کنم». خیلی حرف است؛ گاهی دیده ایم که علامه طباطبائی (رحمة الله علیه) چقدر دقیق يك آیه را تفسیر می‌کنند! بعد آخرش می‌نویسند: «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ». در اصطلاح آقایان «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ» یعنی من مطمئن نیستم که در این مطلبی که گفتم، تمام جوانب موضوع در نظر گرفته شده است. در خانواده، در تقابل آراء، فقط نظردادن و رفتن نیست، راه کار عملی باید داد، لذا به آدم پختگی می‌دهد.

در بحث «تولدي ديگر» که در ابتدای بحث در رابطه با ازدواج عرض کردم یکی از معانی تولد ديگر همین پختگی است.

زن و مرد جوان در عین مودّت و محبت به همدیگر با تفاوت آراء روبه‌رو می‌شوند. و همه‌ی هنر در این‌جا است که هیچ‌کدام بر حرف خود اصرار نورزند تا فهمی بالاتر به میان آید، و کم‌اند زن و شوهرهای جوانی که توانسته باشند از این تقابل آراء درست رد شوند. واقعاً بصیرت می‌خواهد که آدم در آن مرحله بگوید: چرا حرف هم‌سرم درست نیست و حرف من درست است؟! متأسفانه صد دلیل می‌آورد که حرف خودش درست است، در صورتی که کافی است فقط يك كمي انصاف داشته باشد تا متوجه بشود. در بستر خانواده باید با موضوعات به شکل دیگری برخورد کرد، زیرا موضوع حاکمیت حرف یکی بر دیگری نیست، بلکه موضوع فکر جدیدی است که باید متولد شود، در این حالت است که طرف می‌بیند عجب! دیگر نمی‌تواند مثل قبل راحت نظر بدهد و خودش هم نظر خود را تأیید کند، برای تصمیماتی که می‌خواهد بگیرد، باید جوانب زیادی را در نظر بگیرد. توجه به نظر زنان در جای خود بسیار کارساز است به طوری که قرآن در مورد از شیرگرفتن زودتر از موعد کودک می‌فرماید چنانچه زن و مرد با همدیگر مشاوره کردند و به نتیجه رسیدند اشکال ندارد، که موضوع آن در جلسات قبل گذشت و روشن شد که بعضاً واژه‌ی زن در بعضی روایات به معنی زناني است که سراسر در فکر هوس‌های خود هستند و در این رابطه می‌فرمایند: «وَ شَاوِرُوهُنَّ وَ

خَالِفُوهُنَّ حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَغْمِي وَ يَصِمُ»¹⁶ بر خلاف رأی آن‌ها عمل کنید، زیرا دوستی یک شیئی انسان را در دیدن حقیقت، کور و در گفتن حقیقت کمک می‌کند. حضرت در این توصیه می‌فرمایند: مواظب باش این چنین ز نانی اندیشه‌ی تو را تحت تأثیر خود قرار ندهند.

وقتی قرآن موضوع مشورت با زنان را به کلی مسدود نکرده پس معلوم است در آن جایی که مشورت با آن‌ها نهی شده یا مربوط به موقعیت‌های خاص است و یا مربوط به زنان خاص که در بحث مشورت با زنان، بحمدالله موضوع تا حدی بررسی شد.

آنچه مورد تأکید است؛ موضوع تضارب آراء در نظام خانواده است که مسلم اگر انسان نسبت به نظرات همسر خود حساس باشد و به آن توجه کند علاوه بر آن که کشتی خانواده را بهتر به ساحل سعادت می‌رساند، موجب پختگی آراء خود و همسرش خواهد شد، عمده آن است که هر دو نفر سعی کنند آراء یکدیگر را تصحیح کنند تا تفکر جدیدی متولد شود، نه این که هر کدام سعی بر سرکوب رأی دیگری داشته باشد.

بنده به بعضی از رفقای دینی گله دارم چون بدون دقت به جایگاه روایاتی که زنان را نقد کرده، حکم کلی می‌کنند و عملاً اندیشه و آراء زنان را از صحنه‌ی خانواده خارج می‌نمایند. بعضاً

در حدي به زن نگاه مي‌کنند که از او به عنوان صاحب‌نظر در امور تربيتي که نظرش مي‌تواند در به سعادت‌رساندن اعضاء خانواده مفيد واقع بشود، نظرخواهي نمي‌شود، و درنتيجه آن استعداد شکوفا نمي‌گردد. خداوند به حضرت آيت‌الله جوادي «حفظه‌الله» خير فراوان دهد که با طرح کتاب «زن در آيينه‌ي جلال و جمال» بسياري از شبهاتي که در مورد زن مطرح شده بود را مرتفع نمودند.

نگاه فمينيستي به زن نگاهی است که در فضاي خود آسیب‌هايي را به زن مي‌زند، ولي نگاه به جایگاه ارزشمند و شخصيت اصلي زن نگاه ديگري است که مي‌گويد حذف نظرات زن از زندگي، آسیب‌هاي فراواني به‌بار خواهد آورد و عملاً زمينه‌ي رشد فمينيسم را فراهم مي‌کنند. در بحث احترام به رأي زنان قصد ما لوس‌کردن زنان نيست، بلکه حرف اين است که ما هرچقدر در متون ديني مطالعه کردیم، به اين که بتوان عقل زن را عقل درجه دوم گرفت نرسيدیم، و در واقع وظيفه‌ي ما اين است که متذکر چنين موضوعي باشيم.

مأنوس شفيق

سؤال: شما فرموده‌ايد: «ازدواج براي اين است که انسان زندگي را بهتر و همه‌جانبه ادامه بدهد»، منظور چيست؟
جواب: زن و شوهر اگر به کمک همديگر بناي ساده‌زيستي و نظر به زندگي معنوي

را داشته باشند، يقيناً بهتر از وقتي که تنها هستند کارشان جلو مي‌رود. کلان‌نگري مرد از يك طرف، و ظريف‌نگري زن از طرف ديگر حرکت انسان را کامل مي‌کند. هرکدام در عين سادگي، با صفا و صميميت به همدیگر کمک مي‌کنند. همان‌طور که زنان در طرف منفي زندگي، انسان را گرفتار تجمل مي‌کنند، در طرف مثبت زندگي هم نقش زنان در به‌وجود آوردن شرايطي که در عين «سادگي»، همراه با آراستگي و صفا باشد، نقش به‌سزايي دارند. در حالي که آقایان در زمان مجردي، سادگي را با بي‌قيدي در لباس و در ظاهر يکي مي‌گیرند. به عبارت ديگر بسيار کم‌اند مرداني که بتوانند سادگي را با آراستگي همراه کنند.

شما از منظر خودتان به خودتان نگاه مي‌کنيد، آن منظر براي ارزيابي خودتان منظر کاملی نيست؛ بقيه هم که نمی‌توانند آن طور که همسر آدم با نگاه کاملاً دوستانه، به آدم نگاه مي‌کند، نگاه کنند. لذا احدي زير اين آسمان به اندازه همسر آدم، حساسيت دوستانه نسبت به آدم ندارد، حتي پدر و مادر؛ چون پدر و مادران، خانواده‌ي شما را به عنوان یک هسته‌ي مستقل نمی‌بينند، آن‌ها فرزندشان را عضو خانواده خودشان نمی‌بينند.

اگر به اين نتيجه برسيم که تنها کسي که اگر نگاهش سالم و مشفقانه باشد، می‌تواند ما را از همه جوانب

درست نگاه‌کنند، همسر آدم است، حال اگر همسر شما شفیقانه توصیه‌ای به شما کرد، هیچ توصیه‌ای به اندازة این توصیه نمی‌تواند زنده و مفید باشد. در يك چنین فضایی، اگر شما بخواهید ساده زندگی‌کنید، او هم بخواهد ساده زندگی‌کند، خیلی خوب می‌توانید که مك کنید.

منظور از راحت زندگی‌کردن این است که شما از طریق همسران مزاحمت‌های قوۀ وهمیه را که مانع باقی‌ماندن در عفت جنسی است، مرتفع می‌کنید، این موضوع زن و مرد ندارد. با ازدواج سالم از یک طرف مزاحمت‌های قوۀ وهمیه مرتفع می‌شود، از طرف دیگر تنهایی‌های آزاردهنده هم نخواهید داشت. انسان‌ها از چهل‌سالگی به بعد به شدت نیاز دارند که «مأنوس» داشته باشند و این نه به صرف میل شهوانی است، بلکه بیشتر یک نیاز روحی در میان است و در صورتی که شما از ابتدای زندگی نوع برخورد‌های خود را طوری تنظیم کنید که در شرایط نیاز به مأنوس، روح‌هایتان همدیگر را بشناسند و همدیگر را درک کنند نتایج خوبی می‌گیرید. حیث که امروزه اکثر زندگی‌ها طوری نیست که همسران بعد از سی، چهل‌سال، همدیگر را به‌عنوان «شفیق مأنوس» کشف‌کنند تا بتوانند دلسوز هم باشند. متأسفانه عموماً در سال‌های چهل به بعد زن‌ها طرف فرزندان می‌روند و مرد‌ها طرف رفقای قدیم، و عملاً زن و شوهر در آن سن با هم غریبه‌تر هم

می‌شوند، در صورتی که حتی در موقعی که انسان در زندگی سلوکی می‌خواهد تنها باشد و خود باشد و خدای خود، تنها کسی که مزاحم آن تنهایی نیست همسر انسان است. به نظر آن کسانی که چون می‌خواسته‌اند تنها باشند، ازدواج نکرده‌اند، آن قدری که از طریق تنهایی، به زحمت افتاده‌اند و نتیجه نگرفته‌اند؛ امکان آن بوده است که با ازدواج با زحمت‌های کمتری به همین مقامات رسید. زیرا همسر انسان مزاحم خلوت انسان نیست. تنها کسی که در سلوک، بودش بودن مزاحم نیست، همسر آدم است.

به هر حال احساس نیاز به مأنوس چیزی است که با همسر شما حل می‌شود، از طرف دیگر وجود همسر مزاحم نیاز به تنهایی شما نخواهد بود.

سؤال: آیا نیاز هست که يك عارف، در کنار انس با خدا، انس با يك مخلوق مثل همسرهم داشته باشد؟

جواب: قوه خیال در دنیا آنقدر مجرد نمی‌شود که به‌کلی از توجه به صورت آزاد شود. قوه‌ی خیال را باید با مأنوس مناسب تغذیه کرد. در تئوری و به صورت انتزاعی ممکن است فکر کنیم قلب وقتی با خدا مأنوس شد دیگر نیاز به مؤانس دیگر ندارد، ولی در عمل چنین نیست. چون قلب یک وجهی دارد که طالب مأنوس مناسب است، حال تا حدی رفقای اهل سلوک این نیاز را جبران

می‌کنند و لی همسر مناسب جایی خود را دارد. مولوی در همین رابطه می‌گوید:

مصطفی آمد که کَلَمِیْنِیْ یَا
 یَعْنِیْ رَسُوْلُ خَدَآءٍ^{۱۷} به همسرشان
 می‌فرمودند کمی برای من صحبت کن. چون
 روخ در جنبه‌ی خیال خود نیاز به یک
 مانوس مجسم دارد. شما زن و شوهرهای
 جوان، فعلاً راه‌های نرفته‌ی زیادی در
 پیش دارید و لی حدود چهل‌سالگی که قدرت
 «جمع» پیدا می‌کنید می‌توانید در عین
 توجه به جنبه‌های معقول عالم، با
 مرتبه‌ی خیال آن معقولات هم زندگی
 کنید. این‌که می‌بینید پیرمردها و
 پیرزن‌ها بیشتر حوصله‌شان سر می‌رود،
 چون جنبه‌ی انس خیالی در آن‌ها بیشتر
 از قبل به میدان آمده منتهای اگر خود
 را درست تربیت کرده بودند جنبه‌ی
 ارتباط با مانوسات غیبی در آن‌ها غلبه
 می‌کرد و این‌همه از تنهایی خود گله‌مند
 نبودند.

سؤال: پیامبر^ص می‌فرمایند: «خیار
 اَمَّتِیْ اَلْمُتَّأَهِّلُوْنَ وَ شِرَارُ اَمَّتِیْ اَلْعُزَّابُ»^{۱۷}
 بهترین افراد امت متأهلانند و
 بدترین امت من عزب‌ها هستند. منظور
 حضرت از این حدیث چیست؟

جواب: عزب‌ها یعنی کسانی که از زیر
 بار مسئولیت خانواده بدون دلیل شانه
 خالی می‌کنند و آماده‌ی فداکاری
 نیستند. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌گوید:

بسیاری از کسانی که جرئت ازدواج ندارند، به این دلیل است که حاضر نیستند خود را برای یک زندگی همراه با همسر و فرزند فدا کنند و محدودیت‌های یک زندگی و تربیت فرزندان را به عهده بگیرند. پس منظور از عَزَب آن‌هایی نیستند که می‌خواهند ازدواج کنند اما شرایط ازدواجشان فراهم نیست، این‌ها را که نمی‌شود گفت بدترین افراد امت پیامبرانند. قرآن می‌فرماید: اگر کسی به خاطر فراهم‌بودن شرایط، ازدواج نکند با خویشتن‌داری عفت خود را حفظ کند تا خداوند امکانات آن را به فضل خود به او برساند.¹⁸ این نوع عذب‌بودن غیر از آن است که انسان به جهت زیر بارنرفتن مسئولیت خانواده ازدواج نمی‌کند. ولی به هر حال ازدواج یک امر مستحب است، لذا حتی ممکن است افرادی باشند که به دلایل دیگر ازدواج نکنند، پس اطلاق بدترین افراد امت به افراد عذب، مربوط به افراد خاص و در شرایط خاص است.

شخصی از حضرت امیرالمؤمنین ♦ در رابطه با ازدواج سؤال کرد؛ حضرت فرمودند: می‌توانی به شیوة برادرِ عیسی ♦ عمل کنی - و ازدواج نکنی - و می‌توانی به سنت حبیب محمد ﷺ عمل کنی - و ازدواج نمایی -

18- «وَلَيْسَتْغَفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (سوره نور، آیه 33).

آن روا یاتی که نشان می‌دهد رسول خدا ﷺ اصرار بر ازدواج دارند و حتی می‌فرمایند: از من نیست کسی که از سنت من - که ازدواج کردن است - فاصله بگیرد، می‌خواهند بگویند: مسلمان حق ندارد در بس‌تر طبیعی زندگی، از ازدواج فرار کند. اما اگر شخص خاصی در موقعیت خاص اجتماعی یا روحی، یا جسمی قرار دارد وظیفه‌اش چیز دیگری است.

آقای می‌گفت پدر و مادر اصرار دارند که ازدواج کنم در حالی که در خودم چنین نیازی را احساس نمی‌کنم، می‌ترسم با ازدواج نه‌تنها برای خودم دردسر درست کنم، بلکه برای آن دختری که با او ازدواج می‌کنم دردسر باشم. این از همان‌هایی است که می‌تواند به سیره‌ی حضرت عیسیٰ ♦ عمل کند.

سؤال: چرا اگر انسان در رابطه با ازدواج شکست بخورد، گویا در همه‌ی زندگی شکست خورده ولی شکست در سایر امور زندگی این‌چنین جانکاه نیست؟

جواب: اگر انسان زندگی را درست شناخت و متوجه شد اهدافی در زندگی هست که باید برای رسیدن به آن اهداف خانواده تشکیل دهد، آن‌هم خانواده‌ای با فضا و فرهنگ دینی. حال اگر با انجام ازدواج متوجه شد همسر او متوجه چنین حساسیتی نسبت به کانون خانواده نیست، این‌جاست که احساس می‌کند در کل زندگی شکست خورده است، وگرنه افرادی که با تشکیل خانواده هدف بزرگی را دنبال نمی‌کنند، اینان نه شکستشان در

زندگی یک شکست جانکاه است و نه پیروزی آن ها یک پیروزی بزرگ است. ازدواجی که بنای زن و مرد عبارت باشد از ترک خود و جای دادن حکم خدا در زندگی، شکستش شکست بزرگ، و پیروزش پیروزی بزرگ است و برای این دو نفر ازدواج عبارت است از ورود در جاده ای که آرام آرام به نتیجه ی بزرگی منتهی می شود، و حال اگر در ازدواج شکست بخورند از آن نتیجه ی بزرگ محروم شده اند.

سؤال: آیا این همه ی فوایدی که برای ازدواج شمردید، ریشه در تجربه ی جنابعالی دارد یا اشارات دینی نیز در این رابطه مد نظر می باشد؟

جواب: فکر می کنم هر دو. قرآن می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»¹⁹ از آیات الهی آن است که برای شما همسرانی قرار داد تا در کنار همدیگر به آرامش و سکینه برسید. اگر در قرآن عنایت بفرمایید واژه ی «سکینه» یک حالت روحانی و الهی است و نه یک موضوع روانی، و لذا خداوند هدف ازدواج را «سکینه» قرار داده است تا انسان ها در یک حالت بقاء و ارتباط با باقی مطلق قرار گیرند و در راستای بستر کمال بودن خانواده امیرالمؤمنین ♦ در وصف فاطمه زهرا (ع) می فرماید: «نِعْمَ

الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»²⁰ چه یار خوبی است همسری که انسان را در سیر طاعت الهی یاری رساند. پس موضوع فواید ازدواج موضوعی است که در عمق آیات و روایات ما مطرح است، چون در یک خانواده‌ی توحیدی، زن و مرد احساس مسئولیت می‌کنند تا بستر خانواده را جهت تعالی توحیدی هم‌دیگر فراهم نمایند و در چنین بستری نتایجی گرفته می‌شود که در شرایط مجرد بودن گرفته نمی‌شود. به همان دلیل که بستر ایثاری که در خانواده فراهم می‌شود شرط بعضی از کمالات است و در چنین بستری است که آن محبت اولیه می‌ماند و پخته می‌شود و گرنه اگر زن و شوهری نتوانند در کنار هم به کمالات معنوی دست یابند، روحیه‌ی نارضایتی از هم‌دیگر در آن‌ها رشد می‌کند و از نتایجی که می‌توانستند با ازدواج به دست آورند محروم می‌شوند.

ملکوت ازدواج

سؤال: مطالعه آثار شما ما را به این فهم کشانده است که همه چیز در این عالم صاحب ملکوتی است، از واجبات و محرمات تا مباحات. ولی بعضی از اعمال برای ما غیرقابل فهم است. راستی ملکوت زناشویی و مقاربت همسران چیست؟ متأهل هستم ولی هرچه می‌اندیشم این عمل را در شأن مؤمن نمی‌یابم. البته چون دستور و سیره‌ی حضرات معصومین^{علیهم‌السلام} است

قابلی انکار نیست و لی به هر جهت در حالت زناشویی گویی عقل رخت برمی بندد و شهوت آدمی را اداره می کند، چگونه برای مؤمنین و در مرتبه‌ی بالاتر برای انبیاء و ائمه^{علیهم‌السلام} قابل تصور است؟

جواب: همان‌طور که بحمدالله خودتان متوجه اید؛ آری! هر حکمی از احکام الهی و هرچیزی به‌جز اعتباریات، صورتی قدسی و باطنی دارد که آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» متذکر آن است و خداوند می‌فرماید: هیچ‌چیز نیست مگر آن‌که خزائن آن چیز در نزد ما است. به این معنا هرچه در آن عالم هست صورت لطیفی چیزهایی است که در این عالم ما با آن روبه‌روئیم. در راستای همین اعتقاد است که متوجه هستیم «قلم اعلی» حقایق معنوی را بر «لوح محفوظ» می‌نگارد و از آن جا بر لوح محو و اثبات نگاشته می‌شود و در انتها در عالم شهود ظاهر می‌گردد. مثل این‌که خداوند بر لوح قلب و عقل انسان حقایقی را می‌نگارد و از عقل بر خیال نگاشته می‌شود و در انتها در اعمال و الفاظ انسان ظاهر می‌گردد. بر همین اساس در عالم اعلی عقل کلی بر نفس کلی تجلی و تراوش می‌کند و حاصل آن حقایقی هستند که از تجلی عقل کلی و قبول نفس کلی پدید می‌آیند. و هر اتحادی اگر در مسیر شرعی باشد با عالم تکوین مرتبط است و از جمله این ارتباط‌ها، ارتباط زن و شوهر است که به مثابه‌ی یگانگی بین عقل و نفس است

و این یگانگی و یا عشق، عامل تداوم وجود و حضور و شور و شغف می‌باشد، چه وجود و بقاء زن و شوهر، چه وجود فرزندی که حاصل این یگانگی و نزدیکی است. در هر حال این نزدیکی صورت زمینی عشق موجود بین عقل کلی و نفس کلی در عالم اعلی است، همچنان که صفات الهی در ذات حق یگانه‌اند و کثرت صفات مانع وحدت ذات نمی‌شود و از عشق و یگانگی نسبت به هم دست بر نمی‌دارند. در نزدیکی زن و شوهر، اسم رب و اسم لطف و اسم باقی و ... به هم می‌آویزند تا شیرینی بقا و شغف حضور دو همسر در وجود هر دو ظاهر گردد و از این بستر به مرتبه‌ی عالی‌تر آن اسماء منتقل شوند و لذا حضرت صادق ♦ در این رابطه می‌فرماید: «إِنَّ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ لَا يُدْرِيَ طَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ؛ مَرْمَةِ لِمَعَاشٍ، أَوْ تَزْوُدَ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ ذَاتِ مُحَرَّمٍ، وَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ يُفْضِي بِهَا إِلَى عَمَلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَاعَةٌ يُلَاقِي إِخْوَانَهُ الَّذِينَ يُفَاوِضُهُمْ وَ يُفَاوِضُونَهُ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَاتِهَا فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ، فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ»²¹

در حکمت آل داود چنین است که شایسته است مسلمان عاقل زمانی از روز خود را برای کار هائی که بین او و خداوند انجام می‌گیرد، اختصاص دهد و زمانی

ديگر برادران ايماني خود را كه با همدیگر در امر آخرت مشاركت دارند، ملاقات كنند و زماني نفس خود را با لذائذی كه گناه نباشد آزاد بگذارد. زیرا اين زمان، آدمی را در انجام وظائف دو امر ديگرش كمك مي‌كند.

ملاحظه مي‌فرماييد كه حضرت مي‌فرمايند از طريق لذت با همسر حلال خود كمك بگير براي ارتباط با خدا و آباداني آخرت؛ «فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ» و معني انتقالي كه عرض كردم به همين معني است، و لذا نه بايد از آن لذت فاصله گرفت، و نه بايد در آن متوقف شد. لذات حرام بر عكس لذات شرعي كه داراي باطن قدسي و عمق معنوي است، بي‌باطن و بي‌ريشه مي‌باشند و به همين جهت عمق جان مرتكبين را ارضاء نمي‌كنند و لذا آن‌ها گرفتار كثرت لذات دنيايي مي‌شوند.²²

سؤال: گاه شبهاتي راجع به جايگاه زن در اسلام مطرح مي‌شود و به آياتي از قبيل 5 و 6 سوره مؤمنون، 24 سوره نساء و 14 سوره آل عمران و آياتی كه مضموني به ظاهر مردسالار دارد استناد شده و مي‌گويند در خطبه 80 نهج البلاغه زنان افرادي كم عقل خوانده شده‌اند يا به علت عادت ماهيانه كه امري غير

22 - براي تحقيق بيشتر نسبت به امر ملكوتي ازدواج به كتاب عالمانه دانشمند محترم حاجيه خانم لطفي‌آذر تحت عنوان «آئين زندگي - همسر داري» رجوع فرمائيد.

ارادی است برای آن‌ها نقص در ایمان قائل شده‌اند. لطفاً راجع به خطبه حضرت و آیات نامبرده توضیح بفرمایید.

جواب: در مورد خطبه 80 نهج‌البلاغه که سید رضی صراحت دارد که پس از جنگ جمل ایراد شده و با توجه به این که روش سید رضی تقطیع کردن خطبه‌های حضرت بوده و قسمت‌هایی را می‌آورده که جنبه‌ی بلاغت آن زیاد بوده معلوم می‌شود عایشه مورد خطاب است. به گفته‌ی آیت‌الله‌جوادى این خطبه هیچ پایگاهی ندارد، چون برهان‌هایی می‌آورد که خود را نقض می‌کند، لذا به اهلش وا می‌گذاریم. برای آن که فرهنگ قرآن را در مورد زنان بدانیم باید آیات زیادی را مدّ نظر قرار دهیم، در ضمن در رابطه با موضوع کنیزان که در جنگ اسیر می‌شدند و به عنوان غنائم جنگی خرید و فروش می‌شدند، لازم است مفصلاً بحث شود، همین قدر بدانید که اسلام با ورود آن‌ها در خانواده‌ی یک مرد مسلمان نه‌تنها پناهی برای او ایجاد می‌کرد و جلوی فحشاء گرفته می‌شد، زمینه‌ی مادر شدن او پیش می‌آمد و جهت شخصیت او تغییر می‌کرد که البته شرح آن احتیاج به بحث طولانی دارد. اما در مورد شخصیت زن در اسلام، عنایت داشته باشید ابتدا باید آیات صریح را که موضوع را روشن می‌کند مورد توجه قرار داد و سپس بقیه‌ی آیات را بر مبنای آن‌ها تحلیل نمود.

ازدواج؛ تولدي ديگر 259

«والسلام عليکم ورحمة اللہ وبرکاتہ»

عوامل بحران خانواده
و
راه های برون رفت از آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ¹

خانواده؛ گسستها و پیوستها

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا * وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»²

و از نمونه‌های تدبیر الهی این‌که از جنس خود شما همسرانتان را آفرید تا در کنار همدیگر آرامش داشته باشید و بین شما محبت و از خود گذشتگی به وجود آورد، این‌ها نشانه‌هایی از ربوبیت حضرت ربّ است برای آنهایی که اهل تفکرند.

خانواده؛ اولین واحد توحیدی

خانواده یکی از مظاهر فرهنگ و ادب هر دوره، و پایه آن است و نیز جزیی از فرهنگ و ادب جامعه است. در فرهنگ دینی، خانواده واحدی است توحیدی که با توحید الهی ارتباط دارد و همچون

1 - این بحث برعکس مباحث گذشته که سخنرانی‌های استاد بوده، به عنوان مقاله به سمینار خانواده ارائه شده است.

2 - سوره روم، آیه 21.

اسماء الہی کہ ہمة آن اسماء، مستغرق ذات احدى هستند، ہمة اعضاء خانواده نیز مستغرق روح واحد خانواده می‌باشند و لذا در فرهنگ دینی؛ خانواده اولین واحد توحیدی روی زمین خواهد بود، در این حالت، عالم محسوس در نظام خانواده، جلوه صورت عالم معقول می‌شود و عالم شہادت، متذکر عالم غیب می‌گردد.

از نظر دین؛ خانواده معنی «وحدت در عین کثرت، و کثرت در عین وحدت» است. به‌طوری که ہمة اعضاء در عین این کہ ہرکدام خودشان هستند، مستغرق در دیگری می‌باشند و ہمة و ہمة مستغرق در روح حاکم بر خانواده. چنین خانہ‌ای راہ ارتباط انسان با خدا را می‌گشاید، بہ‌طوری کہ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نِعْمَ صَوْمِعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ»³ چہ نیکو صومعہ و عبادتگاہی است خانہ‌ی مسلمان برای او.

گستegi خانوادہ، يك بحران

وقتی از نقش روا بط جدیدی کہ در برخورد با فرهنگ غرب، در زندگی ما وارد شد غفلت کردیم، نسبت بہ مشکلات جدید، ساده‌لوحانہ بر خورد می‌کنیم، گمان می‌کنیم گران‌فروشی کاسبان ایرانی در سدة اخیر، پدیده‌ای است شخصی و گذرا، و یا گمان می‌کنیم طلاق‌های میلیونی در خانوادہ‌های ایرانی صرفاً بہ جہت غفلت از رعایت حقوق خانوادگی

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 265
از آن

و نبودن قانون حمایت از زنان است. غافل از این که در فرهنگ مدرن، عهد انسان با خدا و اعتقاد به قیامت - که زندگی خاصی را به همراه می آورد - فراموش شده و دیگر فضای زندگی متذکر خدا و قیامت نیست، تا حقوق خانوادگی معنی حقیقی خود را داشته باشد.

باید متوجه شد یورش بزرگی از طریق فرهنگ غربی به فرهنگ اسلامی شده است. ما به کمک فرهنگ اسلامی در برابر حمله مغول، همه با هم برادرانه به مقابله برخاستیم و نه تنها از بین نرفتیم، بلکه با اتحاد هر چه بیشتر، هویت اسلامی خود را تقویت کردیم. ولی در مقابل حمله فرهنگ غرب، هم آن برادری و هم اسلام عزیز را فراموش کردیم و به جای مقابله با آن فرهنگ، دانسته یا ندانسته به استقبالش رفتیم و لذا روز به روز فرهنگ دشمن بیشتر نفوذ کرد و ما را از خطرات دشمنی اش غافل نمود و ما نیز آن را همراهی کردیم، دنیا و دنیاداری محور و هدف زندگیمان شد و دین و دینداری و حیات ابدی به حاشیه زندگی رفت و در نتیجه از بزرگ ترین نعمت خدا در زمین یعنی «خانواده توحیدی» محروم شدیم، و هنوز هم متوجه نیستیم این محرومیت، محرومیت از اساس زندگی است و گمان می کنیم با ادامه یک دینداری نیم بند می توانیم از بحرانی که در نظام خانواده به وجود آمده در امان باشیم. وضعیت ما در حال حاضر آنچنان نیست که بتوانیم در مقابل

خطري که خانواده را تهديد مي‌کند ايستادگي ک‌نيم، چرا که از يك طرف بحران فوق‌العاده بزرگ است به طوري که خود جهان غرب را به‌کلي ريشه‌کن خواهد کرد، و از طرف ديگر هنوز ما از زمينه‌هاي ديني خود به نحوه شايسته در اين شرايط بحراني استفاده نکرده ايم. نجات از اين خطر نياز به کاري بزرگ دارد، بسيار بزرگ‌تر از آن‌چه در دفاع هشت‌ساله انجام داديم.

طبق آمارها در دنياي مدرن، گسستگي خانواده‌ها ديگر يك مشکل اجتماعي نيست، بلکه يك «بحران» است. «در آمريکا سال 1988 براساس آمار گزارش شده، از هر سه ازدواج، بيش از يکي به طلاق انجاميد. در تحقيق ديگري توسط مارتين و بامپاس، دوسوم ازدواج‌ها در آمريکا در سال 1989 به طلاق انجاميد. در سال 1980، 40% کودکان سوئدي از مادران بي‌شوهر زاده شدند. در فرانسه در سال‌هاي 1982 و 1986 شمار اين کودکان تا 50% افزايش داشته است. در آمريکا در سال 1989 يک‌ميليون کودک از مادراني متولد شده‌اند که هرگز ازدواج نکرده‌اند. در سال 1985 در فرانسه 27% مردان 30-40 ساله و 26% زنان 34-30 ساله تنها زندگي مي‌کنند».⁴ اين آمارها نمونه بسيار مختصري از وضع

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 267
از آن

گسستگی خانواده در جهان غرب است. «نیمي از ازدواج ها در اتریش به طلاق منجر می شود و زندگی متوسط اتریشی ها به طور متوسط 9/5 سال دوام دارد، که البته در کشور آمریکا، وضع بسیار از این هم بدتر است».⁵

«از 1960 تا 1990 تولدهای نامشروع در امریکا 400% افزایش یافته است. در ابتدای قرن 21 از هر دو کودک امریکایی یکی نامشروع به دنیا می آید، 80% مادرانی که این فرزندان را به دنیا می آورند گرفتار فقر می شوند. در امریکا روزانه 1300 کودک نامشروع به دنیا می آید و 1100 کودک دیگر سقط می شوند».⁶

به گزارش ایرنا؛ در آمریکا نسبت به سال های گذشته تعداد کودکان متولد شده از زوج های ازدواج نکرده، شش برابر شده، به طوری که تقریباً از هر سه کودک متولد شده یکی حرام زاده است.⁷
.....

اگر علت این گسستگی در خانواده را عمیقاً بررسی کنیم و ابعاد آن را هم خوب بشناسیم، آن وقت است که گسستگی خانواده را به عنوان يك پدیده جدی برای آینده کشور باید مورد توجه قرار داد و در راه نجات کشور از چنین

5 - روزنامه کیهان 84/4/16.

6 - نشریه سیاحت غرب، مرکز پژوهش های سازمان صدا و سیما شماره 7.

7 - روزنامه کیهان 85/2/5.

آینده‌ای به جدّ بکو شیم و نیز سعی خواهیم کرد در برخورد با این پدیده، از سطحی‌نگری پرهیز نموده و عمیقاً مسئله را ریشه‌یابی نماییم و از خود بپرسیم؛ به‌راستی چه رابطه‌ای بین فرهنگ غرب و گسست خانواده وجود دارد که هر جا این فرهنگ حاضر شد، اولین نتیجه تخریبی آن، گسست خانواده است.

به گفته‌ی «دیویداچ اولسون» استاد علوم اجتماعی در دانشگاه مینوستا و از جمله صاحب‌نظران حوزه خانواده در آمریکا: «شواهد، بیانگر آن است که هرچه جوامع غربی‌تر می‌شوند، بر میزان طلاق در آن‌ها افزوده می‌شود. بیست سال پیش پدیده طلاق به ندرت در ژاپن اتفاق می‌افتاد، پنج سال پیش پدیده طلاق در چین پدیده غیر محسوسی بود، اما در همین مدت کوتاه آمار طلاق و شکل‌گیری پدیده هم‌خانگی بدون ازدواج در پکن به نحو فزاینده‌ای افزایش یافته».

اولسون در ادامه سخنان خود می‌گوید: «متأسفانه حدود بیست سال پیش که در آمریکا زوجین علیه نظام ارزشی والدین و جامعه‌شان دست به اعتراضاتی گسترده زدند، نتیجه‌اش تجویزی برای زندگی جدید شد. یعنی هم‌خانگی بدون ازدواج که در آن زوجین نیازی به زندگی مشترک در خود احساس نمی‌کنند و چون بخشی از مسائل ازدواج به روابط جنسی باز می‌گردد، و شرایط امروز به نحوی است که دیگر افراد نیاز به چنین انتظاری در زندگی مشترک ندارند و می‌توانند به

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 269
از آن

سهولت در جامعه خود را ارضاء نمایند و از این رو با ارضای خود خارج از زندگی مشترک، تعهدی نسبت به مقوله ازدواج هم ندارند، اساساً بقیید و بندی جنسی و عرف شدن هم خانگی بدون ازدواج، مردم را بسیار منفعتجو و بی‌توجه به ارزش‌های روا بط خانوادگی ساخته است».

می‌گوید: «با روی کار آوردن زنان به کار بیرون خانه، پس از ساعات کار و بازگشت همسران‌شان به منزل، روا بط صمیمی گذشته جای خود را به روا بطی سست و متزلزل داد...».

در ادامه می‌گوید: «آنچه بیش از همه چیز جامعه را به سوی طلاق سوق می‌دهد، استرس و شتابزدگی در زندگی جدید است. همه چیز در این زندگی به قدری شتاب گرفته که شتاب در کارها، به نیاز یکایک افراد تبدیل شده، مردم باید با یکدیگر مبارزه نمایند تا وقتی، برای تنهایی بیابند و خلوتی بدون دردسر داشته باشند».⁸

عزیزان عنایت داشته باشند اگر روند غرب‌گراییِ جوامع اسلامی تغییر نکند، فرهنگ غرب با تمام لوازم خود جای خود را در جامعه باز خواهد کرد.⁹ لذا در آینده با نوعی از زندگی روبه‌رو خواهیم شد که می‌خواسته‌ایم از آن فرار

8 - مجله سیاحت غرب، سال سوم شماره 1384.

9 - برای بررسی موضوع تمامیت‌خواهی فرهنگ غرب، به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» رجوع فرمایید.

کنیم،¹⁰ و چون جامعه آمریکای صورت تمام‌نمای فرهنگ غرب است، توجه به وضع موجود آن جامعه، آیینه خوبی است برای نمایش آینده سایر جوامعی که به‌طور جدی با مسأله بحران خانواده برخورد نکرده‌اند.

آقای دکتر جیمز سی‌دایسون در رابطه با بحران خانواده در آمریکا می‌گوید: خانواده‌هایی که با زوج‌های ازدواج نکرده اداره می‌شود رشد 72٪ یافته و همچنین تعداد خانواده‌هایی که به وسیله یک مادر مجرد یا پدر مجرد اداره می‌شوند با رشدی 25 و 62٪ روبه‌روست، و برعکس؛ تعداد خانواده‌های هسته‌ای مرسوم، به کمتر از 25٪ کلی خانواده‌ها کاهش یافته است. امروزه 33٪ نوزادان به مادران ازدواج نکرده تعلق دارند، در حالی‌که آمار مشابه در سال 1940 میلادی فقط 3/5٪ بود. هم‌خانگی یک زن و مرد - بدون ازدواج رسمی- در دوره‌ای 38 ساله از 1960 تا 1998 رشد 1000٪ داشته. همچنین تعداد خانواده‌های مربوط به همجنس‌بازان سر به فلک گذاشته است. از دیگر سو، ما با رشد فزاینده تعداد زنان ازدواج نکرده در دهه‌های سوم و

10 - به گزارش شبکه تلویزیون العربیه آمارهای وزارت دادگستری عربستان نشان می‌دهد در مدت یک‌سال میزان طلاق به 24000 مورد رسیده که این میزان، 24٪ از مجموعه ازدواج‌ها محسوب می‌شود. (روزنامه کیهان 1385/10/3)

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 271
از آن
چهارم زندگی آن ها رو به رو هستیم که
تمایل دارند فرزندان خود را به
تنهایی به دنیا بیاورند و تربیت
کنند.¹¹

وي در ادامه مي‌گويد: « خانواده
سنتي، مؤثرترين محيط براي گسترش
تعاليم دين بوده، اكثر مؤمنين در
كودكي متدين شده‌اند و اين انتخاب دين
تحت تأثير و راهنمايي والدين آن ها
صورت گرفت و با نابودي اين نهاد؛ به
هر ترتيب ايمان و اعتقاد نسلها به
مخاطره مي‌افتد». ¹²

در ادامه مي‌گويد: «يکي از
پژوهشگران افکار عمومي به نام
جورج بارنا معتقد است اگر يك دختر يا
پسر تا سن 14 سالگي با دين مسيح آشنا
نگردد، تنها 4% احتمال دارد در سنين
14 تا 18 سالگي به مسيحيت ايمان آورد
و احتمال گرايش اين فرد در بقيه عمر
تنها 6% است. اين آمارها نکته‌اي را
روشن مي‌کند که خانواده در تبليغ و
گسترش مذهب نقش اساسي دارد».

همچنان که عرض شد فاجعه بزرگ براي
جامعه ما آن است که يا اين پديده را
ناديده بگيريم و يا در برخورد با آن
گرفتار سطحينگري شويم و عميقاً مسأله
را ريشه‌يابي نکنيم.

اومانیسم، ریشه فرو ریختن خانواده¹³

ریشه فرو ریختن خانواده در دنیای مدرن و در فرهنگ مدرنیته را باید در اومانیسم یعنی اصالت بشر و خودبنیادی او دانست که عبارت است از اصالت دادن به نفس امّاره، در مقابل اصالت دادن به بندگی خدا.

حال پس از دقت به روح و فرهنگ اومانیسم که بشر را به جای خدا، ملاک همه بدی‌ها و خوبی‌ها می‌داند و در این فرهنگ «بد» چیزی است که بشر نخواهد، و «خوب» چیزی است که بشر بخواهد. آیا در چنین فرهنگی حفظ خانواده به هر عنوانی ممکن است؟ و به عبارتی دیگر آیا جمع «اصالت نفسانیات» با هر عنوانی با «حفظ خانواده» ممکن است؟ آن‌هم حفظ خانواده‌ای که شرط بقائش عدم حاکمیت نفسانیات است. زیرا که در حاکمیت نفسانیات هیچ جمعی به عنوان جمع هم‌دل باقی نمی‌ماند، یا همه پراکنده‌اند و یا همه مقهور قدرت یک فرد قرار می‌گیرند، که هیچ‌کدام از این دو نوع جمع، جمع خانواده نیست.

خانواده مرکب از اجزای پراکنده‌ای که در کنار هم آمده باشند نیست، بلکه جمع یگانه‌ای است برای زندگی و پایداری در زیر پرتو مودّت و رحمت حق.

13 - در این قسمت مقاله از کتاب «مبانی نظری تمدن غرب و مناسبات انسانی» نوشته دکتر رضا داوری نکاتی اقتباس شده است.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 273
از آن

یعنی جمعی که امکان پرورش خود را همواره در چشمه سار آرامش جستجو می کنند و مسلم با پذیرش تمدن غربی یا «اومانیسم» که ناخودآگاه در روح و روان افراد غیر موحد جریان می یابد، خانواده باقی نمی ماند.

تصور غلط غرب، از زن

متأسفانه ظلم و ستم علیه زنان در دنیای غرب، بیشتر ریشه در ساختار فکری و فرهنگی دارد و شبیه ظلم بر زنان در جوامع دیگر نیست. در جوامع غیر غربی ظلم به زنان یک رفتار منفی بوده و هست، در حالی که در فرهنگ غرب بحث روی انسان بودن یا انسان نبودن او بوده است. ارسطو زن را نسخه دوم مرد می داند و با نهایت تأسف همین طرز فکر وارد متون مقدس شده و امروز واقعاً یک مسیحی متدین چنین می پندارد و عملاً با همین منظر به زن و دختر خود می نگرد.

از سال 1750 میلادی زن در کارخانه کار می کرد ولی حقوقش را باید شوهرش بگیرد، و این جا بود که زنان غربی در مقابل چنین جامعه ای با آن تفکر دینی باید کاری می کردند تا ساختار حقوقی زن در جامعه تغییر کند، و لذا فرهنگ «فمینیسم» با شعار احیاء حقوق زنان شروع شد، ولی برای تحقق این هدف به نتایج سخت خطرناک گرفتار شدند. گفتند: آن چیزی که در طول تاریخ موجب ظلم به زنان شده، وجود نقش های جنسیتی

است و اگر زنان بخواهند به حقوق برابر با مردان برسند باید با نقش‌های جنسیتی مقابله کنند، و آنچنان در این مسیر جانب افراط را گرفتند که گفتند: نقش‌های جنسیتی هیچ حقیقتی ندارد، و معلول جامعه‌ی مردسالار است. و واقعاً به این توهم رسیدند که زن از نظر احساس و عاطفه و توان جسمی با مرد تفاوت ندارد و تاریخ، مردسالاری این‌ها را بر زنان تحمیل کرده و متأسفانه بسیاری از زنان غربی شعار فمینیست را باور کردند.

گفتند: نقش جنسیتی یکی نقش مادری و دیگری نقش همسری است، و چون زنان این دو نقش را پذیرفته‌اند مورد ظلم قرار گرفتند و لذا شعار «فمینیسم افراطی» تا مرز نفی مادری و همسری برای زنان جلو رفت.

در حالی‌که زیست‌شناسان و روانشناسان غربی در جواب فمینیسم می‌گویند: درست است که در رابطه با زن و مرد با انسان روبه‌رویم، ولی با دو نوع انسان، و طوری آن‌ها با هم متفاوت‌اند که گویا از دو کره‌ی جداگانه آمده‌اند و این طور نیست که اگر آن دو را در شرایطی واحد تربیت کنیم یک طور عمل کنند.

در هر حال زنان غربی در مقابل ظلم اجتماعی و تاریخی خود طوری عمل کردند که عملاً گرفتار ظلم مضاعف شدند و خانواده که بهترین شرایط تعالی روح زن بود و با ساختار جسمانی زن بیشتر

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 275
از آن

همخوانی داشت، از دست زن غربی تا حد زیادی رفت و فمینیسم از این طریق موجب بحران خانواده شد و به تبع آن عامل اضمحلال اخلاق و رشد فحشاء گشت و به گفته منتقدین به فرهنگ غربی: «مدرنیته حریم خصوصی را بر زنان تنگ کرد چنان که دیگر زنان با خود خلوت ندارند».

آنچه هنوز جوامع سنتی را به بحران‌هایی شبیه بحران جهان غرب گرفتار نکرده است، حضور زنان در فعال‌نگداشتن خانواده و دل‌سوزی نمودن برای حفظ آن است، می‌توان گفت: رمز پایداری هر جامعه‌ای در مقابل بحران خانواده در جهان غرب، ایثار زنان است در حفظ ساختار خانواده و به همین جهت جهان غرب تلاش می‌کند نقش سنتی زنان را در جوامع غیر غربی تخریب نماید تا بتواند در این جوامع نیز نفوذ کامل داشته باشد، و مسئولیت اساسی متفکران جامعه اسلامی برای تعریف درست از نقش زنان در حفظ خانواده می‌تواند تأثیر این خطر را کاهش دهد.

غرب از نقش زنان به صورت فمینیستی آن در جوامع تجددزده نهایت بهره‌برداری را کرده و می‌کند، تا زنان را برای جامعه به‌عنوان یک معضل جلوه دهد، درست بر عکس آنچه زن می‌تواند به عنوان یک رحمت برای جامعه باشد.

در منظر دینی از آثار ظلمات آخرالزمان؛ شبیه شدن زنان به مردان و شبیه شدن مردان به زنان است. یعنی آن

دو جنس، از کارکردهای متفاوتی که خداوند در اختیار آنان گذارده فاصله می‌گیرند و در نتیجه موجب بحران نسل و عاطفه و اخلاق می‌شوند.

در دستورات دینی نظر بر این است که هر کدام از زن و مرد به تنهایی ناقص‌اند و با همدیگر کامل می‌شوند و به همین جهت شریعت در تفکیک نقش زن و مرد اصرار می‌ورزد تا امکان رفع جذبه‌های نقص هر کدام توسط دیگری به راحتی فراهم گردد.

راز احیاء خانواده اصیل

حفظ عادات خشک و خالی خانوادگی باقی‌مانده از فرهنگ گذشته را نباید به اسم حفظ خانواده قلمداد کرد. این بیگانگی‌ها در خانواده‌ها که آدای یگانگی در می‌آورند، کجا، و آن یگانگی اصیل خانواده دینی و توحیدی کجا؟ که در آن هرکدام از اعضاء عامل سُکناگزیدن دیگری در محل خانواده خواهند بود.

اصرار بر عادات خشک و خالی، بدون برگشت به ریشه‌های بقای خانواده، ما را از اصل مطلب دور می‌کند و برسرگردانی‌مان می‌افزاید، و لذا باید توجه داشت که با پند و اندرز نمی‌توان خانواده‌ای را که به جهت اومانیزم یا اصالت دادن به نفس امّاره در حال فروریختن است بر پا نگه داشت، عامل برپاداشتن خانواده اصیل، یعنی «خانه

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 277
از آن

توحید» برگشت به روح بندگی است. در چنین خانه ای هیچکس بر هیچکس حکومت نمی‌کند، بلکه خدا است که حاکمیت دارد و همه افراد هم در فضای روحانیت بندگی خدا، پذیرای حکم خدا در خانه هستند و این است رمز و راز یگانگی در خانه و سکنی‌گزیدن در آن.

حفظ گذشته توحیدی خانواده، در فضای تمدن اومانیسمی محال است. همچنان که اومانیسم با علم و تمدن گذشته توحیدی ما نمی‌تواند مناسبتی داشته باشد و با خانواده توحیدی گذشته ما هم هیچ مناسبتی ندارد. نه خانواده امروزی، کوچک‌شده خانواده گذشته است و نه علم امروزی، رشدیافته علم گذشته است. علم امروز به عالم و آدم از منظری دیگر می‌نگرد که در نگاه آن، نه آدم بنده خدا است و نه عالم آیت حق. آدم‌ها ابزاراند و عالم هم شيء ای که باید هرچه بیشتر در آن تصرف کرد و از آن سود برد، در چنین منظری سرنوشت خانواده جز گسستگی نخواهد بود.

انسان، گرگ انسان می‌شود

اومانیسم که تحت عنوان اصالت بشر آن را مطرح می‌کنند همان اصالت نفس امّاره است، به معنی تصرف در همه چیز، حتی تصرف در انسان و در نتیجه با یک نوع استبداد ملازمه دارد. بشر در نگاه اومانیسمی معنی‌اش عوض می‌شود و آنانیّت، محور همه چیز او می‌گردد،

چیزی که مبنای تمدن و خانواده امروز غرب است. در چنین حالتی همه‌ی اعضای خانواده می‌خواهند بر یکدیگر حکومت کنند و هرکس می‌خواهد حق بقیه را به نفع خود مصادره نماید.

با توجه به نکته‌ی فوق، باید متوجه بود طی یک تحول طبیعی، خانواده قدیم به صورت خانواده جدید در نیامده است، بلکه موضوع عبارت است از تغییر جهتی که خانواده جدید نسبت به خانواده قدیم پیدا کرده، تغییر جهت از بندگی خدا به آنانیّت و یا بندگی نفس امّاره.

راه حلّ اساسی

مسلم ما نمی‌توانیم نسبت به امر خانواده بی‌اعتنا باشیم، ولی به صورتی هم که امروزه معمولاً خانواده مورد اعتنا و بحث قرار می‌گیرد، اعتنای واقعی به مشکلات خانواده نیست، این هنر نیست که یک راه حل مقطعی بدهیم و گوشمان را به نقص‌های آن راه حل ببندیم. هنر آن است که قبل از این‌که با ناکامی برنامه‌هایمان روبه‌رو شویم، آن ناکامی را گوشزد کنیم. و لذا باید متوجه بود، اگر در مواردی مثل کنترل موالید و مسائلی نظیر آن، نتایجی به‌دست آید در اساس مشکلات موجود خانواده و رفع گسست‌های آن اثری ندارد، زیرا مسائل کلی مثل کنترل موالید و پند و اندرزهای سطحی، ربطی به ویرانی بنیان خانواده‌ای که براساس

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 279
از آن

اومانیسم شکل گرفته، نمیتواند داشته باشد، و فضای خانواده ای که از دست رفته است را نمیتواند به ما برگرداند.

اگر خانواده کنونی دچار گسست و پریشانی است، این پریشانی و گسست و عدم همدلی، امر عارضی و ظاهری نیست که بر اثر عوامل خارجی به وجود آمده باشد و عواملی از همان نوع بتواند آن را مرتفع کند، باید بشر از فرش به عرش برگردد تا به خانواده ای که عامل سُکنای بشر است، دست یابد. و چنانچه بشر بفهمد وقتی خانواده صورت حقیقی به خود گرفت چه برکاتی به همراه دارد، در پیدایش آن خواهد کوشید.¹⁴

باید مردم ما در صدد ادامه تمدن دینی خود باشند و علت گسستگی در خانواده را ریشه ای ارزیابی کنند تا در درمان آن موفق باشند.

خصوصیت خانواده جدید

در خانواده جدید، اعضای خانواده همه در عرض یکدیگرند، و مراتبی که خداوند برای والدین تعیین کرده است، نادیده گرفته میشود، و لذا انسان هایی که همه در عرض یکدیگرند، هرکدام هروقت بخواهند از خانه و خانواده جدا میشوند، بدون آنکه در این جدایی احساس ضرر و خسران بکنند. پیدا است

14 - به بحث «سکنای گمشده» که در مباحث آینده طرح میگردد، رجوع شود.

که در این وضع، خانواده بنیادی ندارد، و در عین‌ی که همه افراد از این بی‌بنیادی گله‌منداند، هیچ‌کس هم حاضر نیست به‌جهت غلبه اومانیسم و اصالت منیت‌ها، مراتب الهی و حقوق معنوی افراد را در خانواده رعایت کند، رعایت حقوق مادر، پدر، زن، شوهر، فرزند، همه مورد غفلت قرار گرفته است.

از طرفی باید به این مسئله نیز توجه داشت که اگر پیوند و یگانگی اعضاء خانواده، با اعماق روح بشر نسبتی نداشته، انسان‌ها در هر گوشه دنیا برای حفظ آن به تدبیر و تعلیم و تربیت متوسل نمی‌شدند، و نگران فروپاشی آن نبودند. با اندکی تأمل می‌توان فهمید پیوندی که بشر با خانواده دارد نظیر نسبت او با دیانت است و لذا است که با دین قوام می‌یابد و حفظ می‌شود. و همچنان‌که اصل دین نیز با رعایت قیده‌ها و دستورات خاصی که از طرف خداوند آمده، ادامه می‌یابد و شخص دیندار برای حفظ دین باید آن قیده‌ها و دستورات را رها نکند، خانواده نیز با دستورات و قیدهایی که دین برای اعضای آن تعیین کرده است حفظ می‌شود و اعضای خانواده برای حفظ آن باید خودشان مقید باشند آن دستورات را رها نکنند، وگرنه نگرانی از فروپاشی خانواده مذهبی رعایت قیدهایی که باید بر آن گردن نهاد، یک نگرانی بی‌حاصل است.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 281
از آن

وقتی ارزش خانواده را شناختیم، می‌فهمیم که باید در مراقبت از آن سخت کوشا بود و در این حالت است که پایبندبودن به قیدهایی خانوادگی برای ما گوارا می‌شود.

با ید روشن شود در نظام خانواده اسلامی، بشر به چه چیزی دست می‌یابد که غفلت از آن بزرگ‌ترین محرومیت زندگی‌اش به حساب می‌آید. در بحث «سُکنای گم‌شده» سعی شده معنی و برکات حضور خانواده اسلامی روشن شود، تا معلوم گردد چرا باید بشریت تمام تلاش خود را برای احیای خانواده اسلامی به‌کار گیرد.

دگرگونی در معنی خانواده

دگرگونی در معنی خانواده موجب از بین رفتن سُکنای حقیقی شده به طوری که بشر دیگر مسکن ندارد، چون خانواده از معنی دینی خود بیرون رفته، دیگر کسی بهشت را در زیر پای مادران جستجو نمی‌کند. همه اعضا خانواده به یکدیگر به‌عنوان يك ا بزار می‌نگرند و هیچ‌کس آرا مش خود را در دی‌گری نمی‌پا بد، و هیچ‌کس نمی‌خواهد منشأ آرا مش دی‌گری باشد. هیچ‌کس تلاش نمی‌کند نور «مودّت و رحمت» را که خداوند به والدین داده است، پاس دارد و با اندک حادثه‌ای مودّت و رحمتِ خدادادی زیر پا گذارده می‌شود، بدون آن‌که هیچ‌کدام نگران قهر و غلبه کدورت در فضای خانه باشند، هیچ‌کس نگران فرو ریختن سرای بقاء و

خانه سؤکنی نیست، آیا بشر نیاز به بقاء و سؤکنی ندارد؟ آیا در جایی غیر از خانواده می‌توان آن را سراغ گرفت؟ آیا برای نجات از این گسست و برگشت به آن پیوست، راهی جز احیاء خانواده به روش دینی در پیش داریم؟

یگانه‌شدن دو انسان از دو سوي زندگی

همان‌طور که پل، سبب می‌شود که هر کدام از کناره های رودخانه، در سوي دیگر قرار گیرد و پل، هر کناره‌ای را در همسایگی با دیگری وارد می‌کند و دو طرف پهنه‌های رودخانه را در کنار هم می‌آورد، ازدواج؛ دو انسان را که هر کدام در يك سوي از زندگی قرار دارند، به سوي دیگر متصل می‌کند، و همچنان که از طریق پل، دیگر کناره رودخانه، کناره نیست، و دو طرفی بودن دشت‌ها نیز از بین می‌رود و به همدیگر می‌پیوندند، در ازدواج نیز تفرقة همه کرانه‌های انسان به اتصال و زنده‌دلی تبدیل می‌شود و این مع‌جزة «پیوند» است.

دیری است که اندیشه ما به کم‌بها دادن به خانواده عادت کرده است و به چیزی غیر قابل درك تبدیل شده و آنچه در سرشت خانواده نهفته است، دیده نمی‌شود. اگر خانواده «پیوند»، آری «پیوند» نباشد، خانواده نیست. هر کدام از اعضاء اولیه خانواده یعنی

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 283
از آن

دوهمسر، به یمن وجود «پیوند»، قدم به عرصه وجودی جدید گذاشتند. پس اگر در سراسر وجود خانواده، این پیوند و آن هم پیوندي مقدس و پایدار حاکم نباشد، در واقع وجودش را از دست داده است و دیگر اعضای آن از فضاي حقیقی خانواده که همان سکني‌گزیدن است، محروم گشته اند.

فمینیسم و حیلەي سرمایه‌داری جهت ویرانی خانواده

از جمله نکاتی که باید در موضوع خانواده در شرایط جدید، مورد توجه قرار داد، موضوع حضور زنان در صحنه فعالیت‌های اجتماعی است، آن نوع فعالیت‌هایی که به نوعی با شخصیت زن هماهنگی و سازگاری دارد، چراکه شرایط جدید طوری نیست که زنان به صرف کار در خانه، امکان انجام کارهایی افزون‌تر از همسر داری و تربیت فرزند را نداشته باشند و در راستای نگاه به زن، از این زاویه امام‌خمینی «رحمة‌الله‌علیه» در وصیت‌نامه سیاسی- الهی خود می‌فرمایند:

«ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه‌های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند».

امام‌خمینی «رحمة‌الله‌علیه» حتی سخت‌گیری‌های مقدس‌آبانه را که منجر به عدم حضور زن حتی در صحنه‌های آموزش نظامی

می‌شود، یکنوع قید خرافه‌ای می‌دانند و می‌فرمایند: «این قیدها را دشمنان برای منافع خود، به دست نادانان و بعضی از آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده‌اند».¹⁵

پس ملاحظه می‌فرمایید در یک نگاه دینی ناب و سالم هرگز نمی‌توان از حضور زنان در صحنه‌های اجتماعی - اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و تربیتی- جلوگیری کرد. بلکه برعکس، وظیفه همهٔ آحاد جامعه است که با ایجاد بستری طبیعی چنین حضوری را شکل دهند و مسلم چنانچه این حضور در بستر طبیعی خود جریان یابد علاوه بر این‌که جامعه از جذبه همسر بودن و مادر بودن زنان در خانه محروم نمی‌گردد، بلکه از توانایی آنان در حوزه‌های دیگر نیز برخوردار خواهد شد، و از همه مهم‌تر زنان احساس نمی‌کنند از نظر اجتماعی در درجهٔ پایین‌تری از مردان قرار دارند و حقوق انسانی آنان ضایع شده است، که چنین احساسی خسارات فوق‌العاده زیان‌باری برای خودشان و خانواده و فرزندان‌شان خواهد داشت.

فمینیسم با شعار آزادی زنان و حضور آنها در فعالیت‌های اجتماعی، مسیری را برای آنان تعیین می‌کند که با احساس استقلال در مقابل مردان، سخت به ویرانی خانواده می‌انجامد. در حالی که

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 285
از آن

اسلام با توجه به شرایط جدید که امکان فعالیت زنان در بیرون خانه فراهم است مسیری را می‌گشاید که در عین حضور زنان در فعالیت های بیرون خانه، نقش مادری و همسری آنها مورد غفلت قرار نگیرد.

زن و اسارت جدید

آنچه باید مورد دقت قرار گیرد نقشه‌هایی است که نظام سرمایه‌داری در سال‌های اخیر برای هرچه بیشتر بهره‌برداری از زنان به‌کار بسته است به‌طوری که با شعار فمینیستی و رهایی‌دن زن از کار منزل و وظایف خانواده، زن را - به‌عنوان نیروی کار ارزان و مطیع و پرحوصله و پردقت- به خدمت در کارخانجات و مراکز توزیع کالا واداشته و عملاً او را با همان مشاغل شبه خانگی، به خدمتکاری جامعه گماشته است، اما اینجا دیگر در خدمت صاحبان ثروت است، بدون توجه به نیازهای روحی آنان، و متأسفانه عده‌ای از زنان، بدون آن که متوجه شوند چه نقشه‌ای برای آنها کشیده شده و بنا است در چه دامی سقوط کنند خودشان پیدشتاز شعارهایی هستند تحت عنوان «جنبش آزادی زنان» و معلوم نیست از چه چیزی می‌خواهند آزاد شوند و به چه چیزی مکلف گردند.

جنبش فمینیسم در برخی جوامع صرفاً نظم سنتی خانواده را از هم گسست،

بدون آن‌که قادر باشد نظم قابل قبول و سالم دیگری را جایگزین آن سازد و لذا تخم دشمنی و رقابت را در فضای پاک خانواده پراکند و وفا و موّدت و رحمت، جای خود را به رقابت و بی‌مهری داد و خانواده به شرکت تجاری منفعت‌طلبانه تبدیل شد و همه اعضا خانواده به‌خصوص زنان گرفتار بحران روحی بی‌عاقبتی، غمزدگی و بیهوده‌بودن شدند و همه این‌ها عوارض پشت‌کردن به خانواده‌ای است که با قیود دینی اداره می‌شود و در آن هرکس موظف به وظایفی نسبت به خود و نسبت به سایر اعضای خانواده است.

فمینیسم یا جنگ بین زن و مرد؟

فمینیسم یا جنبش به اصطلاح دفاع از حقوق زنان طوری به صحنه آمده که گویا باید به جنگ مردان بیاید و لذا فضای تفاهم و موّدت که خداوند بین زن و شوهر به وجود آورده است را به شدت تخریب می‌کند و از این طریق لذت آرامشی را که یک خانواده می‌تواند با پذیرفتن حقوق متقابل زن و مرد، به وجود آورد، به کلی از بین می‌برد، به طوری که پروف‌سور را برت، اچ بورگ می‌گوید: «امروزه با مشکلات زیادی که جنبش فمینیسم بر زنان تحمیل کرده یعنی آزادی‌ها و انتخاب‌های بی‌شمار و حیران‌کننده‌ای که بر سر راه زنان قرار داده، زنان جامعه را مجبور کرده

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 287
از آن
.....

برای تسکین آلام خویش، تئوری که نه
قرون وسطایی «توطئه مردان علیه زنان»
را بپذیرند».¹⁶

از جمله پیشفرضهای ناصواب
فمینیستی، پست پنداشتن زاییدن و
تربیت فرزند و همسر داری، برای زنان
است. در این عقیده، گذشته زنان در
تاریخ- به عنوان مادران- بی ارزش قلمداد
شده است و چنین تلقی می کنند که در
طول تاریخ توسط مردان، به زنان ظلم
شده است و زنان مجبور شده اند در خانه
بمانند و همسر داری و مادری کنند که
به واقع باید گفت چنین قضاوتی نسبت به
گذشته زنان توسط مدافعان حقوق زن،
ظلم مضاعفی است به زن. راستی در
افتخارات گذشته تاریخ، زنان هیچ کاره
بودند؟! این است نتیجه دفاع از حقوق
زن؟

تنهای زنانه و ذهنهای مردانه

اصولاً «مرد انگاری زن» و نگرش
مردوار به حیات و مناسبات انسانی، به
معنی تنزل دادن شأن زن از جایگاه
رفیع انسانی اوست. چرا که لازمه
«انسان بودن» زن، «مرد شدن» او نیست،
بلکه باید زن را در معیارهای انسانی
تعریف کرد نه با معیارهای مرد بودن.

امروزه «مرد انگاری زن» تحت عنوان
فمینیسم، زن را از خود بیگانه ساخته،
به طوری که دیگر نه زنان می توانند زن

باشند و نه مرد، و لذا به ورطه بحران شخصیت دچار شده‌اند و در این حالت، زنان از کارآیی و ایفاء نقش‌های ثابت و مؤثر ساقط می‌شوند. و دیگر در این حالت زن از خود تعریف مشخصی ندارد، نمی‌دانند زن است یا مرد، مسلمان است یا غیر مسلمان، ایرانی است یا غربی، گاهی این است و گاهی این نیست، نمی‌دانند دنبال افکار خودش باشد یا نه، حتی نمی‌دانند باید لباس مردها را بپوشد یا لباس زنان را. زنان در چنین شرایطی سریعاً اسباب‌بازی دیگران می‌شوند و دیگر خدمت و خیانت را تشخیص نمی‌دهند، به راحتی در مقابل کوچکترین انتقادی از کارهای قبلی‌شان عقب‌نشینی می‌کنند.

«مکتب زن سالاری افراطی یا فمینیسم، زنان را به دنبال کسب مجهول می‌دواند... و ریشه آن، اصالت دادن به میل‌های حیوانی یا اومانیزم است - به جای اصالت دادن به فطرت و میل عبادی-».¹⁷

یک زن روزنامه‌نگار طرفدار حقوق زن می‌گوید: «زنان آمریکایی با اشتغال در خارج از خانه و رقابت بی‌فایده با مردان، بزرگ‌ترین موهبت زندگی یعنی مادرشدن را از دست داده‌اند».

در دوران مدرنیته، فمینیست‌ها پیوند بین انسان و خدا و دین را قطع کردند و در راستای احیاء حقوق خود گفتند: «

17 - مقاله « زنان و فمینیسم » از فاطمه رجبی، فصلنامه کتاب نقد، ج 17، ص 200.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 289
از آن

نه خدا، نه مرد و نه هیچگونه قانونی نمی‌تواند سدّ راهمان باشد».¹⁸ خواهان بهره‌مندی از سهم خود شدند بدون آن‌که متوجه شوند برده چه جریانی گشته‌اند ستم مضاعفی را متحمل شدند منتهی در این دوران خودشان عامل اجرای حکم بردگی خویش‌اند.

زنان؛ بر تخت تربیت نسل انسان

فزون‌ی توان جسمی مرد، او را به بازار کار کشانده و محوریت تحصیل و تدبیر خرج خانه را به او داده، و لطافت روحی زن، او را بر تخت تربیت نسل انسانی نشانده است، آیا با چنین تفاوتی چگونه باید برخورد کرد؟ نفی این تفاوت، کارساز و مفید است؟

حفظ دو نظام تربیتی و معیشتی، چنین تفاوتی را در وضع حقوق مادی اقتضاء می‌کند تا این‌که صنفی از سر نیاز اقتصادی ناچار نشود نقش تربیتی خویش را رها کند و در جای دیگر همانند مرد به ایفای نقش بپردازد.

کشاندن زن که از قدرت جسمی کمتر و توان تربیتی بالاتر برخوردار است به بازار کار و فعالیت‌های بدنی و دורساختن او از محیط تربیت نسل انسانی، نه فقط به صلاح زن نیست، بلکه نظام جامعه را از رشد و تعالی باز می‌دارد.

18 - رابرت، اجبورگ، فصلنامه کتاب نقد، ج 17، ص 121.

به گفته روزه‌گاردی: « بعضی پیشنهادها مبنی بر مشارکت دادن زنان در امور، برای حفظ منافع آن‌ها نیست، بلکه هدف استفاده از زنان است جهت حذف موانع موجود بر سر راه مردان».¹⁹

حاصل کلام این‌که: نه می‌توان نسبت به وجود زنان و نقش اجتماعی آنان بی‌تفاوت بود و نقش زنان امروز را در گذشته جستجو کرد- که آن شرایط اقتضای آن نقش را داشت- و نه می‌توان به اسم نقش آفرینی زن در شرایط جدید، اسیر فمینیسم افراطی شد و خدمت در خانه را بر قدرت اجتماعی سیاسی، اقتصادی ترجیح داد.

راه برون‌رفت

همان‌طور که مطلعید، نظام سرمایه‌داری برای استفاده از کار زنان، آنان را تشویق به خارج شدن از نظام خانوادگی می‌کند و جنبش فمینیسم هم علاوه بر تحریک‌شدن توسط نظام سرمایه‌داری به دلایل دیگری که برشمرده شد،²⁰ هسته خانواده را نشانه رفته و درصدد واردکردن خسارت به کانون خانواده است. راه حل برون رفت از این خطر بزرگ، احیاء کرامت حقیقی زنان است که خالق آنان به آنان و مردان گوشزد کرده است. لذا در همان راستا

19 - زنان چگونه به قدرت می‌رسند؟ گارودی، ص 84
ترجمه امان‌الله ترجمان.

20 - خودبنیادی بشر یا اومانیزم.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 291
از آن
نظر عزیزان را به نکات زیر جلب
می‌نمایم.

رعایت کرامت زن

1- قال رسول الله ﷺ: «مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَلَا أَهَانَ إِلَّا لَدَائِمٌ»²¹ زنان را بزرگ نمی‌دارد مگر انسان بزرگ و بزرگوار، و آنان را کوچک نمی‌شمارد مگر انسان پست و فرومایه.

پس اگر ما متوجه شویم تحقیر جنس زن یک نوع فرومایگی است و نه یک شرافت، از این کار فرومایه دست می‌کشیم. وظیفه هر مسلمانی است که اجازه ندهد به دلایل واهی زن تحقیر و سبک گردد، وگرنه کرامت و بزرگی خود را از دست داده است.

و نیز حضرت فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الَّذِي ضَيَّعَ مَنْ يَعُْول» نفرین و لعنت خدا بر مردی که حقوق و حرمت خانواده خود را ضایع کند.

طبق روایت فوق؛ بی‌تفاوت بودن به حقوق همسر با لعنت خداوند همراه است و انسان را از رحمت‌های الهی دور می‌کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِمْ»²² بهترین شما کسانی هستند که برای زنان خود بهتر باشند.

چون انسانی که به بهترین نحو رعایت حقوق زنان را در جامعه نمود، نشان

21 - نهج الفصاحه، حدیث شماره 1520.

22 - نهج الفصاحه حدیث شماره 1477.

می‌دهد که به ظرافت مسائل تربیتی
 آشناست و انسان سطحی و کم‌عمقی نیست.
 لذا پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: بهترین
 شما مردان، آن‌هایی‌اند که برای
 زنان‌شان بهترین باشند و رعایت روح و
 روان آن‌ها را بنمایند.

ایجاد بستری برای تربیت

2- حال که اسلام مسئولیت تربیت را
 بیشتر به عهده زنان قرار داده، به
 مردانی که فضایی سالم اقتصادی را برای
 چنین کاری بس خطیر، برای زنان تنگ
 کنند، سخت اشکال کرده، به‌طوری که
 پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ
 وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَرَ عَلَى عِيَالِهِ»²³ یعنی؛
 از ما مسلمانان نیست کسی که خداوند
 برای او گشایش فراهم کرده و او بر
 عیالش تنگ بگیرد و زمینه پرورش طبیعی
 او را از بین ببرد، یا قلدرمآبانه
 مانع ارتباط عاطفی با خواهر و مادر و
 ارحامش شود.

و نیز می‌فرمایند: «كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا
 أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَقُوتُ»²⁴ گناهکاری مرد همین
 بس که همسر خویش را بی‌تکلیف گذارد، و
 نسبت به شرایط زندگی او بی‌تفاوت
 باشد. حضرت اشاره به مردانی دارند که
 نسبت به مسئولیت اداره‌ی خانواده
 بی‌تفاوت‌اند و از وظیفه‌ی خطیری که به
 عهده دارند شانه خالی می‌کنند.

23 - همان، حدیث شماره 2417.

24 - همان، حدیث شماره 2172.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 293
از آن

همسران صالح، بستر تعالی مردان

3- اسلام به مؤمنین متذکر می‌شود که خوبی های همسرانتان را از الطاف خدا بدانید و سخت پاس دارید. به طوری که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «مؤمن، پس از تقوای الهی، چیزی بهتر از زن پارسایی که چون فرمانش دهد، اطاعت کند و اگر بدو نگیرد، مسرورش کند و اگر در باره او قسَم خورد، قسَم اش را رعایت کند، و اگر غایب شود، مال وی و عفت خویش را حفظ کند، چیزی بهتر از چنین زنی نیابد».²⁵

همچنان که به مردان متذکر می‌شود: «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ امْرَأَةً صَالِحَةً فَقَدْ أَعَانَهُ عَلَى شَطْرٍ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي الشَّطْرِ الْبَاقِي»²⁶ هرکس را همسر صالحی داده اند، عملاً وی را در نصف دین اش یاری کرده اند، باید در باره نصف دیگر آن از خدا بترسد و تقوا پیشه کند.

4- پیامبر ﷺ در راستای حاکمیت محبت و احترام در فضای خانه می‌فرمایند: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ، نَظَرُ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِمَا نَظَرِ الرَّحْمَةِ»²⁷ چون مرد به همسر خود بنگرد و او هم متقابلاً بر او بنگرد، خداوند به هر دوی آنها با نظر رحمت می‌نگرد.

25 - نهج الفصاحه، حدیث شماره 2615.

26 - همان، حدیث شماره 2936.

27 - همان، حدیث شماره 621.

چون در چنین توجه متقابل نسبت به همدیگر، حرمت‌ها حفظ می‌گردد و بستر تعالی زن و مرد فراهم می‌شود.

5- در راستای مدارا با روحیه زنان و در تنگنا قرارندادن آنها پیامبر^ﷺ می‌فرمایند: «إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ وَإِنَّكَ إِنْ تُرِدْ إِقَامَةَ الضِّلْعِ تُكْسِرُهَا، فَدَارِهَا تَعِشْ بِهَا»²⁸ زن از دنده‌ای خلق شده (به‌عنوان مثال چون دنده، حالت منحنی دارد) و اگر بخواهی دنده را راست کنی آن را می‌شکنی، پس با او مدارا کن.

مدارا با زنان خود عاملی است برای شیرینی زندگی، زیرا روح زن، روح حساس است و در مقابل برخوردهای خشن شدیداً فرسایش می‌بیند و علاوه بر زیبایی ظاهری، زمینه تعالی روح او نیز از بین می‌رود و به سرعت احساس شکست می‌کند.

6- توصیه رسول خدا^ﷺ به زنان این است که: ظاهر خود را نیکو و آراسته نگهدارند: «أَعْظَمُ الذُّسَاءِ أَحْسَنُهُنَّ وَجْهًا وَ أَرْخَصُهُنَّ مُهُورًا»²⁹ بهترین زنان، آن‌هایی‌اند که ظاهر نیکو و آراسته داشته باشند و مهر یا صداقشان کم باشد.

به مردان نیز توصیه می‌کنند که: لباس و ظاهر خود را بیارایند. پیامبر خدا^ﷺ می‌فرماید: «اغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ شُعُورِكُمْ وَاسْتَاكُوا وَ

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 295
از آن

تَزَيَّنُوا وَ تَنْظَّفُوا فَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ
يَكُونُوا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ فَرَزْنَتْ لِسَاوَهُمْ»³⁰
لباس های خود را پاکیزه کنید، موهای
اضافه تان را کوتاه نمایید، مسواک
بزنید، زینت کنید و نظیف باشید که
مردان بنی اسرائیل چنین نکردند، پس
زنانشان زناکار شدند.

از این طریق بستر خانواده را بستر
توجه عاطفی و صفا و صمیمیت می کند.

7- اسلام، دامنه برخورد خوب با زنان
را تا آنجا می داند که پیامبر خدا ﷺ
می فرمودند: ملاک کمال ایمان مؤمنین،
خلق خوب داشتن، و ملاک خوبی مرد ها،
خوب بودن برای زنان شان است. «أَكْمَلُ
الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا، أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَ
خَيْرُهُمْ لِنِسَائِهِمْ».³¹ بالاترین مؤمنین از
نظر ایمان، آن هایی اند که اولاً؛
اخلاق شان نیکو باشد. ثانیاً؛ بهترین
کسان برای زنان شان باشند.

تقبیح ازدواج مکرر

8- اسلام پیوند ازدواج را به عنوان
پیوندي پایدار مورد توجه قرار می دهد
و زنان و مردانی که این پیوند مقدس
را به اندک بهانه ای می شکنند مورد
نکوهش قرار می دهد. پیامبر خدا ﷺ
می فرمایند: «تَزَوَّجُوا وَ لَا تَطْلُقُوا، فَإِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ الدَّوَاقِينَ وَ لَا الدَّوَاقَاتِ»³²

30 - همان، حدیث شماره 377.

31 - همان، حدیث شماره 453.

32 - نهج الفصاحه حدیث شماره 1146.

ازدواج کنید و طلاق مدهید، که خداوند زنان و مردانی که مکرر ازدواج کنند دوست ندارد.

9- در رعایت حقوق زنان در امور خودشان، پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «الْثَّيْبُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا وَ الْيَكْرُ يَسْتَأْذِنُهَا أَبُو هَا فِي نَفْسِهَا وَ إِذْنُهَا صُمَاتُهَا»³³ زن به اظهار نظر در کار خویش، بر ولی‌اش مقدم است، و پدر دختر باید در باره امور دختر از خود او اجازه بگیرد و اجازه دختر، سکوت است.

10- فمینیسم آنچنان به افراط‌گری افتاده که حاصل آن امروزه همجنس‌بازی است، به طوری که زنان همجنس‌باز یکی از افتخاراتشان را شوهرنکردن می‌دانند و اگر خانواده در بستر دینی و طبیعی خود قرار نگیرد و الگوهای دینی مد نظر اعضای خانواده نباشد، این خطر به صورت‌های مختلف در خانواده‌های ما نیز ظاهر خواهد شد.

در روایت هست: زنی به محضر امام صادق ♦ آمد و اظهار داشت، که ازدواج نکرده است. امام ♦ علت را پرسیدند. آن زن، این کار را نوعی فضل و مباحات عنوان کرد. امام ♦ با نکوهش به او فرمودند: «أَنْصِرْفِي فَلَوْ كَانَتْ ذَلِكَ فَضْلًا لَكَانَتْ فَاطِمَةُ» (أَحَقُّ بِذَلِكَ مِنْكَ، إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَسْبِقُهَا إِلَيَّ الْفَضْلُ)³⁴ از این فکر منصرف شو که این کار را فضل

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 297
از آن

بدانی، اگر این کار فضل بود فاطمه(ح)
به این شایسته تر بود که شوهر نکند،
چرا که هیچکس در برخورداری از فضل به
پایه او نمی رسد.

راه بازگشت

گسستگی خانواده با جایگزینی «قانون
بشر» به جای «قانون خدا» آغاز شد، چون
در شرایطی که قانون خدا از اجتماعی
رخت برپست، «أحد» که مبنای همه
یگانگی ها و پیوندها است، از صحنه
خارج می شود، در چنین شرایطی هر يك از
افراد خانواده، خود را اتمی تنها و
سرگردان میان بقیه انسان ها می یابد که
هیچ پیوند حقیقی با اعضاء خانواده و
با گذشته و با امروز، در خویش
نمی یابد و در آن حال هیچکس به هیچ
جای پایداری تعلق ندارد.

وقتی علت گسستگی خانواده را متوجه
شدیم و ایمان پیدا کردیم که خانواده
اولین جمعی است که می تواند با پیوندی
قدسی، حضور «أحد» را در آن جمع، ممکن
سازد، پس اگر در آینده جهان گسسته
امروز، چیزی بتواند نقش آفرین باشد
و این گسستگی را به پیوستگی تبدیل
کند، احیاء خانواده توحیدی است با
پاسداشتن همان دستوراتی که خداوند
تعیین فرموده است و ارج نهادن به
دستورات خدا به شرطی است که راز
گسستگی جهان امروز را بتوانیم به خوبی

بشناسیم و خسارات وارد آمده از این طریق را درست ارزیابی کنیم.

جمعی غیرممکن

آن‌هایی که می‌پندارند می‌توان خانواده ای ساخت که هم خوبی‌های قدیم را داشته باشد و هم افکار و آداب متجددان در آن جاری باشد، در غفلت بزرگی به سر می‌برند، صورت منطقی‌دادن به فرهنگ غرب، فریبکاری را عمیق می‌کند و به تنفر بین افراد اجتماع و خانواده می‌افزاید.

ساکنان کشورهای تجدیدزده، خانواده را گم کردند، از خانواده دینی بیرون آمدند و به بی‌خانمانی موجود در دنیای مدرن گرفتار شدند و لذا آشوب و هیجان، جای رشته پیوند قلب‌ها را گرفت و اگر آداب و رسومی هم باقی ماند، همه خالی و بی‌روح و بی‌تأثیر است.

راه حلّ خیالی

در دنیای مدرن پشت‌کرده به دین، جدایی بین اعضاء خانواده، آرام آرام خود را به نمایش گذارد، ولی اعضاء خانواده نمی‌توانستند در این جدایی باقی بمانند و آن را تحمل کنند، لذا راه‌های فرهنگی برای جبران این جدایی پیش کشیدند، مثل روز مادر و روز زن و در حالی که با رفتن خدای احد که او اساس یگانگی است، این پیوستگی نیز رفت، و فقط با برگشتن او آن پیوستگی

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 299
از آن

برمی گردد. باید به خانواده ای برگشت که حکم خدا، محور آن باشد و اراده آزاد از بندگی، به اراده مقید به بندگی تبدیل گردد و مسلم اگر آفت «اراده آزاد از بندگی» روشن شود، گزینه «اراده مقید به بندگی» انتخاب خواهد شد و در آن حال، همه در خدمت همدیگر قرار می گیرند، و همسران جوان نمی پرسند چرا نباید بدون اجازه شوهر از خانه خارج شد.

خانواده آرمانی اسلامی با «عقلانیت»، «معنویت» و «عدالت» خود را به حکم خدا مجهز و حیات خود را ادامه می دهد و در عین حاکمیت عواطف، هرگز در آن محیط؛ سه موضوع فوق مورد غفلت قرار نمی گیرد، زیرا هرگز نباید عاطفه، تنها حاکم روابط اعضاء خانواده قرار گیرد.

خانواده ای که در فضای دینی خود به «حق الناس» توجه داشت، انسان عادل می پروراند که جامعه سخت به او نیاز دارد و مسلم بزرگترین حامی حق الناس، حق الله است، چرا که راه تقرب به خدا از راه رعایت حقوق مردم ممکن است، زیرا «الْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ» مردم عیال خداوندند.

در راستای بازگشت به خانواده توحیدی لازم است موارد زیر بازنگری شود:

1- غفلت از کرامت زن و گسست خانواده

گوهر یکتای زن و مرد: زن در آفرینش از همان گوهری آفریده شد که مرد آفریده شده و هر دو در جوهر و ماهیت، یکسان و یگانه‌اند و در همین راستا قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...»³⁵ ای مردم در برابر امر خدا تقوا پیشه کنید، خدایی که شما را از یک نفس واحد آفرید و از همان نفس، همسر او را پدید آورد. یا می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»³⁶ از نشانه‌های حضور حضرت حق این‌که از جان خود شما، همسران شما را آفرید تا در کنار آن‌ها آرامش یابید، همان‌طور که می‌فرماید: خداوند، رسولی از جان خودتان برایتان مبعوث کرد «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...»³⁷ همان‌طور که رسول خدا ﷺ جان مؤمنین است و در یگانگی با روح مؤمنین قرار دارد، همسران شما نیز در این حد با جان شما یگانه‌اند.

امام صادق ♦ می‌فرمایند: «... خداوند تبارک و تعالی آنگاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه فرمان داد تا

35 - سوره نساء، آیه 1.

36 - سوره روم، آیه 21.

37 - سوره آل عمران، آیه 164.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 301
از آن

او را سجده کنند، خوابی عمیق بر او
چیره ساخت، سپس مخلوقی جدید
بیافرید... که وقتی به حرکت آمد، آدم
از حرکت او به خود آمد، چون بدان
نگریست، دید زیباست و همانند خود
اوست، جز این که زن است... آدم در این
هنگام گفت: خداوند این مخلوق زیبا
کیست که من نسبت به او چنین احساس
انس می کنم؟ خداوند گفت: این بنده من
حَوّا است.»³⁸

در همین روایت امام سخنان کسانی را
که می گویند: خداوند حَوّا را از دنده
پائین آدم آفرید، رد می کنند، بلکه
روشن می نمایند که آدم دید «همانند
خود اوست».

در آیه 35 سوره احزاب کمالات معنوی
را برای زن و مرد مساوی نقل می کند و
می فرماید:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ
وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ
وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ
وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا
وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا
عَظِيمًا».

چنانچه ملاحظه می فرمایید در آیه فوق
تمام مراتب کمال را برای زن و مرد
مساوی نقل فرموده و سپس مغفرت الهی و

اجر عظیم را نتیجه کار هر دوی آن‌ها قرار داده است. یا می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا».³⁹ هرکس کاری شایسته انجام دهد، چه زن و چه مرد، اگر مؤمن باشد، به بهشت می‌رود و به قدر شکاف هسته خرما به کسی ستم نمی‌شود. از آیه فوق به‌خوبی می‌توان نتیجه گرفت که نه مرد بودن عامل کمال و نه زن بودن مانع کمال خواهد بود.

همچنان‌که می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»⁴⁰ هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهند، اگر ایمان آورده باشند، حتماً به حیات طیبه خواهند رسید و حتماً جزایشان بر اساس بهترین کاری است که انجام داده‌اند.

پس طبق آیات فوق رسیدن به کمال حقیقی مشروط به جنس خاص اعم از زن یا مرد نیست و آن فهم و اندیشه و عقلی که موجب کمال انسانی است مخصوص به زن یا مرد نیست، زیرا وقتی آیه می‌فرماید هر زن و مردی می‌تواند به اوج کمال انسانی برسد، معلوم است که خرد و فهم رسیدن به آن کمال در هر دوی آنان هست.

39 - سوره نساء، آیه 124.

40 - سوره نحل، آیه 97.

2- عقل زن

الف: وقتی امام علی ♦ میفرمایند: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ»⁴¹ خودبینی شخص، نشانه ضعف عقل اوست. و یا وقتی میفرمایند: «لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَةٍ»⁴² وقتی شهوت در میان است، عقل در صحنه نیست. پس میفهمیم آنجا که در روایت مسئله نقص عقل زنان را مطرح میکند، وقتی است که زنان به خود و مسائل شهوانی بیشتر نظر دارند و چون گاهی در جوامع خاص و یا زمان های خاص، فضایی جامعه را زنان با جنبه های شهوانی خود متأثر می کنند و کمتر به مسائل فکری و عقلی میپردازند، روایات به چنین شرایطی نظر دارد، نه این که سرشت زنان، از عقل لازم جهت کمال انسانی، کمتر از مردان برخوردار باشد، و تعبیر به نقص عقل برای زنان به منظور بی فرهنگی های متداول زمانه است که در اکثر زنان در جوامع عادی دیده می شود.

ب: زنان در بُعد عاطفی از مردان نیرومندترند، که این توانایی جهت تربیت فرزندان و سالم سازی محیط، امری ضروری است و مسلم این نوع حالات عاطفی با عقل گرایی خشک حسابگرانه هم طراز نمی باشد و زنان با موضوعات زندگی صرفاً با روش عقل حسابگرانه برخورد نمی کنند و از این رو درک برخی مسائل

41 - الحیاة، ج 1، ص 180.

42 - همان.

عقلی برای مردان آسان‌تر است و این به تفاوت‌های طبیعی آنان بر می‌گردد و نه یک ضد ارزش برای زنان به حساب آید.

3- مشورت با زنان

وقتی قرآن می‌فرماید: «...فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا...»⁴³ اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، فرزندشان را از شیر بازگیرند، گناهی مرتکب نشده‌اند. نشان می‌دهد که مشورت کردن زن و مرد با همدیگر مورد تأیید قرآن است و می‌فرماید: پس از این‌که مرد، زن خود را طرف مشورت قرار داد و هر دو به چنین نتیجه‌ای رسیدند که فرزند خود را از شیر باز گیرند، در این حالت گناهی مرتکب نشده‌اند. پس اگر در فرمایش امام علی ♦ داریم که: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ الذُّسَاءِ إِلَّا مَنْ جُرِبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ»⁴⁴ بر حذر باش از مشاورة با زنان، مگر آن‌هایی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد. روشن می‌شود اولاً: توصیه‌ی مطلق به ترک مشورت با زنان نیست. ثانیاً: نساء در این روایت مثل بسیاری از روایات به معنی زنانی است که بیشتر جذبه‌ی شهوانی زندگی را محور قرار داده‌اند و حضرت ما را از مشورت با چنین زنانی بر حذر می‌دارند.

43 - سوره بقره، آیه 233.

44 - الحیاء، ج 1، ص 193.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 305
از آن

امروز جامعه غربی در اثر میدان داری
میل اینگونه زنان، در حال سقوط کامل
است. آیا در این سقوط زن و مرد فرق
می کند یا همه سقوط خواهند کرد؟ پس
توصیه امام برای نجات جامعه است.

آفات پشت کردن به طرح اسلام در خانواده

کسانی که می خواهند یکی از خطرات
بزرگی که آینده کشورهای اسلامی را
تهدید می کند، بشناسند و پیشاپیش جلوی
آن را بگیرند و از این طریق خدمت
بزرگی به مسلمانان کرده باشند، باید
خطر فروپاشی خانواده های اسلامی را
درست بشناسند و علت آن را ریشه یابی
کنند و راه های نجات را که به خوبی در
متن دین اسلام نهفته است گوشزد
نمایند. وقتی عمق فاجعه به خوبی روشن
شد و آثار زیان بار آن بررسی گردید
تازه متوجه ارزش امکاناتی می شویم که
خداوند برای نجات مسلمانان به جهان
اسلام لطف نموده است.

میزان از دست رفتن خانواده هایی را
که به روش غیردینی ادامه حیات
می دادند، امروز آمارها به خوبی نشان
می دهند. و موارد زیر کافی است تا ما
را به تأمل وادارد.

الف: شش میلیون کودک در سال های
اخیر در اثر بیماری ایدز، پدر و
مادرشان را از دست داده اند.

ب: تعداد تلفات کودکان در سال‌های اخیر بیش از کل تلفات جنگ جهانی دوم بوده است.

ج: میلیون‌ها دختر و پسر جوان که از خانه فرار می‌کنند و با تن دادن به فحشاء و مواد مخدر کل زندگی بشر را تهدید می‌کنند.

د: از همه مهم‌تر، حجم گسترده ناسازگاری‌های بین فرزندان و والدین و عنان گسیختگی فرزندان که باید فردا پدران و مادران فرزندان باشند.

همه و همه حاصل شکستن حرمت خانواده است و این که مأواهای دروغین را که اسم خانواده بر آن گذاشته‌ایم، به جای خانواده‌ای که آداب و قوانین دی‌گری دارد، انتخاب کرده‌ایم.

فرهنگ مدرنیته‌ای که زیر پوشش علم، عقد نکاح را که پیوندی مقدس بین دو زوج بود، به چیزی نگرفت، منجر به چنین وضعیتی شد که ما امروز با آن روبه‌رو هستیم. آیا جای آن نیست که از خود بپرسیم بشر نسبت به چند قرن پیش چه پیشرفت انسانی و اخلاقی کرده است؟

نظر و تدبّر به فجایع امروز زندگی بشر، انگیزه‌ای خواهد بود که نظر اسلام را در رابطه با خانواده، یعنی این اساسی‌ترین هسته توحیدی، با جدیت کامل مورد تأمل قرار دهیم.

ریشه اصلی عقبرفت

پرسش اصلی این است که ریشه این همه عقب رفت بشر جدید کجاست؟ این خشونت جدید که تمام روح و روان جوامع را در بر گرفته است از کجا شروع شده است؟ اگر همچنان بشر جلو برود به کجا می رسد؟ آیا باید فکری و عملی برای نجات بشر از این عقب گرد بزرگ انجام داد؟ از کجا باید شروع کرد؟ و بر چه چیزی و چقدر باید تأکید نمود؟

وقتی دقیقاً معنی خانواده در مکتب اسلام شناخته شد و تأثیر دراز مدت و کوتاه مدت آن مورد ارزیابی قرار گرفت و متوجه شدیم باید بیش از پیش بر روی خانواده به معنی دینی آن تأکید کنیم و بفهمیم خانه، اولین هسته توحیدی است که اعضای خود را برای شایستگی به قرب الهی آماده می کند. راه حل گمشده است، ولی مشکلات را، اساسی یافته ایم و دیگر به شعارها و پیشنهادهای غیر واقعی برای رفع مشکل، که یا مشکل را بیشتر و یا پنهان می کند، دل نمی بندیم.

مدرنیته فرهنگ انسان محوری به جای خدا محوری را پایه گذاری کرد و در آن فرهنگ، نفس امّاره برنامه ریز بشریت شد و در چنین فضایی شعارِ برا بری زن و مرد، عملاً معنی اش عدم وفاداری واقعی زن و مرد نسبت به خانواده گشت و «آزادی» معنی اش بی بند و باری و آزادی

برای حاکمیت سود و سرمایه شد و عدالت زیرپا قرار گرفت.

اینک نوبت اسلام است

وقتی متوجه شدیم ریشه نجات جامعه‌ی بشری بازگشت به توحیدی است که از خانواده شروع می‌شود، پس بعد از لیبرالیسم و سوسیالیسم و فاشیسم، اینک نوبت اسلام است که طرح زندگی خود را ارائه دهد.

تمدن‌شناسان معاصر گفته‌اند: دنیای جدید که فعلاً ما با آن روبه‌رو هستیم حاصل لیبرالیسم و سوسیالیسم و فاشیسم است و خبر جدید این که انقلاب دینی وارد عرصه تمدن‌سازی شده است و هرکس بخواهد جهان جدید را بشناسد، بدون توجه به انقلاب دینی نمی‌تواند ارزیابی درستی از جهان بعد از مدرنیته داشته باشد. و این مسلم است که انقلاب دینی، با احیاء خانواده ماندنی است.

توجه به هسته توحیدی خانواده و بازگشت به معنی خانواده از منظر دینی آن، می‌تواند در جهان امروز نقشی تعیین‌کننده داشته باشد، چرا که همواره انقلاب‌های دینی با تکیه بر پایه ریزی نظام خانواده توحیدی، ریشه خود را ماندگار و مؤثر می‌کنند و به همین جهت هم در جهان معاصر برای ریشه‌کنی انقلاب اسلامی ایران که تهدیدی برای نظام استکباری شد، همه کارشناسان دشمن پیشنهادشان اضمحلال

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 309
از آن

انسجام خانوادگی مردم مسلمان شیعه بود و منحرف کردن جهت ارضای غریزه جنسی، از خانواده و پیوند ازدواج، به مسیری دیگر.

خانواده؛ قلب جامعه

اگر ما معتقدیم اسلام قابلیت جهانی شدن را دارد - که دارد - این در صورتی است که هسته های کوچک خانواده به روش اسلامی درست پا بگیرد و جمع توحیدی خانواده بر اساس اسلام بازسازی شود که در آن جمع، حریم ها و حرمت ها و حقوق اعضاء به خوبی پاسداری شود.

نقشه هایی برای ضربه زدن به اسلامی که می تواند جهانی شود طرح ریزی کرده اند که اساس آن بر روی ویرانی خانواده است. باید متوجه بود همان طور که قلب معنوی انسان، محل خلوت با خدا است، خانواده دینی، انعکاس قلبی خالی شده از اغیار و نامحرمان در زمین است، و لذا خداوند در خانواده دینی با تمام تجلیاتش جلوه می کند و به همین دلیل گفته می شود: خانواده توحیدی جایگاه خدا است، همان طور که «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ، عَرْشُ الرَّحْمَنِ» است، پس صلاح و فساد جامعه به صلاح و فساد خانواده، یعنی قلب اجتماع است.

ممکن است انسان ها فکرهاي صحيح ولي پراکنده داشته باشند، چنین افکاري در نقطه های بحرانی تصمیم به کمک صاحبانش نمی آید، زیرا نتوانسته اند به يك

هسته فکری جامعی دست یابند، آن هسته‌های فکری که دارندگان آن در آرمان‌های بلند الهی به‌سر می‌برند و هر عضوی از اعضاء آن هسته از افکار بقیه‌ی اعضاء استفاده می‌کنند و هرکس در آن هویت جمعی، خود را معنی می‌کند و به معنی‌داری می‌رسد و از پی‌وجی و بی‌هویتی نجات می‌یابد، چنین هسته فکری جامع هدفدار، در خانواده‌ی دینی به‌راحتی شکل می‌گیرد و تأثیرگذار خواهد بود.

هریک از اعضاء خانواده‌ی دینی می‌دانند برای آرمان‌های بلند ی‌کنار همدیگر آمده‌اند و در عین متذکر کردن همدیگر نسبت به آن آرمان‌ها، در واقع به همدیگر معنی می‌بخشند، چنین خانواده‌ای از یک مرد و زن شروع می‌شود و سپس تکثیر می‌یابد، ولی در عین تکثیر یافتن، از یگانگی و وحدت، خارج نمی‌گردد و معنی «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» را در خود متجلی می‌سازد.

تمرین حفظ هویت توحیدی و نجات از پراکندگی، از خانواده‌ی دینی شروع می‌شود، تا افراد در پراکندگی‌های جامعه غرق نشوند. هرکس که در زندگی خانوادگی خود، در حیات توحیدی هدفدار، تمرین لازم را نکرده است، در جامعه، بازی می‌خورد و نه‌تنها کمکی به جامعه نمی‌کند، بلکه مزاحم یگانگی و وحدت جامعه نیز می‌شود.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 311
از آن

شهر خدا در زمین، ابتدا باید از خانواده شروع شود و معنی ایثار و احترام و رعایت مراتب در آن نهادینه گردد، وگرنه زمین را شیاطین اشغال می‌کنند و شهرها شهر شیطان می‌گردد.

بنیاد اخلاق در خانواده دینی شکل می‌گیرد و مسئولیت پدر و مادر که مسئولان اصلی این هسته هستند، در این راستا بسیار زیاد است چرا که راه و روش صحیح با حضور پلیس، عملی نیست، باید جایی باشد که مقید بودن به راه و روش صحیح را در روح انسان‌ها نهادینه کند، آن‌هم نهادینه کردن روش‌ها در بینش‌ها و نه در عادات.

مرد خانواده به کمک مشاوره صادق و دقیق و دلسوز یعنی همسرش، هیئت مرکز توحیدی خانواده را پایه‌گذاری می‌کنند و آرام آرام خود را برای پروراندن سایر اعضا آن هیئت، آماده می‌نمایند، تا حاصل این هیئت‌های کوچک، جامعه‌ای شود به نام شهر خدا.

سال‌های سال بشر با هسته توحیدی خانواده زندگی می‌کرد و لی اخیراً از رازها و رمزهای آن غافل گشته، اما وقتی از طریق فرهنگ مدرنیته روح آن خانواده به ضعف گرایید و بحران‌های اجتماعی یکی بعد از دیگری سر برآورد، تازه بشر، آن هم بشری که اهل تفکر است، فهمیده چه گنج ذی‌قیمتی در دست داشته، و این است که امروز بیشتر از دیروز نیاز است به خانواده توجهی جدی شود و بدانیم هر قدر محیط پیرامون ما

ناپایدارتر می‌گردد، اهمیت حضور خانواده توحیدی بیشتر خواهد شد. باید بیش از پیش زشتی فرهنگی که این هسته مقدس را نشانه رفته است، بشناسیم.

ما در آثار فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ به طور مستقیم راه و رسم زندگی را نمی‌آموزیم، بلکه آن‌ها روح خانه ما را آباد کرده‌اند و ما در آن خانه قرار و طمأنینه و شیوة زندگی خود را یافته‌ایم. ولی خانه‌ای که در آن تکنیک فرمان‌رواست، به حافظ و مولوی وقعی نمی‌نهد و به آن‌ها نیازی ندارد، نه اینکه ساکنان خانه به اخلاق و معنویت احساس نیاز نکنند، آن‌ها معمولاً به شعر و حکمت رجوع می‌کنند، اما شعر و دستورهای تکه‌تکه، اخلاق ما را مثل اثاثیه به خانه می‌برند و شاید مدتی در کنار آن‌ها احساس آرامش کنند، ولی بنیاد خانه بر آن پایه‌گذاری نمی‌شود.⁴⁵

بهانه‌ای غیر منصفانه

استبدادهای جزئی بعضی پدران را که معنی خانواده توحیدی را نمی‌شناختند بهانه کردند، تا حکمت جاری در روح و روان خانواده را که سال‌های سال بشر در آن سکنی گزیده بود، نفی کنند.

45 - این تعبیر از کتاب «مبانی نظری تمدن و مناسبات انسانی» از دکتر رضا داوری اقتباس شده است.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 313
از آن

آری؛ همچنان که انحراف رهبری در نظام اجتماعی، عامل استبداد و غیرقابل پذیرش است، اداره خانوادهای هم که به جای اعمال مسئولیت الهی پدر، گرفتار پدرسالاری شوند، محکوم است. اما همچنان که با استبدادی شدن رهبری نظام اجتماع، از اجتماع نباید دست برداشت و باید در اصلاح امر کوشید، باید پدید آمدن پدرسالاری - به جای حق سالار همراه با مدیریت صحیح پدر- نیز نباید از خانواده دست برداشت و به تضعیف آن کوشید و خود را از اجتماعی قدسی که با حکم خدا به حیات خود ادامه می دهد، محروم نمود.

خانواده‌ی دینی؛ دولت حق و تکلیف اصولگرا و آزادگراست و تا این آرمان ها در خانواده پایه‌گذاری نشود در جامعه محقق نمی‌گردد و نباید گفت چون نمی‌توان در جوامع امروزین جهان به این مفاهیم مقدس دست یافت، پس باید چنین آرمان‌هایی را از آرزوهای دست نیافتنی بشر پنداشت، در حالی که در خانواده می‌توان این آرمان‌ها را قابل دسترس کرد.

خانواده؛ سایه‌ی درختی است که دو زوج آن را به وجود آورده‌اند تا هم خود را به بهترین نحو با عقد نکاح به آسمان وصل کنند و هم در زیر چنین سایه‌ای عده‌ی دیگر را پرورانند.

خانواده؛ پایگاهی است که می‌توان در زیرسایه آن انسان‌های مستقل و مبتکر تربیت کرد. پس سربازان انقلاب

جهاني اسلام در خانواده‌ي توحيدى ساخته مي‌شوند و همه‌ي اين نتايج با شناخت خانواده توحيدى و اهداف آن عملى است. پس بايد ابتدا گم‌شده‌ي جهان معاصر يعني خانواده توحيدى را شناخت.

سكناي گم‌شده⁴⁶

كجاست آن خانواده‌اي كه متذكر يگانگي اعضاي آن با همدىگر و يگانگي همه با آن يگانه مطلق بود؟

امروزه انسان‌هايى در كنار همدىگر و بيگانه از هم، در داخل چهارديوارى به نام خانه هستند و خانواده ناميده مي‌شوند كه بيشتر به مسافرخانه مي‌ماند تا خانواده.

كجا رفت آن وحدت ربّاني اعضاي خانواده كه متذكر وحدت ذات با صفات حق بود؟

كجاست رسم بندگى در مقابل خدايى كه همه چيز غرق اوست و اوست كه اوست و بقيّه در مقابل او هيچ‌اند هيچ، و اين در خانواده توحيدى تجسم عيني مي‌يافت؟
كجاست خانواده‌اي كه يگانگي اعضاي آن متذكروحدت ربّاني پروردگار است و هر عضوي از آن، همچون سايه‌اي است براي راحتى عضوي ديگر؟

46 - واژه «سكناي گم‌شده» و بعضي از مطالب اين بحث، از فيلسوف مشهور آلماني، مارتين هایدگر در كتاب «شعر، زبان و اندیشه رهايي» اقتباس شده است.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 315
از آن

کجاست جامعه‌ای که نمونه‌ای است
بزرگ‌تر از خانواده‌ی یگانه توحیدی؟
جامعه‌ای که مانند سینه‌ی سراسر حکمت
حکیمان، در فعالیت است و متذکر
عبرتها و مظهر تعادلهاست.

حفظ قلب یا حفظ خانواده

خانواده همچون قلب انسان است که
محل‌گذران حالات مختلف و محل‌وزش
انوار غیبی‌فرشتگان است. هرچه قلب در
یگانگی خود بیشتر مستقر باشد، در
ارتباط و اتحاد با عالم قدس، بیشتر
موفق است، و خانواده نمادی از همان
یگانگی قلبی انسان‌ها است، تا نمادی
از «کثرت در عین وحدت» در عالم محسوس
به نمایش آید و یگانگی‌ها و اتحادهای
زیبای عالم قدس در بستر زمین از طریق
خانواده به ظهور برسد، و همچنان که
حفظ کردن قلب از طریق در حضور حق
قراردادن آن، ممکن است، حفظ کردن
خانواده نیز با در محضر حق قراردادن
آن، ممکن می‌باشد. گویا همه اعضا
خانواده در جمع خود و با ارتباط صحیح
با همدیگر، در انتظار دائمی ریزش
انوار قدسی هستند و امیدوارانه نسبت
به همدیگر خوبی می‌کنند و در صمیمیت
هرچه بیشتر با همدیگر، زمینه ایجاد
صمیمیت فرشتگان با خود را فراهم
می‌نمایند و سخت مواظبانند که جدایی
صورت نگیرد تا این صمیمیت از بین

برود و خیر و برکت ساکنان آسمان از آنها دریغ شود.

حفظ خانواده با درك آسمان غیب و انتظار برکات عالم قدس پدید می‌آید، و این‌که هر يك از اعضاء سعی نماید خود را دائماً در حضور حق احساس کنند. مثل حفظ قلب، توسط عارفی که دائماً خود را در معرض ریزش انوار قدسی قرار می‌دهد.

معجزة پیوند

قبلاً عرض شد همان‌طور که پل، سبب می‌شود تا هر کدام از کناره‌های رودخانه، در سوي دیگر قرار گیرد و هر کناره‌ای به همسایگی با دیگری درآید و دو طرف پهنه‌های رودخانه کنار هم آیند، ازدواج؛ دو انسان را که هر کدام در يك سوي از زندگی قرار دارند، به سوي دیگری متصل می‌کند، و همچنان که از طریق پل، کناره رودخانه، دیگر کناره نیست، و دو طرفی بودن دشتهای نیز از بین می‌رود و به همدیگر می‌پیوندند، از طریق ازدواج نیز تفرقة همه کرانه‌های انسان به اتصال و زنده‌دلی تبدیل می‌شود و این معجزه «پیوند» است.

دیری است که اندیشه ما به کم بها دادن به خانواده عادت کرده است و به چیز غیر قابل درکی تبدیل شده و آنچه در سرشت خانواده نهفته است، دیده نمی‌شود. اگر خانواده «پیوند»، آری «پیوند» نباشد، خانواده نیست، اعضاء

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 317
از آن

خانواده به یمن وجود «پیوند»، قدم به عرصه‌ی وجودی جدیدی گذاشتند. پس اگر در سراسر وجود خانواده، این پیوند و آن هم با حالتی مقدس، پایدار و حاکم نباشد، در واقع خانواده معنی و جودی خود را از دست داده است و دیگر اعضای آن از فضای حقیقی خانواده که همان سکنی‌گزیدن است، محروم گشته‌اند.

پیوند قدسی در خانواده، فضایی را فراهم می‌آورد که در آن فضا، چندین انسان با نام‌های پدر و مادر و فرزندان می‌توانند حضور یابند و مکان‌های دور اطراف این پیوند را نیز در برگیرند. این پیوند، چون پل میان دو کناره رودخانه، فضایی میانی ارتباط‌ها می‌گردد و دوری و نزدیکی انسان‌ها را معنی می‌کند و نزدیک‌ها و نزدیک‌ترها ظاهر می‌شوند. چنانچه قرآن می‌فرماید: «... وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»⁴⁷ بعضی از ارحام نسبت به بعضی دیگر نزدیک‌ترند. پس در پیوند قدسی خانواده جای افراد و اندازه‌ی نزدیکی آنها مشخص می‌شود. در روایت داریم که «رَحِمَ» به‌عنوان یک واقعیت در عالم قیامت تعیین می‌یابد و مانع ورود کسانی به بهشت می‌شود که حق «رَحِمَ» را رعایت نکرده‌اند. پس ارحام یک ارتباط واقعی با همدیگر دارند که ریشه در عالم غیب و قیامت دارد و

ارتباط آنها با یکدیگر، صرفاً قراردادی و ذهنی نیست.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «الرَّحِمُ شَجْنَةٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ»⁴⁸ «رَحِم» رشته‌ای است از رحمان، هرکس بدان وصل شود به خدا وصل شده، و هرکس از رَحِم قطع شود، از خدا قطع شده است. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حفظ ارتباطی که در اثر پیوند ازدواج حاصل می‌شود موجب ارتباط با خدا می‌گردد و آن‌کس که متوجه است ارتباط با خدا یعنی چه، جایگاه این پیوند و جایگاه فضای الهی‌ای که در اثر این پیوند به وجود می‌آید می‌شناسد.

باز رسول خدا ﷺ در رابطه با جایگاه «رَحِم» در عالم اعلی و نقش آن در سرنوشت انسان‌ها می‌فرمایند: «الرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ، يَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ»⁴⁹ رَحِم به عرش الهی متصل است و همواره از آن مقام ندا می‌دهد، هرکس به من وصل شد به خدا وصل شده و هرکس از من قطع شد از خدا قطع شده و فاصله گرفته است.

این حدیث شریف حاوی نکات ظریفی است که بسیار قابل تأمل است. همین قدر باید متوجه بود که پیوند ازدواج در زمین، حقیقتی را در آسمان - آن هم در مرتبه عرش- ایجاد می‌کند که در تعیین سرنوشت دنیا و آخرت افراد نقش دارد.

48 - نهج الفصاحه، حدیث شماره 1690.

49 - همان، حدیث شماره 1691.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 319
از آن
.....

به طوری که رسول خدا ﷺ می فرماید: «رعایت حقوق ارحام و ارتباط فعال با آنها موجب زیادی عمر و دفع مرگ سیاه می شود».⁵⁰ پس در یک کلمه می توان گفت: جایگاه خانواده جایگاهی است آسمانی و ملتی که این جایگاه و فضای معنوی آن را نادیده گرفت، عملاً راه آسمان را به روی خود خواهد بست و خود را گرفتار دنیای تنگ مادی خواهد نمود.

ماهیت خانواده، ایجاد کردن فضایی برای سکنی گزیدن است، اگر توانستیم سکنی بگزینیم می توانیم ریشه بدوانیم و رشد کنیم و سر به آسمان برآوریم.

پیوند قدسی دو همسر، موجب ظهور درخت نستوهی می شود که شاخه های آن سقف آسمان را پر می کند و سایه هایش محل زندگی کردن سایرین می گردد.

انسان ها چون سکنی گزیدند، قادر به گوش دادن می شوند و در این حال سینه پرتجربه پیران خانه، برای کوچک ترها، کلاس درس پر از حکمت و بصیرت خواهد شد و هر کدام از اعضاء، محصول تجربه های طولانی و تمرین بی پایان زندگی برای دیگران می شوند.

نزدیکی های حقیقی

حذف فاصله ها به وسیله ماشین، هرگز موجب نزدیکی نشد. نزدیکی را باید در سکنی گزیدن یافت که جایگاه آن خانواده است و اگر خانواده خراب شود،

دیگر هیچ نزدیکی و اُنسی در جهان تحقق نمی‌یابد.

آیا از خود پرسیده‌ایم چرا به يك كوزة سفالین بیشتر احساس نزدیکی می‌کنیم تا به يك بلوك سیمانی؟ در حالی که فاصله مکانی هر دو با ما یکسان باشد. قصه نزدیکی ما به كوزة سفالین به جهت آرامشی است که در کنار آن داریم.

آیا وقتی در نیم متری لاشه‌ای پر از عفونت ایستاده‌ایم، همان‌قدر به آن نزدیکی که وقتی در نیم‌متری باغچه‌ای از گل ایستاده‌ایم؟ جز آن است که احساس آرامشی که در کنار باغچه گل به ما دست می‌دهد ما را به آن نزدیکتر کرده است؟ اگر خانواده محل سکني باشد، ما در هر گوشه از دنیا هم که باشیم همیشه خود را به آن خانواده و به روح حاکم بر آن نزدیک می‌یابیم و در آن حالت هیچ وقت خود را بی‌خانمان احساس نمی‌کنیم و همواره به ایدآل‌های خانواده می‌اندیشیم و خانواده را همچون ریشه‌ای می‌دانیم که انسان هر جا می‌رود، آن را با خود می‌برد و مثال لنگرگاهی است که انسان را در برابر طوفان تغییرات، محفوظ نگاه می‌دارد.

فضای خانه، چیزی غیر از در و دیوار و اسباب و اثاثیه آن است. اگر فضای خانه را با اخلاق بد و حرص و آرزوهای بلند و خیالی، تنگ نکنیم، خانه محل سکني گزیدن روح می‌گردد. به همین دلیل آنهایی که معنی فضای سبک خانواده و

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 321
از آن

ایده آل‌های آن را می‌شنا سندا و می‌دانند
اخلاق بد و عدم مدارا، همچون بمب اتم
آن فضا را منفجر می‌کند، - بدون آن‌که به
اسباب و اثاثیه‌ی خانه آسیب‌ی برساند- سخت
مواظباندا آن فضا را تخریب نکنند، تا
عالم خانه را از سکنی بودن خارج
نکرده باشند.

فضای خانه را که حیات خانواده به
آن بستگی دارد، نباید نادیده گرفت و
به فکر ظاهر اثاثیه‌ای بود که در خانه
جای می‌گیرد. اگر فضای خانه تنگ و
سنگین باشد، اثاثیه و ظاهر در و
دیوار هر قدر هم که لوکس باشد، بیشتر
آزار دهنده است. هرگز اثاثیه و ظاهر
در و دیوار، خانه را خانه نکرده و
نمی‌کند، فقط فضای سکنی گزیدن و پناه
یافتن است که خانه را خانه کرده است.

در فضایی آرام و سبک خانه،
سکنی‌گزیدن موجب می‌شود که همه اعضا
به یکدیگر آرامش و احترام پیشکش
کنند، مثل فضایی که قدسیان در آن
سکنی گزیده‌اند. و این نوع پیشکش کردن
آرامش و احترام، یک پیشکش کردن اصیل
و ریشه‌دار است و نه تعارفات مصنوعی
بدون ریشه که هیچ رابطه‌ای با عالم
قدس، یعنی انجام تکلیف نسبت به
همدیگر، ندارد. و لذا خداوند از زبان
ائمه معصومین علیهم‌السلام فرمود: «هدیه ارحام
نسبت به همدیگر، قابل بازپس‌گیری
نیست.» چون آن هدیه در جایی قرار
گرفته که آن‌جا، جای حقیقی آن است و
نباید چیزی را که در جای حقیقی خود

قرار گرفته است، جابجا کرد. ارحام نسبت به همدیگر در جایگاه هدیه دادن به همدیگر هستند، مثل ابر که باید در جایگاه باران دادن قرار داشته باشد، وگرنه ابر نیست. مثل خدا که دائم الفیض و آشناترین موجود نسبت به بندگان است.

آری! وقتی فضای خانه سبک بود و خانه محل سکني‌گزیدن گشت، اعضاء خانه به یکدیگر آرامش و احترام پیشکش می‌کنند و چه‌چیزی می‌تواند بالاتر از این هدیه وجود داشته باشد؟

خانه‌ي گمشده

در خانه، به جای فکر کردن به امور اساسي آن، یعنی سکني‌گزیدن و بقاء یافتن و با قدسیان به سر بردن، نباید به در و دیوار و اثاثیه فکر کرد، وگرنه منظور اصلي پیوند خانوادگی فراموش می‌شود و خانواده از شکوه خود فرو می‌ریزد. مثل وقتی که در ارتباط با دریا فقط به خوردن ماهیان آن فکر کنی و شکوه آن را نیابی. یا به‌جای نظر به شکوه بُستان، آن را در رابطه با میوه‌هایش ببینی، که گفت:

تنگ‌چشمان نظر به _____
کنز قلم اشکال
 وقتی از دریا فقط به خوردن ماهی‌های آن چشم بدوزیم، دیگر شکوه دریا از ما دور می‌شود و دریا را با طَبَق ماهی‌فروشی يك شکل می‌بینیم و نمی‌فهمیم چه چیزی از ما دور شده و آن را گم

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 323
از آن

کرده ایم. وقتی در و دیوار و اثاثیه خانه، اصل شد و فکر ما را اشغال کرد، سکنی‌گزیدن خانه از ما دور می‌شود، همین‌قدر احساس می‌کنیم که دیگر خانه، خانه نیست، بدون آن‌که متوجه شویم چه چیزی را تخریب کرده ایم،⁵¹ مشکل بزرگتر این‌که گمان کنیم با تجدید بنا و تغییر اثاثیه، تجدید فضا خواهیم کرد.

محل بشارت پروردگار

وقتی خانه محل سکنی‌گزیدن شد، محل بشارت پروردگار است و خداوند در چنین فضایی با اسم «مودّت و رحمت» خود، رخ می‌نمایاند «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...»⁵² در این حال انسان با خدا زندگی می‌کند.

خانواده بدون حضور مودّت و رحمتی که خداوند بر آن ارزانی داشته، محل سکنی نیست، و انسان بدون این مودّت و رحمت، در عین حضور در خانه خود، بی‌خانمان خواهد بود، چرا که «انسان، شاعرانه سکنی می‌گزیند».⁵³ پس آنگاه که راه انسان‌ها به خدا بسته شد و مودّت و

51 - وقتی پیامبر ﷺ جهیزیه حضرت فاطمه زهرا (ع) را دیدند، فرمودند: «خداوند! زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آن‌ها سفال است، مبارک گردان» (بحار الأنوار، ج 43، ص 94) و بدین‌شکل چون این خانواده نسبت به ظاهر اثاثیه کم توجه بودند، خانه را محل مراوده حضرت جبرائیل ♦ نمودند.

52 - سوره روم، آیه 21.

53 - هولدرلین، شاعر آلمانی.

رحمت الهي در میان نیامد، سکنی‌گزیدنی در میان نیست.

همواره مودّت و رحمت از خدا شروع می‌شود، چه کسی جز خود ما مقصر است اگر در حفظ آن نکوشیم و بی‌خانمان شویم و سکنی‌گزیدن خود را متزلزل نماییم؟

مودّت و رحمت الهي، خانه را به سکنی تبدیل می‌کند، ولي حرص‌ها و رقابت‌ها و مقایسه‌ها و آرزوهای بلند دنیایی، آن مودّت و رحمت را از بین می‌برد و خانه ما دیگر محل زندگی ما نخواهد بود و نمی‌توانیم در عین حضور و بودن در خانه، احساس کنیم در وطن خود هستیم. وطنی که «مصر و عراق و شام نیست»، بلکه آن وطن وطنی است که آن‌را نام و جای نیست، بلکه وطنی است که در آن، با بودن خود به سر خواهیم برد و با بقاء مطلق رابطه خواهیم داشت.

از خانه‌ای که وطن ما نیست همواره گریزانیم، در اولین فرصت از آن بیرون می‌پریم، به سوی پاساژهای نمایش لباس و پارک‌های سرگردانی و بی‌خانمانی. چه کسی مقصر است؟ و چه کسی جز خودمان را باید ملامت کنیم؟

سرای بودن⁵⁴

بشر همواره سه نوع «بودن» داشته که عبارت است از «معنای بودن»، «حقیقت بودن» و «شکل و سرای بودن»، که اگر

54 - در این نوشتار از مقاله «عمارت، سکونت، فکرت» از مارتین‌هایدگر، الهاماتی گرفته شده است.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 325
از آن

این سه بودن برایش درست حاصل شود، دیگر خود را بی‌خانمان و بی‌وطن احساس نمی‌کند. ولی اگر نتواند به بودن خود معنای حقیقی دهد، و حقیقت بودن خود را با پوچی‌ها پُر کند و سرای بودن خود را گم کند، هرجا و به هر شکل زندگی کند، احساس بقاء و حالت وطن‌داشتن نخواهد داشت. چنانچه مولوی گفت:

نی به هند است ایمن آنکه خصم اوست سایه
و نه در بمن، خوش تن
یعنی آن‌کس که با بودن خود نتوانسته
است آرام باشد و با خودش درگیر است،
حال هرکجا که می‌خواهد باشد، چه در
هند و چه در یمن، ایمن نیست. چون
بودنی را برای خود پدید آورده است که
در هیچ‌کجا نمی‌تواند سکنی و آرامش
داشته باشد.

راستی انسان باید چگونه مسکنی برای
خود پدید آورد و چه نوع خودی برای
خود پایه‌ریزی کند که در تمام ابعاد،
در سکنی و آرامش به‌سر برد؟

معنای بودن

اگر انسان توانست بودن خود را معنا
ببخشد، در واقع به حالت «بقاء» که ضد
«فنا» است، دست می‌یابد و در حالت
«وطن‌داشتن» قرار خواهد گرفت.

حالت «بقاء» یعنی حالتی که انسان
از دو نیستی یعنی از «گذشته» و
«آینده»، آزاد شده باشد و در این
حالت به جای وطن کردن در ناکجاآباد،
در «بودن» قرار گرفته است و معنای

بودن خود را احساس می‌کند و همواره به دنبال بودن گمشده خود نمی‌گردد.⁵⁵ آن‌کس که بودن ندارد، اندیشه ندارد، چون به معدوم یعنی به گذشته و آینده نمی‌توان اندیشید، پس آن‌کس که به گذشته و آینده مشغول است، ادای اندیشیدن در می‌آورد. به طوری که مولوی گفت:

عمر من شد فدیة وای از ایــــــن
کسی که گرفتار آینده شد، چون آینده
پیش آمد و «حال» شد، به آن «حال» نظر
ندارد، بلکه باز به آینده‌ای که
نیامده می‌نگرد و همواره در آینده
ناپیدا سیر می‌کند و در هیچ‌ستان زندگی
می‌کند.

اندیشیدن با در خانه بودن، عملی است
و اگر انسان به بودن و اندیشیدن توجه
داشت به مسکن و سکنی که محل بودن و
اندیشیدن است سخت حساس خواهد بود.
راستی در کدام سرای، «بودن» و
«اندیشیدن» شکل می‌گیرد؟

آزاد از گذشته و آینده

از رسول خدا ﷺ است که «تا وقتی در
مسجد هستید جزء عمرتان محسوب نمی‌شود»
یعنی از گذشته و آینده آزاد شده‌اید و
در «حال» یا «بودن» سکنی گزیده‌اید.
نیز آن حضرت فرمود: خانه‌های خود را

55 - به نوشتار «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» رجوع شود.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 327
از آن

مسجد قرار دهید. پس خانه ها در فرهنگ
دین محمدی ﷺ میتواند محل سکني گزیدن و
آزادي از گذشته و آینده باشد و انسان
با بودن خود، روبه رو شود.

جایگاه «بودن»

زندگی با بودن شروع می شود و بودن
در خانه است و آن کس که خانه یا سکني
ندارد در همه جا بی وطن است، حتي در
خانه ای که با پول خود خریداری کرده
است، ولي نمیتواند در آن جا با بودن
خود به سر ببرد و در آن سکني گزیند.

انسان در خانه ای که محل سکونت اوست
- نه محل غرور و تکبر و تجمل- آزاد از
افکار مزاحم، خود را درست میتواند
بیابد. در محفل های يك بعدی، انسان با
پاره پاره ی خود روبه رو می شود که
هیچ کدام از پاره ها، خود او نیست،
يك نوع زیستن در زمان و مکان است.
اداره و محل کار انسان؛ زیستگاهی
است برای هشت ساعت، که در زمان به سر
ببرد. خیابان؛ مکانی است برای رفتن،
و پا ساژها؛ محلی است برای مقایسه
پول های خود و قیمت کالا، و هیچ کدام از
این ها جایی نیست که جایگاه حقیقی
بودن انسان باشد.

خانه؛ میتواند جایگاه بودن حقیقی
باشد، زیستن با دیگرانی که همه محرم
رازهای وجود همدیگرند و همه پاره ی تن
همدیگر میباشند. زیستن در خانه به
خاطر چیزی نیست، محلی است برای

«بودن» و لذا راهی است به سوی بهشت که «بقاء» یکی از خصوصیت آن است، نه مثل پاساژ و خیابان و اداره.

بودن؛ مثل نوری است که در عین ناپیدایی، پیدایی محض است و عامل پیدایی همه چیز، و لذا بودن «رمز» است و مسلم «رمز» را نمی‌توان در پشت ویترین مغازه پیدا کرد. «رمز» در خانه جای دارد و آن‌کس که معنی سکنی را نمی‌فهمد و با «بودن» در خانه آشنا نیست، هرگز به رمز یا حقیقت بودن راه نمی‌برد و به هیچ رازی نخواهد رسید.

خانه مرکز هستی است، به همه جا راه دارد، ولی خودش خودش است. رهایی از محدودیت‌ها وقتی عملی است که انسان در مرکز هستی قرار گیرد و در آن جا هیچ رنگی نداشته باشد، و این در خانه‌ای ممکن است که محل سکنی باشد، آزاد از حرص سودجویی کسب و کار، تا امکان خودماندن را به ما بدهد، نه غیر خود شدن را.

خداوند به پیامبرش^ص فرمود: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا، وَاذْكُرَاسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»⁵⁶ در هنگام روز، تحرك‌های طولانی و کثیر، تو را از یگانگی و آرامش خارج می‌کند، پس در نیمه شب با تنهایی و یگانگی با پروردگارت، از آن پراکندگی روز، خود را آزاد نما. و امکان سکنی‌گزیدن از این طریق به انسان برگردانده می‌شود.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 329
از آن

چرا که در عرصه خیا بان و بازار و اداره، انسان ابزار می شود و شیئی می گردد و از خود بودن و از نفس «بودن» محروم می گردد، و این عین به خفا رفتن حقیقت انسان و پیدا شدن سلطه ی چیزها بر روان او است. با سکني گزیدن در خانه، چیزها و دیگران را آن گونه که هستند تجربه می کند، همه چیز را در جای خودش قرار می دهد و همه چیز را درست می بیند و تفکر واقعی که ارتباط با آیات الهی است، عملی می گردد.

ازدواج؛ شروع سکني گزیدن

امکان بروز «تفکر» در جایی است که آنجا «مسکن» است، و واقع شدن در مسکن اصیل، افق دید ما را به سوی ابعاد فرو بسته «بودن» باز می گشاید و ازدواج زن و مرد، شروع مسکن گزیدن آن دو توسط حضرت حق خواهد شد که فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...»⁵⁷ یعنی؛ از نشانه های حضور حضرت حق در صحنه های هستی، این که از جان خود شما همسرانی را قرار داد تا در کنارشان در آرامش باشید و در بین شما مودت و دوستی و گشایش قرار داد.

تفکر صحیح نیاز به محل آرامش دارد و آن با خانواده محقق می شود و والدین

منشأ این مسکن و آرامشانند و تا آخر هم حامل و عامل چنین آرامشی خواهند بود، حتی آنگاه که بر چهره آنان بنگری، موجب آرامش تو خواهند شد.⁵⁸

مسکن به انسان رخصت فکرکردن می‌دهد و والدین زمینه‌ساز این رخصت‌اند و این‌گونه زیستن، زیستن با خدا است که بقای مطلق و آرامش محض است و وارد شدن در بهشتی است که زیر پای مادران است و در بهشت - یعنی در سکنایی که مادران پدید آورده‌اند- لقای پروردگار که «بودن محض است» عملی می‌شود و انسان در آن حال، با حقیقت بودن ارتباط برقرار می‌کند.

هرکسی در خانواده، که منشأ سکنی و استقرار است، رخصت بقاء نیافت، چگونه به لقای بقای مطلق دست می‌یابد؟

وقتی زندگی، مغلوب نظر به ناکجا آبادهای خیالی شد و انسان‌ها به وسیله‌ای برای پول در آوردن تبدیل شدند، خانواده به چیزی تقلیل می‌یابد که دیگر خانه امن نیست و مسلم در چنین شرایطی اصل حیات انسانی به خطر می‌افتد و از ایمنی پایدار که در خانه می‌توان به آن دست یافت محروم می‌شود.

دیگر گونی در معنی خانواده موجب از بین رفتن سکنای حقیقی شده و دیگر بشر مسکن ندارد، چون خانواده از معنی دینی خود بیرون رفته، دیگر کسی بهشت

58 - بنا به روایت، نگاه‌کردن بر صورت پدر و مادر عبادت است.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 331
از آن

را در زیر پای مادران جستجو نمی‌کند. همه اعضا به یکدیگر به عنوان یک ابزار می‌نگرند و هیچ‌کس آرامش خود را در دیگری نمی‌یابد، و هیچ‌کس نمی‌خواهد منشأ آرامش دیگری باشد. هیچ‌کس تلاش نمی‌کند نور «مودت و رحمت» را که خداوند به والدین داده است، پاس دارد و به اندک حادثه‌ای آن مودت و رحمت خدادادی زیر پا گذارده می‌شود و نگران قهر و غلبه کدورت در فضای خانه نیستند و هیچ‌کس نگران فرو ریختن سرائی بقاء و خانه سکنی نیست، آیا بشر نیاز به بقاء و سکنی ندارد؟ آیا در جایی غیر از خانواده می‌توان آن را سراغ گرفت؟

خانواده؛ زمینه وجودی آرامش بخش

انسان اگر هدف از زیستن را که عبارت است از، «در قرب حق قرار گرفتن»، بشناسد، جایگاه خانواده را در راستای هدف زیستن خود ارج می‌نهد، چرا که انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند منقطع از «زمینه وجودی آرامش‌بخش»، بودن منطقی خود را ادامه دهد، و از طرفی قابل دسترس‌ترین عالم برای یافتن «زمینه وجودی آرامش‌بخش» خانواده است. انسان ابتدا در خانواده جای می‌گیرد و احساس قرار گرفتن در سکنی را پیدا می‌کند و سپس انسانیت خود را می‌سازد، وگرنه در روزمره‌گی‌ها استحاله می‌شود و بدون آن‌که به یک خود حقیقی دست یابد،

گرفتار يك خود منتشر و پراکنده می‌گردد و از اصل زیستن، که هیچ اضطرابی در آن نیست، محروم می‌شود و در این حال، اندیشیدن از زندگی انسان رخت برمی‌پندد، چرا که روشن شد در مسکن و آرامش است که امکان اندیشیدن فراهم می‌شود، پس آن‌کس که نتواند در خانه خود به سکینه برسد و یا به عبارت صحیح‌تر، آن که در سُنْکَنی نیست، عملاً تفکر را شروع نکرده است و با بی‌فکری تا به انتها می‌رود.

در سُنْکَنی‌گزیدن است که می‌شود با اطراف درست ارتباط پیدا کرد، بی‌خانمانی موجب غربت در دنیا است و امکان خروج از این بی‌خانمانی و غربت، در خانواده‌ای که معنی خانواده در آن از بین نرفته است، ممکن است.

انسانی که خانواده معنی‌دار ندارد، بی‌ریشه است و انسان دینی سعی در معنی‌دار کردن خانواده دارد تا بتواند انسان ریشه‌دار بپروراند.

راستی اگر انسان‌ها بی‌ریشه شدند، آیا می‌توانند بنایی جدید برای زندگی خود بسازند که بتوان بر آن تکیه کرد و در آن سُنْکَنی‌گزید؟

فرهنگ مدرنیته با محوریت اومانیسم، تهدیدی علیه ریشه داشتن انسان است. چرا که در این فرهنگ انسان روز و شب گرفتار وسائل ارتباط جمعی و سراب‌های خود ساخته خویش است. در چنین شرایطی تأمل و تفکر از دست رفته و خانه تأمل ویران شده است. خانه تأملی که با کشف

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 333
از آن

«حقیقتِ بودن» شروع می‌شود و با
جای‌گرفتن در منزل قرب با بقاء مطلق،
به نتیجه می‌رسد.

تکنولوژی در عین ویران کردن «عالم
سُکّنی»، هر روز خود را بیش از گذشته
به‌کمک نتایج خود، توجیه می‌کند، آن‌وقت
انسانیتِ انسان که پنجره در حضور حق
قرار گرفتن است به حاشیه می‌رود و
دیگر در این حال، انسان نگران تخریب
خانواده نخواهد بود، همچنان که نگران
تخریب خودش نیست.

هدف از تشکیل خانواده

به نظر می‌رسد که تنها از طریق
خانواده سکّنی حقیقی درک می‌شود و
انسان می‌تواند بدان دست یابد و
خداوند خانواده را که با پیوند دو
زوج شکل می‌گیرد، بستر تحقق چنین
سکّنی قرار داده است و در این رابطه
فرمود: «...خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»⁵⁹ از جنس و جان
خودتان همسران شما را قرار دادیم تا
نسبت به اودر آرامش باشید. پس طبق
این آیه سکّنی‌گزیدن، هدف تشکیل
خانواده است و لذا هر جایی، جای و
محل سکّنی نیست. گرچه ما می‌توانیم در
ماشین خود جای بگیریم، ولی ما شین
نمی‌تواند محل سکّنی و پناهگاه ما باشد
و با در ماشین بودن، احساس در

خانه‌بودن را نداریم، مگر این که اصلاً سکني را نشناسیم.

گفتیم؛ پناه‌یافتن و سکني‌گزیدن، هدف تشکیل خانواده است. پس اول باید هدف از تشکیل خانواده مشخص باشد تا براساس آن، خانواده را بسازیم و هرگز نباید خانواده تشکیل‌دادن از سکني‌گزیدن و پناه‌گرفتن جدا باشد و نسبت به عزم مراقبت از رشدی که ثمره‌ی چنین سازمان‌دادن به خانواده است، غافل شویم. وقتی ارزش خانواده را شناختیم، می‌فهمیم که باید در مراقبت از آن سخت کوشا بود.

در انگیزه تشکیل خانواده، حالتی به نام سکني‌گزیدن و پناه‌یافتن پنهان است که باید سخت از آن مراقبت کرد. مثل این‌که از گیاه زنده مراقبت می‌کنیم تا حیات پنهان واقع در آن، از دست نرود، وگرنه منزلت والای سکني‌گزیدن در خانواده رخ نمی‌نماید و منکشف نمی‌شود و اعضای خانه نخواهند توانست با آن ارتباط پیدا کنند و در نتیجه از سرشت اصلی تشکیل خانواده فاصله می‌گیرند و از حوزه آزادی در یک آرامش درونی محروم می‌شوند و دیگر محافظت از سرشت انسانی خود که همان فطرت الهی است و هم‌جواری با خدای عالم، از دست ما خارج می‌گردد و دیگر از تعلّق و توجّه جان ما به قدسیان که خود عین سکینه و سکني‌گزیدن در خود هستند، خبری نیست.

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 335
از آن

خدایا! چنین محرومیتی را هرگز برای
ما مپسند.

نیست در عالم ز هرچه خواهی کن،
هجران سخت تر و لکن، این مکن

نامه‌ای به زوج‌هایی که در ابتدای پرواز خود هستند

ای همسرانی که بنا دارید در کنار
همدیگر راه‌های کشف‌نشده‌ی زندگی را
طی کنید- راه‌هایی که هرگز به تنهایی
نمی‌توانستید وارد آن‌ها شوید- بدانید که:

در پیوند ازدواج، هر دو باید از
بسیاری از چیزهایی که قبلاً با آن‌ها
مأنوس بودید، دل بکنید و معلوم است
که این مطلب پیشنهاد سختی است. ولی
کسی که از مأنوسات زندگی فردی دل
نگند، به زندگی جدید وارد نخواهد شد
و هنوز در زندگی کودکانه‌ی خود به سر
می‌برد.

وارد شدن به شرایط جدید سخت است،
ولی متوجه باش که پذیرفتن آن، یک
تولد جدیدی است و کسی که حاضر نیست
در هوای تازه تنفس کند، هنوز متولد
نشده است و «تا جنینی، کار خون
آشامی است».

باید در زندگی جدید هرکس قامت خود
را اندازه بزند و ببیند در چنین
شرایطی چه اندازه قد کشیده است،
خوشه‌های گندم را در خرمن‌گاه باید
کوفت تا برهنه شوند و اندازه خود را
بیابند و گاه را قسمتی از خود
نپندارند. و مسلّم رمز و راز برهنگی

گندم از کاه، راز و رمز دل‌کنند از مزرعه است، چرا که تولّد جدید با مستوری دیروز در پوشش کاه‌های خیال و آرزوهای دروغین، امکان ندارد.

پیوند ازدواج؛ يك تولّد جدید و در پی آن، تجلّی جدیدی در عرصه خانواده است و هرگز نباید به جهت سختی‌های زندگی، از تمثای این تولّد دست برداشت، پس قدم در راه نهید.

گداختن، آب شدن، صاف شدن و سر به راه‌نهادن، مانند جویباری که نغمه خود را در تنه‌هایی شب، ساز می‌کند، معنی پیوند جدید دونفري است که دیگر دونفر نیستند، يك نفر هم نیستند، اصلاً دیگر از نفر بودن در آمده‌اند. آیا می‌توان به نوری که در تولّد صبحگاهان خورشید متولّد می‌شود و در پهن‌دشت زمین متجلّی می‌گردد، صفت يك‌نفر و یا دونفر داد؟ راهی بلندتر از یکی‌ها و دوتاها، راهی ماوراء تعدّد و تکثّر، راهی از کثرت به سوي وحدت.

در تولّد جدید پیوند ازدواج است که چون شامگاهان مرد به خانه می‌رود در رویارویی با همسرش، معنی قدردانی و سپاس، ظهور خواهد کرد.

پیوند همسری؛ یعنی همراهی دوبرال که باید با هماهنگی کامل به سوي آرمان‌های الهی زندگی سیر کنند، اما این همراهی و موذّت‌خدادادی را به زنجیر بدل نکنید که پای هر دو بدان گرفتار شود و هر کدام مانع رفتن دیگری گردد. «از نان خود به هم ارزانی دارید، اما هر

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 337
از آن

دو از يك قرص نان تناول نکنید. امان
دهید هريك در حريم خلوت خویش آسوده
باشد و تنها». ⁶⁰

«دل سپردن، آری؛ حکایتی است دلپذیر،
لیکن دل را نشاید به اسارت دادن در
میانه‌ی همراهی، اندکی فاصله باید، که
پایه‌های حایل معبد، به جدایی
استوارند». ⁶¹

خدا دو زوج را گرد هم آورد تا در
حصار محرم خود، راز جان‌های یگانه را
از بیگانه پنهان نماید.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ
جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ
إِلَيْهَا...» ⁶²

اوست خدایی که همه‌ی شما را از
گوهری واحد آفرید و از همان گوهر
واحد همسرش را نیز آفرید تا در
کنار او آرام گیرد و در آرامش به سر
برد.

خانه؛ محیط خوش آرامشی است که توان
شنا سایی انسان را به خودش ارزان
می‌دارد، که تو تا کجا می‌توانی در
درون خود بالا روی، و همسر تو بستر
چنین آرامشی را برای تو فراهم کرده
است.

خانه؛ محل صعود به سوی قلّه‌های بلند
اندیشه و اندیشیدن است، در روشنائی

60 - اقتباس از کتاب «پیامبر» از جبران خلیل
جبران، قسمت زناشویی.

61 - همان

62 - سوره اعراف، آیه 189.

روح همسري که محرم تنهائي تو است و نه مزاحم صعودت.

خانه اگرچه محلّ اندكي براي تن به را حث‌دادن انسان است در پر تو محبت همسر خود، ولي نه آنچنان که در اسارت رفاه در آيي و همسر خود را گرفتار خودخواهي‌هايت گرداني.

از براي زيستن در کنار هم نبايد ساکن مقبره‌هايي شويم که مردگان بنا کرده‌اند، مردگاني که سال‌ها کنار هم زندگي کردند ولي هرگز معني زيستن را نمي‌دانستند. خانه‌هايي که با شکوه‌هاي دروغين، هرگز محرم راز ساکنان نخواهند شد، و با ظاهر فريبنده‌ي خود راه گذر به سوي آسمان را مي‌بند و دعوت به زميني‌شدن دارند، مقبره‌هايي هستند که مردگان بنا کرده‌اند.

آن‌هايي که در پيوند ازدواج به يگانگي رسيدند و وطن خود را در جمعي که ديگر هيچ‌کدام فرد نيستند يافتند، ديگر بي‌وطن نيستند و در ناکجا آباد زندگي نمي‌کنند.

وقتي خانه سُکني مي‌شود، که نامحرمي در آن جا نباشد. نه افکار نامحرم، و نه هم‌نوعي نامحرم، و در اين حال که خانه سُکني شده است، جايدگاه بودن حقيقي خواهد بود.

زيستن با ديگراني که پاره‌ي تن خود آدم هستند، زيستن به خاطر چيزي نيست، صرف خود بودن و با خود بودن است و در چنين شرايطي است که امکان سُکني‌گزيدن براي انسان ممکن مي‌گردد و انوار

عوامل بحران خانواده و راه های برون رفت 339
از آن

« مودّت و رحمتِ » الّهی بر سکني‌گزیدن انسان سرازير مي‌گردد که خداوند فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...»⁶³ از نشانه‌های حضور خدا در بين شما، اين‌که از جان خود شما همسرانتان را خلق کرد تا در آرامش و سکني قرار گيريد و بين شما مودّت و دوستي و رحمت و گشايش قرار داد.

واقع‌شدن در سکني و مسکني اصيل، اندیشه‌ی ما را به‌سوي ابعاد همواره فرو بسته، باز مي‌کند و پيوند ازدواج مقدمه‌ی شروع سکني‌يافتن و سکني‌گزیدن انسان است، تا هرکس آرامش خود را در ديگری بيايد و هرکس مشتاق است تا منشأ آرامش ديگری باشد.

اگر انسان هدف از زيستن را که عبارت است از «در قرب حق قرارگرفتن» بشناسد، جايگاه خانواده را در راستاي چنين هدفی قدر مي‌نهد.

بدانيد که انسان‌ها هيچ‌گاه نمي‌توانند منقطع از «زمينه وجودي آرامش‌بخش»، يعني منقطع از سکني، بودن منطقي خود را ادامه دهند و قابل دسترس‌ترين عالم براي يافتن «زمينه وجودي آرامش‌بخش»، پيوند ازدواج و سکني‌گزيدني است آنچنان.

آن‌کس که نتوانسته است در خانه خود به سکينه و آرامش برسد، عملاً تفکر را

340.....زن، آن‌گونه که باید باشد

شروع نکرده و با بی‌فکری تا انتهای
زندگی می‌رود.

انسان ابتدا در خانواده جای می‌گیرد
و احساس قرار گرفتن در سُنّی را پیدا
می‌کند و سپس انسانیت خود را می‌سازد.

در انگیزه تشکیل خانواده حالتی به
نام سُنّی گزیدن و پناه یافتن پنهان
است که باید سخت از آن مراقبت کرد تا
به هم‌جواری با خدای رحمت و مودت نایل
شوید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

منابع

- قرآن
نهج البلاغه
نهج الفصاحه
تفسير الميزان ، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»
اسفار اربعه ، ملاصدرا «رحمة الله عليه»
فصوص الحکم ، محي الدين بن عربي
بحار الأنوار ، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»
الكافي ، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»
من لا يحضره الفقيه ، علي ابن بابويه
وصيتنامه الهي سياسي امام خميني «رضوان الله عليه» ،
انتشارات وزارت ارشاد اسلامي
انسان شناسي در اندیشه امام خميني «رضوان الله عليه» ،
مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني «رضوان الله عليه»
سيماي زن در كلام امام خميني «رضوان الله عليه» ، وزارت
ارشاد اسلامي
مجله كتاب نقد ، شماره هاي 12 و 17
مثنوي معنوي ، مولانا محمد بلخي
روح مجرد ، آيت الله حسيني طهراني «رحمة الله عليه»
احياء علوم الدين ، ابو حامد غزالي
كليات شمس تبريزي ، مولانا جلال الدين محمد
بلخي
ديوان حافظ ، شمس الدين محمد شيرازي
تفسير انسان به انسان ، آيت الله جوادي آملّي
بحران دنياي متجدد ، رنه گنون ، ترجمه
ضياء الدين دهشيرى
سيطرة كميت ، رنه گنون ، ترجمه علي محمد
كاردان
زن در آينه جلال و جمال ، آيت الله جوادي آملّي
سياست ، تاريخ ، تفكر ، مقاله «ملاحظاتى در
باب طرح مدينه اسلامي» ، دكتر رضا داوري
شعر ، زبان و اندیشه ي رهايي ، مارتين
هايدگر
زنان چگونه به قدرت مي رسند ، ژژه گارودي ،
ترجمه امان الله ترجمان

روانشناسی زن، سید مجتبی هاشمی
 سیمای زن در قرآن، علی‌اکبر بابازاده
 زن در عرفان و تصوف اسلامی، آنماری شیمل
 خصوصیات روح زن، محمدعلی سادات
 ده نکته از معرفت نفس، اصغر طاهرزاده
 آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود،
 اصغر طاهرزاده
 منزلت زن در اندیشه‌ی اسلامی، محمد فنائی
 اشکوری
 شرح فصوص قیصری، سیدجلال‌الدین آشتیانی
 فرازهایی از اسلام، علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه»
 فص الحکمة عصمتیه فی کلمة فاطمیه، آیت‌الله
 حسن‌زاده آملی
 ارشاد القلوب، دیلمی
 هدف حیات زمینی آدم، اصغر طاهرزاده
 تحف‌العقول، ابن شعبه حرّانی
 حضرت خدیجه (ؓ) اسطوره‌ی ایثار و مقاومت،
 محمدمهدی اشتهاردی
 مجمع السعادات، ملا سلطان‌محمد گنابادی
 نشریه سیاحت غرب، مرکز پژوهش‌های سازمان
 صدا و سیما
 پیامبر، جبران خلیل جبران
 «تربیت اسلامی»، آیت‌الله‌م‌حی‌الدین حائری
 شیرازی
 مستدرک‌الوسائل، محدث نوری
 مجموعه ورام، ورام‌بن‌ابی‌فراس
 وسائل‌الشیعه، شیخ حرّ عاملی
 عوالی‌اللالی، ابن‌ابی‌جمهور إحسائی
 مصباح‌الشریعه، ترجمه عبدالرزاق گیلانی
 عیون اخبار رضا ♦، شیخ صدوق
 امالی، شیخ صدوق
 الارشاد فی معرفة حجج‌الله علی‌العباد، شیخ
 مفید
 محجة‌البیضاء، فیض کاشانی
 چهل حدیث، امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه»

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل زلزله تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود
راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد 1 و 2)
- زیارت عا شورا، اتحادی رو حانی با
امام حسین ♦
- فرزندانم این چنین باید بود (شرح
نامه 31 نهج البلاغه)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه ؑ
- از برهان تا عرفان (شرح برهان
صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر
انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا ؑ

- جایگاه و معنی واسطه فیض
- صلوات بر پیامبر عامل قدسی شدن روح
- آن‌گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- هدف حیات زمینی آدم